

سپاروون

شماره سوم - زمستان ۱۳۸۸ - ۱۰۹
شماره دوم - بهار ۱۳۸۹ - ۱۱۰



Ketabton.com

آواز دریا شعر عاصی

تعمیراتی با فرهنگ دریا و قمار عاصی

صفحه ۱۰۹

لکی فائیف



دہ دہ دہ

دعوتِ حق و شکرِ عظیم و شکرِ انوار شہداءِ کرام و شکرِ نور
و شکرِ حق و شکرِ عظیم و شکرِ انوار شہداءِ کرام و شکرِ نور
لکے فائیف ہمیشہ بلکہ شہداءِ کرام پر خاطرہ خواندہ ہو

۳۰۴۱۰ بہ استثنای روزهای تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ پاد خدمت شما قرار دارد. آدرس: شهر نومقابل مسجد جامع شیرور، تلسون



علی کمریز

قرطاسیه و مجلات سیاهون . جوانان امروز و اخبار هفته را به فروش میرساند
قیمت های مناسب به مناد شعب
ادرس: متعل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نموده مجلات و
قرطاسیه با انواع کاغذ و سیاهون و سایر لوازم و مجلات
را به بهترین قیمت به مشتریان گرامی قرار میدهد
ادرس: مارکیته خسرو کتب
ایند الهیه منیر

خوراکه فروشی انوش

خوراکه فروش انوش تازه به فعالیت آغاز نموده انواع خوراکه باب
را به قیمت های مناسب عرضه می نماید
مشتریان دایم خوراکه فروش انوش باشند همچنان مجلات
و جراید مورد علاقه تا آنرا از این خوراکه فروش
دستشان کرده میتوانند

آدرس: چوک قلع فتح رسته

تابش ویدیو کست

کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تانرا از
آدرس: کست های موسیقی تابش
مجموعه گان دات

خوراکه مورد
نیاز شماراییه
فروش میرساند
همچنان بلوزهای
بهاره هندی و لباس -
چین از قبیل سیراهن و دامس
چیزهای بزانه و طفلانه و دخترانه
ساخت وطن را با قیمت های نازل به دسترس میرساند
جمعین محبت فرار میدهد
شما میتوانید مجلات و نشریه های مورد علاقه تا آنرا نیز دست آورید

قرطاسیه فروشی ساروش خوراکه فروشی ساروش

قرطاسیه فروشی سید احمد شاه

تعمیر کتاب
و کتابچه انواع قلم های
خود کار خود رنگ و ده حافظه
اجتناب از بکار بردن ضرورت تا آنرا به قیمت های مناسب
و رعایت بخش و شتاب نماید آدرس: چوک اول فروشگاه بزرگ -
انجام - نمبر تلفون ۱۱۷۲۶

آدرس: سرت ۶ قلع فتح رسته منیر و انعامه برادران خسرو

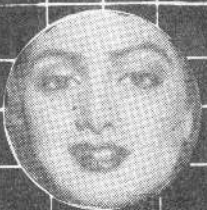
قرطاسیه فروشی اخبار

قرطاسیه فروشی حبیب

کتاب ، قرطاسیه ، مجلات و کارتهای
ترویجی اوزان و حساب
انواع قرطاسیه . جراید و مجلات و لوازمات و لوازم
میدارد . و هم فروش کردن هر نوع اسناد پذیرفته
میشود . به آدرس توجه نمایند :



صفحه (۱۱۶)



صفحه (۱۰۱-۱۰۲)

شعر عاصمی

صفحه (۱۱۰)

په زره پوری

۱۲

چراغ خاطرات

۵۴

در آینه نور

۲۴

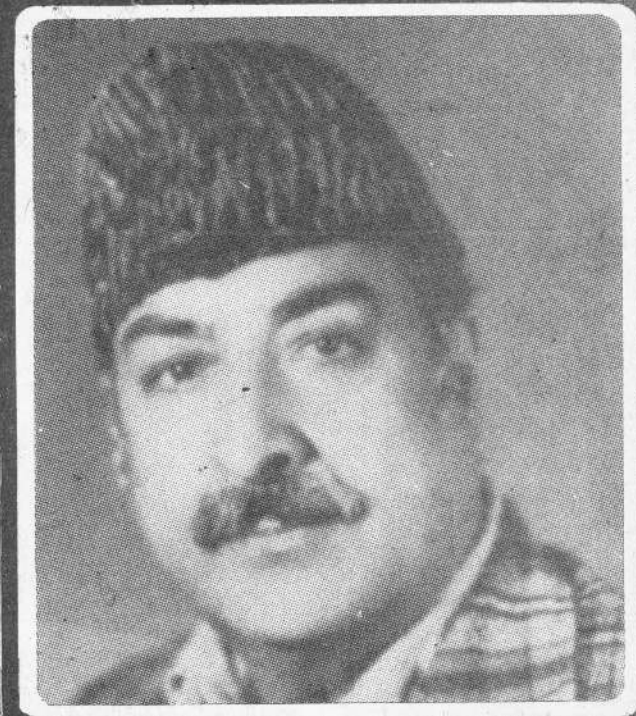
آواز دریا

تولوته

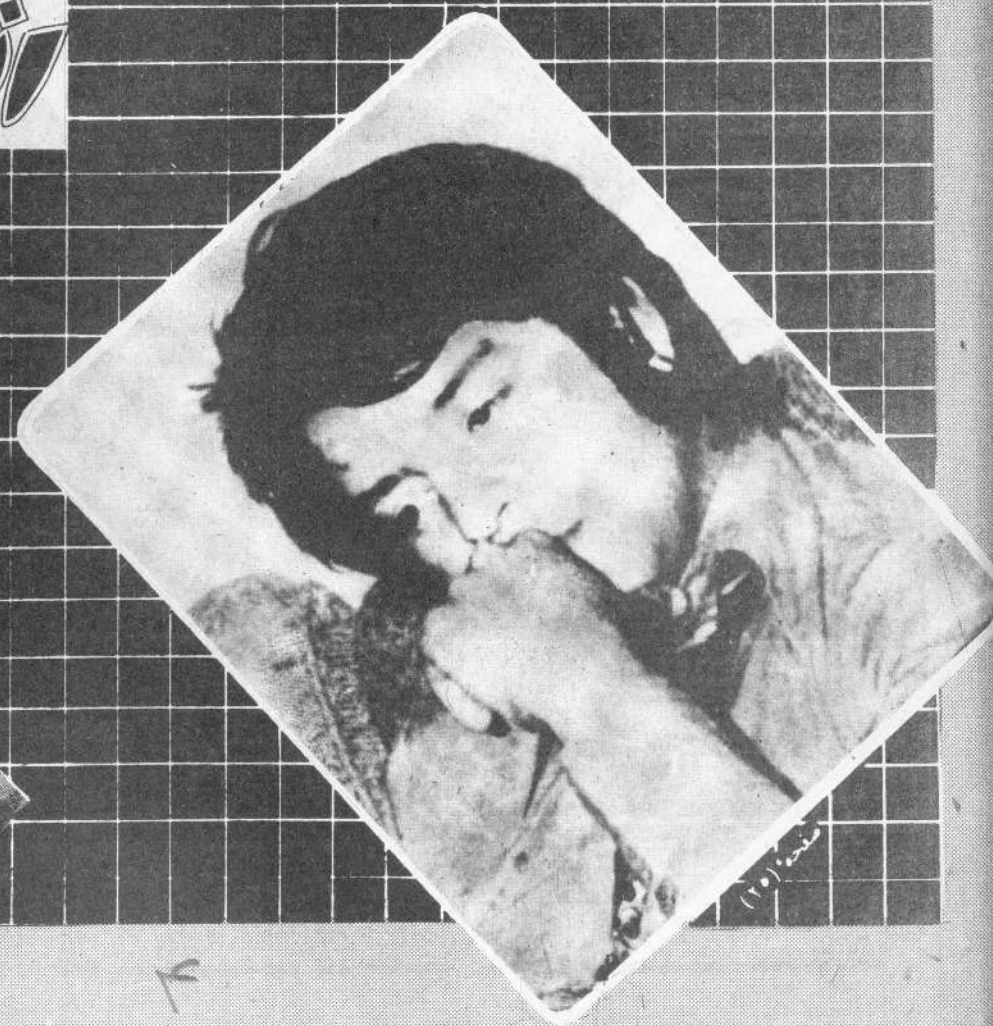
ارتقا لاب درغا

ناوی

۱۸



صفحه (۱۱۰)



صفحه (۱۱۰)



تلفون خاور بنگ
تهران

سپاوون

شماره سوم ماه جوزا ۱۳۶۸ شماره مسلسل

نشریه اتحادیه ژورنالیستان ج ۱۰

زیر نظر هیات تحریر:
بارق شفیع عاصمی
محمود حمیدی
عبدالله شمس‌الدین
و همتشور زرریاب
شهباز و جسدان

ادرس: مکتوبون سم بلاک (۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتی
حساب بانک (۱۰۲۳۳) شهر (۸)
د افغانستان بانک

مدیر مسئول: دکتر ظاهر طین
تلفون: ۶۱۱۰۴
مکارون: آصف محروبی
تلفون: ۶۲۷۰۴
سوپر سورد: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۴۱، ۴۸، ۴۶

خطاطی: کبیر امیر جمیلی تاجعسی
ارت و گرافیک: حمید حلیمی و حمید مسعود
تایپ: اسحق جلیلی واحد شاه نصیری
مهندسی: محمد گل

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست‌آزاد دارد، مضمین وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد. نظریات ارایه شده صرفاً نظر نویسنده میباشد.

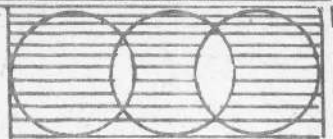


بالاحصار کابل در حدود سال ۱۸۷۰ عکاس توسط جان بورك .

رازيکه در دل

شهر ما مدفون است

نوشته نظام



من در الاحصار قرار ام . گرچه اینجاسیماي گذشته را ندانم و از الاحصار باستانی اثری نیست اما نشانه هایی از پیشینه طولانی آن تاکنون باقیست .

من بالاحصار رومی بینیم باشکوه جاودانش که هزاران قصه درخود نهفته دارد . بالاحصاری را که شاهد سه جنگ افغانها علیه انگلیس های اشغالگر بود . و سلسله تفرکات بسوی حوادث این جنگ ها کشیده می شود . بالاحصار این مکان قامت بالابا بسیاری از سالهای تاریخ کشور همراه بوده و سلسله حصارهایی آن هنوز ریشه های استوار پیشین خود را حفظ نموده است . بالاحصار در جنگ اول :

انگلیس ها با پلان ازبیش ساخته شده تسخیر افغانستان مگر به بهانه به تخت نشاندن شاه شجاع راه افغانستان را در پیش گرفتند .

با آنکه شمار زیادی از مردم ازاصل توپه انگلیس آگاهی نداشتند تنها حضور نیروهای مسلح بیگانه در کشور و آتش های فراوانی را موجب گردید . مردم سلاح پدست گرفتند . آنها شاهد آغاز مقاومت همگانی و مخصوصا مقاومت بی مثال اهالی غزنی بودند . سرانجام ((مهمان ناخوانده)) به همراه شاه شجاع به تاریخ هفتم اگست ۱۸۳۹ به کابل رسیدند .

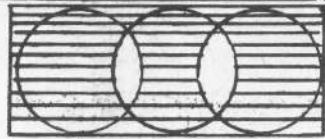
اهالی شهر و اطراف کابل برای دیدن شاه که تازه به کشور باز گشته بود در راه ها و ایالات دیوار ها در انتظار نشسته بودند و همینکه شاه در برابر صف مردم ظاهر شد در کنار او جنرال کین و در عقبش قشون انگلیس به نظر رسید . گرمای کوچه های کابل به سردی گرایید و هیچ صدایی و سلامی از هیچ یک از مستقبلین شنیده نشد

شاه شجاع همراه با قشون انگلیس مگر با یاسرو نامیدی داخل بالاحصار شد با تاشای پر خورده سرد مردم و مشاهده عسارت سلطنتی بالاحصار پس از سی سال سختی گریست .

انگلیس ها بینهزاره سکرشان را در شهر و الاحصار جا بجا نمودند . همینکه قشون انگلیس در کابل جا بجا گردید سران انگلیس ، در هند و انگلستان ، امر را با شادمانی استقبال کرده و در مقابل القاب رسمی بارون و سرتیپ اکلند سر جان و مکناتن اعطا نمودند . انگلیس های جا بجا شده در کابل با آسوده حالی به تفریح و استراحت پرداختند .

بالاحصار شاهد بود که انگلیس ها چگونه پس از جا بجا سازی قوای شان در نقاط ستراتیژیک کشور چهره واقعی شان را ظاهر ساختند مکناتن عملاً به صدراعظم و نایب السلطنه افغانستان بدل شد . و موقف سیاسی شاه شجاع را ازین میتوان قیاس کرد . حتی برای برون شدن افاق تشیمن خود باید اجازه میگرفت . شاه در الاحصار از طرف گارد انگلیسی حفاظت می شد و کلیه آموزش تحت کنترل آنها قرار داشت . مکناتن ، که دیگر در امور کشور مداخلت بازی پیدا کرده بود ، ملاشکورخان ، حاکم کابل ، را خلاف میل و رضایت شاه شجاع معزول کرد و سه عوض او محمد عثمان نظم الدوله را به این مقام منصوب کرد .

مکناتن با این کار خود ، در واقمیت امر ، خدمتی را به مردم ما انجام داد . اگر ملاعبد الشکور قبلاً انگلیس را دوست مردم افغانستان جلو داده و مهمانان موفقی کابل را نمود می کرد مگر محمد عثمان ، نظم الدوله



با نحوه امثالش نشان داد که شاه دمت انگلیس ها اسپر است . این مسأله در میدان مردم مسأله ت نموده و واریانت های محاسبات آنها را دقیق تر ساخت .

از آن زمان به بعد مردم با مشاهده اعمال انگلیس ها به نشاندن عکس العمل آغاز نمودند . نام شاه از خطبه انداخته شد .

شهر بالاحصار و اطراف کابل را جشنی فرا گرفت که بزودی در تمامی نقاط کشور سرایت کرد .

XXX

بالاحصار حادثه دیگری را نیز در خاطر ها جا داده است . امیر دوست محمد خان که از اسارت امیر بخارا فرار کرده بود در راه سیاه افغان ، که از کوه هستان کاپیسا و پروان جانب کابل در حرکت بودند ، قرار گرفت . اما در حالیکه جنگ و مقام به با انگلیس ها ادامه داشت امیر بطور ناگهانی ناپدید شده و جانب کابل بتاخت روز چهارم ماه نوامبر هنگام عصر وارد دروازه بالاحصار شد . مکناتن با گاردش از هواخوری بازگشته بود ، سلطان محمد خان معتمد امیر دوست محمد ، از عقب به مکناتن گفت . ((امیر دوست محمد خان رسید)) این خبر برای مکناتن به اندازه بی غیر مترقیه بود که به تعجب اندر شد و پرسید ((بالشر)) سلطان محمد جواب داد که : ((نسی)) امیر دوست محمد پس از ملاقات با مکناتن شمشیرش را به او سپرد و موافقت کرد که به هندوستان برود . غایب شدن امیر از اردوی مبارزان کوه دامن بصورت غیر مترقیه و واجب و تسریس انجام گرفته بود . آرامش موفقی یکساله بالاحصار ، که درهاله بی از باهام کشیده شده بود ، ازین رفت

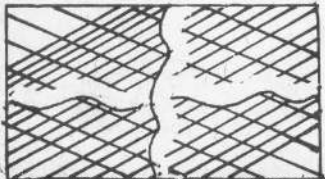
همه روزه به سران انگلیس و شاه شجاع اطلاعات ، نگران کننده می پیرامون آغاز قیام مردم مواصلت می کرد .

گرچه انگلیس ها از نظر نظامی و تسلیحاتی بر قیام کننده گان افغان برتری هایی زیادی داشتند ، اما آنها در برابر اراده مردم بی باخاسته دارای معنویات قوی قرار گرفته بودند .

هنگاهی که شعله های قیام مردم زیانه کشیدن گرفت ، بیست هزاره سکر انگلیس در کابل ، بانزده هزار رکندهار پنج هزار درجلال آباد و ده هزار در غزنی ، قلات بامیان و دیگر نقاط کشور مستقر بود . تعداد مجموعی عساکر انگلیسی در افغانستان به پنجاه هزار می رسید که باتوپ هایسی مدرن آمرونی ، قوای سوار و توپچی صحرائی و کوهی و دیگر اسلحه های آتش زامجهز بود .

در حالیکه سلاح های افغانها را تشنگه های ((دهن پر)) سیلاره ، پیش قوس ، کارد ، تعداد اندکی از توپهای کوچک و شش پونده تشکیل میداد . مواصلت اخبار نگران کننده به بالاحصار ادامه داشت . شدت حملات افغانها شاه شجاع را واداشت تا به پشتیانی از قیام مردم برخیزد . او در خفا با قیام کننده گان ارتباطاتی برقرار نمود .

رهبران قیام شب اول نوامبر ۱۸۴۱ نقشه جنگ و طرح دشمن را به تصویر رسانیدند . با آغاز قیام استقبال مردم به حدی بود که زنان به مصارف خلفوا و هائی خود نان تهیه کرده و در اختیار قیام کننده گان میگذاشتند . قیام مردم بتاریخ دوم نوامبر ۱۹۴۱ آغاز شد و باخبر آخرین فرد قشون آن از افغانستان به پایان رسید «بقیه در صفحه (۶۰)



چیه میگویند؟



کس و کس

و کس و کس



و کس و کس

موسیقی و وقت

تیموتی

الوان

COMS



زنده گی رادوست دارم

همامصل سال چار پوهنځی اقتصاد :
 زنده گی روڼدي است ازخوبی هاوزشتی ها، ازخوشی هاورنج های بیکران با این همه نسر از ونشیب بازم زنده گی رادوست میدان وخصوصاً آنوقت زندگی درنظر خیلی دوست داشتگی وزیاست که درزنده گی ام اشخاص غیر مد اخله ننمایند وازاشخاص غیبت گو و خسود دور باشم .
 به نظرم درخوشبختی یک خانواده اولاد رول عمد مد ارد . من هم آرزودان درآینده صاحب پسرک قند ول باشم .
 - ازینکه پسرگفتید حتماً برایش نام هم انتخاب کرده اید ؟
 - درین باره برای شما خصوصی گفتم ، آنرا ننویسید ، هنوز خیلی وقت آشت ، شره است اگر بیش از وقت در باره داشتن پسر ویا هم اسم آن چیزی برای نشر شدن بگویم .

تعبیه کند . رهمن



خانواده ها باید واقع بینانه بیاندیشند

ظاهره از کارته نوکابل :
 به زنده گی علاقه مند پی وه عشق وفاداری را میسندم د دختران جوان درگرنش عشق شان باید روزگاران بس ازازدواج شان راد نظر داشته باشند باین معنی که مرد زنده گی شان راتغافل برای خوشبخت سازی زنده گی شان انتخاب کنند . البته برای این منظور باید همسر خود رامعیب دوست داشته وه عشق شان وفادار بمانند . خانواده ها باید در باره جوانان واقع بینانه بیاندیشند . به نظر من دختری شایسته همسری است که در پهنه زنده گی این صرف برای مردی جای موجود باشد ، و زنی شایسته دوست داشتنی است که زنده گی این را وقت دوستی شوهر و اطفالش میسازد .



من به عشق و آینه یاوردارم

عبد الاحد ثابت فارغ التحصیل لیسه عمر شهید (علا سرباز) :
 عشق مظهر زنده گی است ، عشق چون شعله سوزان آتش در زمستان دلید یرو چون نسیم امداد بهاران دوست داشتنی است که بدون آن زنده گی تلخ و سوز و چون زمستان سرد و تاریک است .
 - من توانم بیروم که زنده گی خودتان زمستان سرد است یا بهار یوربار .
 - زنده گی خودم به فصل خد انضای شیرین و مطبوع دارد . من عاشق ام وه عشق و آینه خود اضمینان ویاور کامل دارم .



نامزدی یک آزمون است

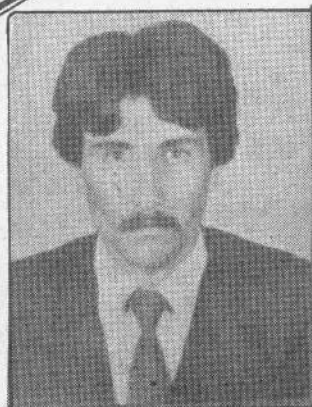
نفسه کار جوان تحصیل
تخنیک ساختمان و جیو دوجی :
عاشق شدن عیب نیست چون
طبیعی است و نیاز اما باید با
احتیاط لازم با آن برخورد کرد .
بخش عشق نه آنست از نامه ها
و دید نهایی نگاهی مانند
فلمهای هندي آغاز میشود .
عشق یعنی تعیین سرنوشت
عشق یعنی راه یابی به همسری
انسانیت است . و بهترین
راه بر آورده سازی این نیاز
ازدواج است و ازدواج مستلزم
یک آزمون است و به نظرم این
آزمون تعاوت نهاد رجرجان
نامزدی میتواند صورت گیرد و منی
خواهم تعصبی در دیدن است
آندن مفکوره منفی در این زمینه
وجود نداشته باشد .



پشیمانی از ازدواج بدم می آید

بروین شیرزی کارمند افغان
کارت .

خواست من از همه دختران
جوان آنست که قبل از رو آوردن
به ازدواج بایست برای تشکیل
خانواده صمیمی و سالم آماده گی
لازم بگیرند ، دختران جوان
باید شیوه برخورد و اجرای مسوول
لیت مردم زنده گی شان سرا
بیاموزند . و بیوسه بگویند
تا طرف مقابل رادک نموده به
همه اصول زنده گی زناشوهری
وفادار بوده تا بای جان به آن
حرمت بگیرند . بهترین دوره -
آموزش اصول زنده گی زناشوهری
و تدبیر منزل روزگاران تجرد
است . از زمانیکه از ازدواج -
پشیمان میشوند بدم می آید .



از ازدواج میترسیم

غلام ذکریا انسر در توتی سف
انانیه :

از وقتیکه سروکار با متعین
وزنان هرزه است معتقد شده ام که
هرگز به ازدواج و عشق بایک زن
تن درند هم . اینجاقب میله های
زندان زنانی دیده میشوند که
در ظاهر قیانه های شان معصوم
است ، مگر باطن شان از نساد
اخلاقی انباشته است که این امر
مرا از قدسیت زن مشکوک میسازد .
چنانچه یکی شوهرش را کشته
و دیگری بد زنی را ، دیگری د زدی
کرده و اندیگری روسی شده است .
من تلقین شده ام که هرگاه ازدواج
کم بگونه شماری از مردان ، که
بدست همسران شان کشته میشوند
به قتل خواهیم رسید . بنا بر ازدواج
هراس دانه .



عشق واقعی نه عشق مد روز

نیلمه نیر و محصل زبان و
ادبیات :
در مورد عشق و ازدواج به این
باور استم که در روزگاران تحصیل
باید این اندیشه هارا از سر بسدور
نگهداشت تا هنگام مطالعه کتابها
و نوشته های درسی مزاحمت ایجاد
نکنند . البته نوصت عشق فزیندن
ازدواج کردن پس از ختم تحصیل
است بنا بران من بعد از تحصیل
خواهم شد .
- دوست دانه که دختران
همیشه در استفاده از مود حد و
معین معیار هارا در نظر گیرند



بزرگمردان زمانه‌ها

به یاد بابای موسیقی استاد سرآهنگ

نوشته: فرهاد دریا



برای حقیقت‌ساز از هنرمند همه زمانه‌ها و بزرگمرد این سرزمین نیابت فقط با ((مرد بزرگی بود)) گفتن بسنده کرد بلکه بیشترش باید شناخت و شخصیت چندین بعدی اش را با معیارها و بد و سیعتر و آگاهانه ای سبک و سنگین کرد . تنها شمار قله ای از نخبه های علم و هنر در زمان حیات خود توفیق آنرا یافته اند تا مورد پذیرش مردم و جامعه فرهنگی قرار گیرند و چه بسا بهترینانی که خیلی دیر حتی شاید بعد گذشت سالها و یا حتی قرن های از مرگ شان درک و کشف شده اند که استاد ما سرآهنگ استاد بهترین ما سرآهنگ ترنگستان نغمه های لاهوتی صحبت از شمار نخبه گانی این سرزمین بود . حتی امروز هم که ۸ سال از خاموشی اش میگذرد آنچنانکه حقیقت است او را شناخته اند و به شناخت جوهر اصلی هنر و توانمندی دست نیازیده اند . جواب این سوال که ((چرا زوایای اصلی شخصیت هنری استاد در زمان حیاتش برای اکثر مردم مسکون و متاریک ماند)) شاید زیاد مشکل نباشد زیرا استاد فریاد بود بلند تر از صداهای زمانه اش و انسان بود فراتر از همگانیش

زیرا استاد هنرمندی بود یگانه و راسته باز بود انش اصیل زیرا استاد بهتر از هر کسی د پرتی با زبان بجزبانی های ساز آشنایی داشت . زیرا استاد چنگ جا - دوگر و معجزه آفرین نواهای والا عزیز و شریف بود . در مورد استاد همه چیز از اینجا آغاز می باید که او را با بیست یک موزیسین خلاق به حساب آورد تا یک آواز خوان حرفه ای زیرا به ویژه گیهای مسلکی موسیقی کلاسیک چنان ورود کامل و حیرت انگیز داشت که هرگز عیب بینی را یارای انکار در انشا کاد میکش نبود . از آنجا که با تمام معیارهای بهتر و اساسات و ضوابط سنگین علمی موسیقی کلاسیک دقیقاً آشنایی داشت پس این آگاهی زمینه های اجرای متناسب و باحالات اشکال دیگر موسیقی را (هم از موسیقی های تعمیری - غزل - طنز و محلی) برایش هموار کرده بود . گوهری که استاد آنرا نه را پیکانی بلکه پس از عمر هاریاضت و تحمل شاقه ترین تمرینات جسمی و روحی کبابی کرده بود و جوهری که به خاطر رسیدن و دست یافتن به این سالها ن درازی زمین اخلاص و اراد تبوشیده و چنان چون مرید مؤمنی خدمت پیرو مراد به جا آورده بود . نامش را سنگینی و طهارتی پس بزرگ بخشیده است . او همیشه قدمی فراتر از ذوق و پیش معمول موسیقی عصر خود شراه می سپرد و دستگیر بقیه در صفحه (۹۲)

تولونه په زره پوری دی

سید ایروى نڅاه وایى؟

د قونیه د جنازیم د د روزي له پاسه د مویو سماع ترسره کیزی هلته د خرخنده غارقانو اوز د ه لاسونه لیدل کیزی چی ټول شیان لکه کتابونه ، پانی او ان سنجاق ، دلستونی تنی اوقا - شق او هرڅه د مولانا په زنجیرونو ټنگلی شوی دي له دغوانخوونو ټخه د ژوندانه راز په دي ډول - حکایت کوي :

بریز ده هغه څه چی نه وینو وی نه وینو . او هغه څه چی نه یی اوزو وایى نه اورو . او هغه څه چی نه غواړم یوه شم یوه نه شم . ای زما محبوبه زه یی ستالنه خبرو او سکوت سره جوړوم . میرمن بارد وانگلیسی لیکواله چی په ۱۸۲۶ م کی یی دخر - خید ونکو د رویشانو تکیه لیدلس لیکى :

((دوه واری یی د نڅاه معبد یا داروا دعوامو په قول د خرخنده د رویشانو د معبد زیارت کړی دی . د تکی د ساجی لاره د یوی ټنگلی پاتی په ۸۴ مخ

زین من بشکست ویدرید ان رکاب مازحق رستم ، اول درجهان هم بد وواى . روم از انقلاب بانگ ماهچون جرسون رکاو ن یا جوړدی وقت سیران سحاب وایى چی هرکال د سامبر په میاشت کی د مولانا ارادتمندان په قونیه کی په سماع کی گډون کوي اود هغه ورځ نمانځی .

د رویشانو په وړاندی حقیقیس د رویش هیڅکله نه غمجن کیزی . لکه یوکارنه تکراروي . انسان همیشه د خپلی جابیریا ل په جابیز کړی . تیرکارنه اونقلونه تکراروي . هغه دام چی پخپله یی غورولی دی لجان په کی ټنگارکوي .

هغه وخت چی د ((هابیل)) جمجمه یعنی د لومړی بنیاد م مری په خاوروکی کیشودل شو . انسان یوسپیڅلی شی خاورو ته وسپاره اود خپلی ازادی نقشه یی ټنځه کسه .

د یوسف د لیدلو هڅه ، اودهغه د کمیس په بوی پوهیدل دي .

سماع هغه رازدی ، چی د ځینو غارقانو په قول محمد (صلی الله علیه وسلم) ویلی دي .

((زه هغه وخت له خدایه سره م چی نه پرشته وی اونه ، بیغمبر))

سماع قلمی ادراک دی چی بریشی ورته لاره نه لري .

د مولانایه وخت کی د سماع په باب زیاتى خبری وی . چی آیا حرامه ده یا حلال ؟ مولانا په دي باب وایى :

هیچ میدانى چه میگوید رساب زاشک چشم واز جگرهای کباب پوستی ام دورمانده من زگوشت چون تنالم در فراق ودر عذاب خوب هم گوید : بدم من شاخ سبز

مولانای بلخ د سماع خو تعریفونه وړاندی کوي :

داس حالت دی چی په المی اسرارو باندي پوهیدنه د لاهوت له آسمانو څخه لیدل کیزی .

سماع له خانه سره جگره ده .

د نیم بسمل مرغه د تیسید لویه خیسر چی په وینواو خاوروکی لوټ ووی .



خونگه چی بی شمیره ستوري
به لایتناهی فضاکی شته، نوښه
دې ډول کولاي شوخیال وکړي و
چی د دوي ټولو په منځ کې یو یا
خو په بشپړه توگه له هره بلسوه
د حکمې د غونډاړي په شان وي .
که د ارنګه وي او یوه سپاره زمسوزد
سپاري په خیر وجود ولري په
غوڅه توگه ژوندې موجودات هم
کیداي شی هلته مناعته راغلي وي
او وده یې کړي وي .

پوهان عقیده لري چی د مکرو-
بونو په خیر نړه بینی موجودات
د دې وس لري چی بشپړ روغ رست
له فضا څخه تیر شی . نوښه دې-
ډول همدغه مسافرین د دې وس
لري چی ژوند لمبوي نقطی څخه
بلی نقطی ته یوسی . همدارنگه
ناشونی نه ده نور موجودات چی
په بشپړه توگه له موز څخه په میلیونونو
تویزولري له موز څخه په میلیونونو
کیلومتره لري . د ژوند او دې وس-
لري او ان کیداي شی فکر وکړي
اوه موز غونډي همداهوانه تنفسی
کوي او زموز په شان په خور و
جان نه مړ وي ، بنای په بل ډول
سره ژوند تیر کاندې .



آباد هستوګنی یوه بله نړی شته؟

پوهان عقیده لري چی دا-
رنګه کارناشونی نه دي . او گواکی
نور موجودات وي چی د فکر له
نعمت څخه برخمن او د نړی په بله
برخه کې ژوند وکړي . هغه توکونه
چی زموز وجود تری جوړ شوي دي ،
کیداي شی د فضا په یوه بله سیمه
کې وي . له بلی خوا به پیدا شوي
نړی کې یې شمیره ستوري شته
چی کت مترلته ورته دي او باید
په میلیونونو ستوري د یو بل غونډي
وي .

دهرات تاریخی کلا

زموز د گران هیواد افغا-
نستان له تاریخی او ارزښتناکو
یاد کارونو څخه یوه د اختیارا -
لدین کلا یاد د هرات ارګه دي چی
د هرات ښار په شمالی برخه کې
موقعیت لري . دغه تاریخی کلا
زموز د پلرونو او نیکونو وارښتن
یاد کار دي چی د پیروکلونو وارښد و
بیر یوله تیرید وسره سره هماغسی
جگه غاړه او په ځانګړي یویار او
برتم ولاړه ده او هر د یو سوال ،
هر یو او هر لوبه او د یوه یسی
زموز د هیواد د تیر تاریخ حماسی
اویار نی منعکسوي .
تاریخی شمیر ونکی عقیده لري
چی د هرات ارګه د اراتا کوانا د
ښار پاتې شونی دي او اوسنی
کلا د همدغه ښار په کډوالی جوړه
شوي ده چی وروسته یې دا ختیله

والدین کلا په نامه شهرت مو-
ندلی دي . ویل کیږي چی دغه
کلا د ملک فخرالدین کرت له خوا
بیاله سره ترمیم شوه او تریدلسی
برخی یې بیا جوړې شوي . خو
کله چی ګوډ تیمور په هرات یرغل
راوړ او د ښکلی هرات پیري بر-
خی ورنانی او ویجاړي کړي نو د
اختیارالدین کلا هم له دغه
وحشیانه یرغل څخه په امان کی
پاتې نه شوه . د ګوډ تیمور په امر
د هرات د ښار او سیمیزې دروازي
چی د غوري سلاطینو او امیرانو
نومونه اولقبونه پری کښل شوي

وه وایستل شوي او (شهرسبز)
ته یوډول شوي .
خو کله چی امیر شاهخ د -
سلطنت بر تخت کښیناست ، هڅه
یې وکړه چی د خپل پلار د -
استبداد او وحشیانه اعمالو ننسی
ښاننی د خلکو له زړونو څخه
پاکي کړي او هغه ځایونه چی
د د ه په امر له خاوروسره خاوري

شوي او ویجاړ شوي و بیرته له
سره جوړ او ترمیم کړي . امیر
شاهخ د هرات د ښار د نورو تا -
پاتی په ۸۵ مخ

گفتگوی با مسعود امید

امید یا رز آینه گلشن ویرانه اش میخورد

رفعه در کبریا هنر گلشن میرزا

ساخته: کاتب



هرگاه میخواند به است از
میاند که حدای نسیم در بهار
از لای لای شاخه های شکفته
میگذرد، آن وقت موجی از خوشی
در رگهای جان آدم میورد.
او همان گونه که مصومانه
میخواند با چهره مصومانه مقابل
خود می ایستد.
وقتی از او پرس این چیست
که نمیخواهد قدم به کلبه ویرانه
قلبت رنجه نرود او در جوابم
می خندد، حال از نسیم چهره این
را میپوشاند میگوید: من آنرا
بعضی ها خوانده ام هدم کسی
نموده است.



دریا را به اساسات موسیقی آشنا ساخته است. زیرا قبلاً من عضو گروه باران بودم. شناخت ما از آنجا آغاز شد. در کوشش آموختن هر چه بیشتر استم.

— کی ها آهنگ های شما را میسازند ؟

— بیشتر آهنگ های را برادر من ابراهیم امید میسازد. خودم نیز میسازم.

— کمپوز ساختن مکتب مخصوص دارد آیا شما درین مورد تحصیل کرده اید ؟

— من کمپوز هایم را تحت نظر فرهنگ دریا میسازم، با او مشوره میکنم، او بود که مرا تشویق کرد تا به تلویزیون بیایم.

— فعلاً چه مصروفیت دارید ؟

— سرشار استم.

بقیه از صفحه (۸۸)

— پس چرا این چنین پرسوز

میخوانید ؟

— این فقط یک شعر بود از آن خوشم آمد و وقتی آهنگ پرسوز نباشد چی کیفی میتواند داشته باشد.

— این آهنگ اولی تان بود ؟

— نه آهنگ اولی ام (آغوش

گرم واکن) بود.

— کدام سال بود که یار را به

کلبه ویرانه تان دعوت کردید ؟

— سال ۱۳۶۰.

— تاکنون در لابلای چند

پارچه آهنگ، خواست قلبی تان سرا

گنجانیده اید ؟

— ۷ پارچه.

— خوب بالای اصل مطلب

بیایم موسیقی را چگونه شناختید

که به آن رو آوردید ؟

— چون در یک خانواد ه

هنرمند به دنیا آمدم. لذا همیشه

نوای موسیقی در گوشهایم طنین

داشت. همه وقت آنرا غمگین

زده میشنیدم و اینگونه وارد دنیای

هنر شدم، هنر موسیقی را تحت

نظریه یون استاد غلام علی (امید)

آموختم.

— آیا موسیقی را بصورت اساسی

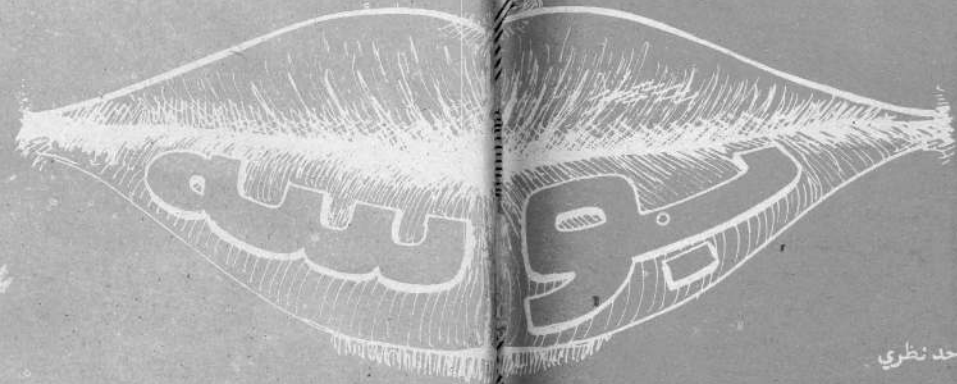
آموخته اید ؟

— در باره موسیقی هر قدر

آموخته شود باز هم کم است. من

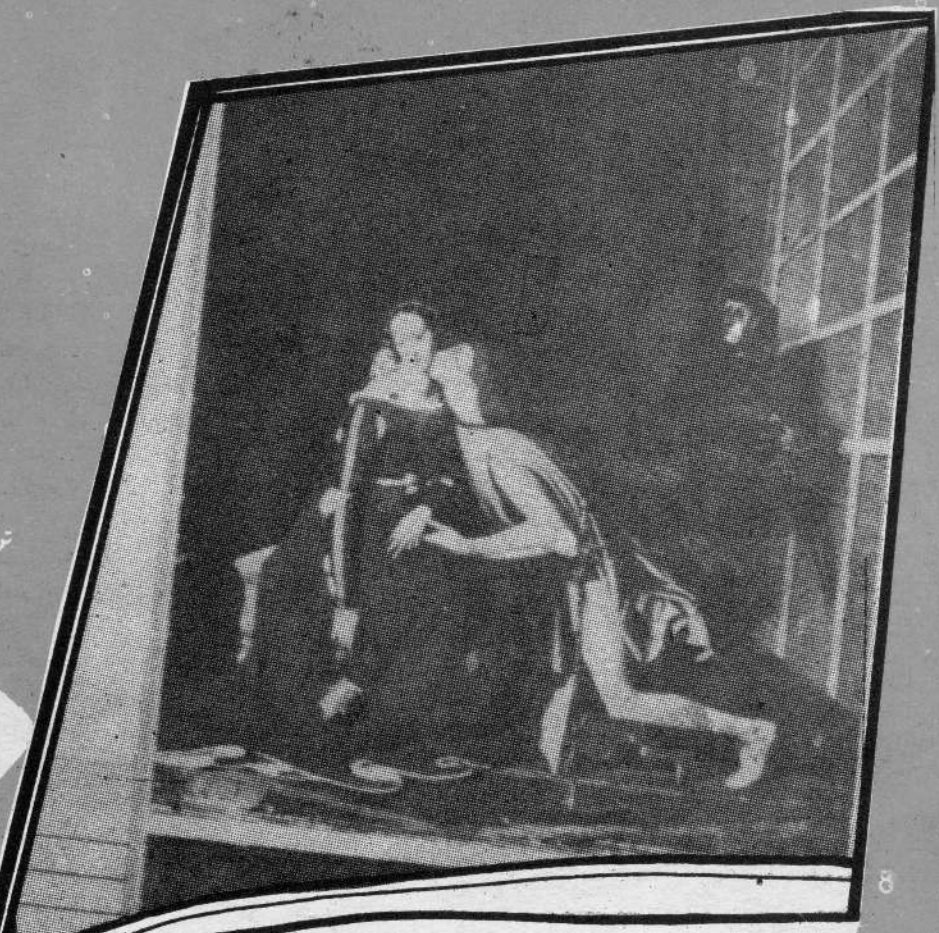
زیاد کوشیده ام که بیاموزم و فرهنگ





ترجمه واحد نظري

دانشنامه زیبایی



صاحب‌وفراتی که را می‌خوانیم، بوسه های آنها را حتی در جنت وصال می‌دهد. در جلوه برای همیشه باید بماند.

در دهه های ۷۰ و ۸۰ قرن گذشته، جای جفت های شاق - ادبی و خیالی را انسان‌های کسره خاکی گرفتند. آثار بزرگ آرزوها و خواب‌های آن‌ها پیش‌گراں خود را منعکس ساخت. توجه نقاشان، مجسمه سازان و سینماگران به سوی عشق‌هایی جلب گردید که مخلوط از تمایل فنیکی، هیجانانگیزی، حسادت، لذت‌جویی و آرزوهای ناچایز بود. در نقاشی و مجسمه سازی شاق چنان نشان داده شد که توسط بوسه با هم پیوند یافتند. بالاخره باید گفت که تصاویر بدبینانه با هم ناچایز بوسه، در آخرین تحلیل نمایانگر این اندیشه است که بوسه بُعد روانی دارد. بعدی که در کلمات هنرمندان انعکاس یافته است. (یک جسم و یک زندگی استیم...)

مردود اسطوره و انسانه می‌تواند است ولی او به آسانی می‌تواند از آتش احساس سبشار باشد. بوسه های و نهره (زهره) و کوه‌دوین از دوره دوم باروک و نهمین اگستر نشاندهنده روابط است که نه مادرانه است و نه پسرانه. در سده های هفده و هجده بوسه عاشق و معشوق در آثار - آنتیپتس گران بزرگ دیده می‌شود و تم صده آثار آنها را تشکیل می‌دهد. ولی در قرن نوزدهم بوسه های مشهور شاق بگونه شمال لانسپلوت و کهنوا راه، تیمستان و اینزولدا، یا ولوفراتی که از ادبیات اروپایی سوره های بهار دلخواهی برای نقاشان می‌باشد. بوسه های آنها روان‌های شان و زندگی شان را تا دم مرگ صس از آن هم در پیوند نگاهدارد. هنرمندان به تیمستان می‌گویند: «ملیک وجود یک زننده کی هستیم، تو و من هر دو برای همیشه یک آن‌هاش - جدایی ناپذیر استیم».

وقتی که قصه لانسپلوت و کهنوا



عشق همیشه بوسه‌ها را تقبل می‌شود

است. در مقابل نقاشان رنسانس یک سیکتر رسمی از اشکال آنرا عمدتاً با الهام از اسطوره‌ها (میتولوژی) و قصه های انجیل به وجود آورده اند. با احساسات روتیک (عاشقانه) را بوجود آورده باشند و در همین زمان تا آنرا از تجربه مادی انسان‌ها مجسزا سازد. با آنهم بوسه سخت در

نکاح، نمایانگر ارتباط روح می‌باشد. همین ارزش سمبولیک در یک قانون روزگاران امپراطوری نیز آمده که بوسه بی‌کمر رویه نامزدش می‌داد. حقوق قانونی زن را واضح می‌سازد. هم چنان تادیبه جرمه در صورتیکه مریض صورت نمی‌گرفت.

بوسه با وجود سمبولیک بودن آن، در هنر اوایل صحت قوی و وسطی کم تر تصور گردیده

فرانسوا پول در «انترپنشت» چنینی ها از بوسه اروپایی، که دهان یکسنگی برای بوسند، و سخت زده بودند و آنرا یک نوع مسهل شیطانی می‌پنداشتند.

ولی در اروپا بوسه، تاریخ درازی دارد. به گفته پیرلا - یونانی های قدیم توسط بوسه نفس روح و روان را با هم یکسان می‌کردند. به نظر او شاید بوسه از جای آغاز یافته که نکر می‌شود توسط آن چشم را نهرونی بخشیدند و ارواح باروان‌ها را با هم تبادل می‌نمایند. بوسه ساختند. بهر صورت اگر بخاطر قدیم بودن و معمول بودن نهاد بوسه آنرا صفت آنها دهنده روح و معمول آهوش دو وجود می‌دانیم باید گفته شود که بوسه یکی از مشهورترین اصطلاحات در ادبیات است. ارزش سمبولیک بوسه در آن نهفته است که نیروی پیوند دهنی روانها را دارد. به نظر پیرلا در میان شمعانات عمومی بوسه معنوی صحت مراسم

شان دادن بوسه در - هنرهای زیبای اروپایی فریب معمولاً به کنگوری ارتباط می‌گرد که نمایانگر یگانگی معنوی و احساس فنیکی می‌باشد. کلمات یونانی *agape; Philia eros* و کلمات لاتینی *Amor Caritas, del caro* نشاندهنده کندی سه نوع عشق است که شکل ذیل باید ترجمه گردد: عشق فنیکی، محبت دوستانه و عشق خدایی. هر کدام این عشق‌ها توسط بوسه سمبولیزه می‌شود. بوسه معمولاً نشاندهنده عشق می‌باشد که به هیچ صورت یک بعدی نمی‌باشد. به قول منتقد ادبی، نیکولاس ج. پیرلا در اجتماع - اروپا بوسه بختریک یک کار مادی قبول شده است. بوسه هم مقدس (آسانی) است و هم زمینی ولی برای مردم قویترین اولی و هم چنان برای اکثر کلتورهای آسیایی ناآشنا بود که توسط اروپایی‌ها به آنجاها انتقال یافت.

در سال ۱۸۹۷ انترپولوک

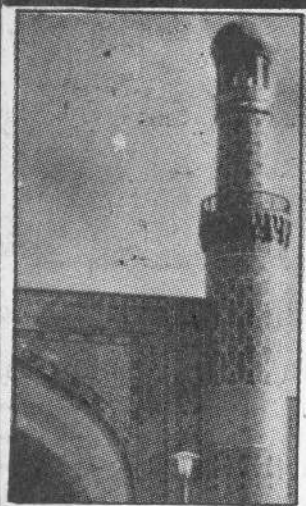


دخونې خاوري ليکنه

پس يوه ننگو او يوه ننگاره . د گلې د پرونې په
تورو تېکړو کې مخانونه تاوکړې وو او ناوړې نجونې
خوتن ووزکونه اچولې وو او په گونگوس گونگوس مخامخ
کلاته روانې وې . خداي شته چې سونامې شوه .
تېبه مې نېکبېرکه او د دغو پنځو نارېس کاره چې
چاکره روانې دي . پشان سره مې وويل نن خواخوږه
چارشېبه هم نه ده چې زړې او ناوړې نجونې په
دله چل گرې بايانه لارې شي . په همدې صبح کې زه
چې پنبې د لونگين ماماد کلاتمونه ووزدې شوې او
په کرار کرار يوه په بله پس د هغه کورته ننوتلې .
لونگين ماماد وې مياشتې وراندي ژوندې ته
غڼم وړې وو او هلته مې خه خبره د گلې بازخان کا کا
سره لاندې باندې کړه او شخړه مې وکړه . ستاسې
نه به مې خه پتېم گونگين گل باز کا کاته پېخوړ وړکړې
وچې په ماخه ته د دومره بره بره کيږي که دوسره
نواوېستون مې خه د زوي هلوکې دې راوره . چې
چرته خداي خبر په کومه کنده کې يرد يو لوانوارو
سپوړ وڅوړل . پښتون خوځېل مړ ښه برد يوطن کس
نه برېږدي .
د گل باز کا کا يکې يو او نازولې زوي سره خوله
اوسپن فا بونه چې مازې به مې شونډه توره نسوي
قد وې وه . چرته کې نامعلمې مخاي کې عسکرشوي و .
اوچې عسکرشوي و له هماغې ورځې مې بيا د مړ يا د
ژوندې خه پته نه وه . گل بازخان کا کا پتې گسروکړ
قلبه مې خرڅه کړه او پېسې مې توملاکړې . چرته به
چې چارو ته کومه پټه وړکوه هلته به پس لار . پټه
همدې زوي د کا سې د کونډې جارشاو د بولي پر ک
ته کيناست خوځېل عسکرزوي مې ونه موند . خه مود
وړوسته خبرشوي تنکې زوي مې په ماره کې په سوپ
الوتې اوچې ورته خاد راوځېلې چې د جگر پټه
رخت کې مې خپله په خاد رکې تاوې کړې وې دراوړل
د گل بازخوار دده په يوازې خاد راوځېلېو کله زړه
شمېل کيده . بيا مې چرته قرص روان وکړ او هماغه
ته لاره چې گيښې کم موي غوښه يا هندوکې به مې
پاتې وې اوځېل کلي ته به مې راورې . خو هلته مې
خپل زوي هېڅ نښه ونه موند او تېش تابوت مې بېرته
را وړ .

د لارو

دهرات جامع جومات



دهرات جامع جومات زمور دگران هیواد افغانستان له هغوسپیکه لومړی څخه دې چې اوز د تاریخ لري اود معماري د فن له پلوه یوسترشهار کاربلل کيزي د پيروپير پورا هیسی د هرات مسلمان خلک په دغه سپیکه معبد کی دلوي خداي په عبادت او لمانځني بوخت دي .

کله چې دعربو په خاوره کی د اسلام بخلنده لمر راوخوت او د جهالت اړنابوهی ، شرک او کفر تورې تیارې یی له منځه یوړې اوتیاره زړونه یی دایمان او وحدانیت په بلوشورونانه کرل نه موده زروسته زمور په سیمه کی هم د اسلام او اسلامیت رڼا خوره شوه . اورتونونه (ایستگاهها) یوه بل یسی په مسجدونو او عبادتخانو یونواوینتل ، اوسه شمانه وخت کی د هرات جومات اسلام مبادتخای به حیثیت ویندل شو ، او داد رب ویشتم جبري کال د پاتی په ۶۱ مخ کی

نولومړي به یی ورته په کرکه وکتل او د ژبی لاندې به یی ویل : پلار خونړي یی فتنه پت مری وکر . په سپین زړه او جړگویی جان له مرغه وژغوره اود خونړي لور لا وارې هم . کیرجنی په تانوجاڅه کړې دي چی خلک دې په جان راوتل کړې اوته ورته سلگه وهې . خلک شرموي ، قام شرموي ، چوپ شه گینې خوله به د ریاندي ماته کړو .

نجلی به دغه خبرې په خپلو غوږونو اویدلی خسر مجبوره وه چی جان غلی ونیسی اوکه نه نوبیا کله به چی د پوره تنگه شوه نوبه زړه کی به یی تیرشو چی خدایه ته ولی د هغه جرم سزاچی مانگه ی کړې ماته راکړې . زه داخپل تورونستان دلته د چاپه نامه سپین کړم . د چاپه طمع خپله بنکلی محوانی خاورې کړم خدایه

دلونگین کونډه به دغه ورځ میلنوته توده توده خوزیده . خو کله به یی چی سپرغی ته وکتل کله به یی په سترگوکی د یوې ترخی موسکا خړک وشو او کله به یی هم دغومی اوغم اوتسکی په سترگوکی د لوسه د لوله شوې .

ماسره نولا اوس هم سوال د اود کلی د ماشومانو خبروچی : (بچو دلونگین کونډې ناوې راوستی نساوې) . می په غوږونوکی انگازې کولی . کله به می یوه ته کتل او کله بل ته ، او کله هم سپرغی ته چی لایبکی یی پرمخ د او بیچه یی نه وه بيله ، کالی یی هم بنودی وو او د ناوتوب نسی پکی همدونعلیدل کیدی . دلونگین ماماد بنحسی نه خوزه خبره وم چی همداسی ناوې کونډه شوې وه او هڅ کوم اولاد یی لانه د زیزولی . د دې سوچونوسره می سودانوره هم د پریده . مالا په همدې چرتونوکی زنگل چی ناخاپه خوته سپین زړی اومخورد حجری نه راغلل اوتعبو ته د ریدل ویی ویل : د بازگل کاکا زنانه ورته وواپی چی راووسی ، موزمخو ، او سپرغی ته هم وواپی چی بچی داستاخیل کوردی . ته مه خپه کیزه ستا حیا د دوې حیا ده . ته به د دوې پتساتی . دلونگین کونډه ستالکه مور داسی ده هو ، دوې نو هغه جرگه ماران د چی سپرغی یی دلته راوستې وه او اوس نو بیرته تلل .

زما زړه نور په جاوید وشو د موره لویه خبره می هډوپه زړه کی چرته ایسارولی شوه . نویوې زړې - بنحسی ته می سرورنیز دې کړ : ادې : دلونگین ماما کونډې دغه پیغله چاته راوستی د هغی خو کوم زوې ادې زما په خبره پوه شوه په داسی حال کی چی سترگوکی شاوخوا خاړکاره نوبه د پیره عسادی لهجه یی راته وویل . بچی داد بښتو خبرې دي . د غیرت خبرې دي . سپرغی خواره یی په بدوکی راوستی اود یوې بنحسی د لور بیسی یی هم دلونگین ماما کونډې ته ورکړې دي .

نومابیاخوله راجوره کړه او ورته می وویل نو چاته یی هغی بیاخبره زماله خولی واخسته او ویی ویل : دلونگین ماما کونډه شکر اومید واره ده خدای خولوي دی بچی ، که د زوې مورس نوبیا به ورته سپرغی نه نکاح کسړي .

هو . نو د گل باز کاکا په غیرت دلونگین دغه پښور داسی ولگید لکه د فرانسې توبک د زو د صبر کاسه یی نسکوره شوه . په ویرجنو سترگوکی یسی د اور بخړي تاو راتاوشول . د جړندې ارم ته یی لاس کړ او لونگین ته یی په گزړې داسی گداور کړ چی د یوه گدا سره یی حای په حای کړ . په جړنده کسی ناستوکسانوگل باز کلک پلک ونیو . چونته یی خسر ورکړ . کوتوالیان له چونته نه راکته شول . گل باز کاکا ته یی اترک په پښو اولاسونوکی واچولی اوسیده . یی چونته ته جگه کړ .

ماته خود لونگین ماماد مری کیسه توله مالوسه وه . خواوسد هغه دم مری نه غوږې ورخی تیرې وې . خلوپویشی یی هم تیره شوې وه . عذراود وایسی خلاصه وه . اخترهم نه د رافلی چی خلک به یی لومړي اخترته په دواو فاتی تلل . اوکال یی هم نه د پوره . نو بکه زماسود ایسی د پوره شوه چی ولسی لونگین ماما کړه د موره بنحسی ورروانی دي . په همدې سوچ کی مې اوله خانه می پوښتی بیل کړې وې چی کله د غوږکیو او وړو ماشومانو خبرې می ترغوزه شوې چی : بچو دلونگین ماما کونډې ناوې راوستی . یو - هیزی ناوې . چی کوم وړوکی به نوبې د لوی ته راغی بیا به د لوی کوم هلک ورته هماغه خبره تکرار کړه . بچی پوهیږې چی دلونگین ماما کونډې ناوې راوستی ناوې پیرته به ماشومان په لوبو سرشو . بل به بیا غز کس راغی هلوکی ناوې وگورو اود دې خبرې سره جوخت به یحینی ماشومان دلونگین ماما په انگس ننوتل . هکه یکه پاتی م . د ماشومانو خبرې راتخوشی مسخرې ښکاریدې . خو سودا می لایسې د پریده . زه هم یی واکه شم . غوچل می په نیما یی کی پریښوده . د سرو سوتونه می لاسونه وینعل خالکی می له سره ایسته کړ . د کوکی تباب ته می لاس کړو . خپل بنحسه گری د خاصې تیکری می ترې راکش کړ . خند می واهه اوبه سر می کړ . خدای شته چی کلک تروپوزک می واچاره چی خوک می هډورونه بیژی چی د شیرخان نگر برنونه ناوې وه . لاسونه او پښی می لاسره وو او بیایی له واره سترمات کړو اود کلی ته به یی پردی کلا ته لاړه . خوزما زړه تردی زیات بارنه شو او اخستلای او تلوسه می وه نو بکه می شاوخوا وکتل . جان می په تور تیکرې کی تاو راتا وکړ او نیخ به نیغه دلونگین ماما کلا ته ننوت .

دلونگین ماما کونډې په چوتره پغرغوی ولی د اود پغر په منغ کی یی یوه بر ستن خلوږ غبرگه اچولی وه اویوه نجلی بری ناسته وه . د نجلی په منغ پیکسې و او بیچه یی نه وه بيله . کله به یی خپلی معصومی - سترگی هاخوا د یخزا وار ولی او کله به یی بیاد موره اوتسکی توی کړې لکه د پسرلی باران . گرد چاپیر ه ترې بنحی ناستې وې . حیونو بنحوبه ورته په دلا - سا یی ویل بچی ! لوري مه ژاړه . به دې حال هم شکرو باسه . داخود پښتو خبرې دي . که داسی نه وای شوې نو خدای خبر نه چی اوس په دې د پلار په خاوره بوټی شته شوې وای . او حیونو نورو بنحوبه ورته په غوصه غوصه کتل . سپرې ستنی به یی ورته ویلی . حیونی بنحی به چی هر بلوته تیرسد ی

مدون زوی فرخوهر سپید

می گذرد

ده سال از مرگ روز آوازخوان بی بدیل احمد ظاهر

معمود

اولین کسرتش گفتم . احمد ظاهر باید برای رفتن به روی ستیژ آماده میشد . گوینده برنامه با زیباترین و بالاترین کلمات احمد ظاهر را به روی ستیژ فرا خواند و او آهنگش را سرود . سپس در کابل ننداری فضا و شور همه گرفت . معمولاً در کسرت های او از همان روز اول گروه علاقمند و گروه مخالف حضور میداشتند شفته گان آوازها را پیش کف میزدند ، فریاد می کشیدند تا مشرق فریاد می کردند و سخا لفا ن آشنایان آهنگش میدادند . پدند و گارا تا جاهای کسرت که احمد ظاهر تحمل رازدست میداد .

از احمد ظاهر قصه میکند که پس از کسرت های پیش با امتقاد خاصی به کلام مقدسی که همیشه در گردنش آویزان بود به آن کلام که قران کوچک بود مراجعه می کرد و بار بار آنرا می بوسید و مثل اینکه در دلش از آن کلام مدد میخواست تا موفق باشد . و این کارش همیشه تکرار میشد زیرا همیشه او تشویش داشت و همیشه دلهره پیش از کسرت های پیش بر جسته بود .

احمد ظاهر از آن گاه که در دنیای موسیقی غرق شد چنان عاشقانه و صادقانه سرود و خواند که گاهی در آهنگ هایش غرق میشد و آنگاه برای کمی زودتر شروع می کرد . میخواند و میخواند و چی بساکه کلمات را فراموش میکرد . گاهی یکی از نوازنده گان در گوشش مبرع شعر را به یادش می آورد و گاهی هم آن را غلط اد می کرد و همین هم است که در چند آهنگش اشعار بقیه در صفحه (۸۱)

را درست نخواند و در آهنگهای کسرتی اش صراحت های از شعر باقی مانده است . بیشتر از دیوان رهی ، فرخ فرخزاد و مولانا شعر را بر وی گزید :
 - نه دل مفتون لبندی ، نه جان مد هوش دلخواهی (رهی)
 - میروم خسته و افسرده و زار . (فرخ)
 - ای قوم به حج رفته کجا بید کجا بید (مولانا)
 روزی احمد ظاهر برای بیایسی کسی آهنگ میخواند . نینوا از آهنگساز نامبردار آنوقت در پی خودی برای پیش گفت : احمد ظاهر هنرت را بلند تر نگاه کن ، ضعف تو عشق هایت است این عشق هاترا بر یاد میدهد . و دقیقاً همینطور شد ، احمد ظاهر به خاطر عشق هایش به زندان رفت و سرانجام جانفشرا از دست داد .

احمد ظاهر زنده می بسیار پیچیده و در هم و برهم داشت با آنکه دلش میخواست فضای خانه واداش آرایش داشته باشد و هنرش هنر همه پسند و آرام باشد اما زنده می برای او این اجازه را نداد . همواره در جدال ها بود و در جنجال ها ، گاهی زندان می رفت و همینکه از زندان می برآمد آهنگ های میخواند که در آن بوی آزادی و وارستگی جاد داشت . حتی میگویند وقتی آهنگ لیلی لیلی جان را برای تلویزیون ثبت میکرد همانروز او را از زندان به تلویزیون بردند و شاید تصادفی نباشد که در یکی از مناظر این آهنگ سهیل آزادی بر میزند و برنده های دیروز است .



عکسهای احمد ظاهر هنرمند از ایشان اظهار سپاس مینمایم . مجله سپارون گذشته است . نقید را تا سه صافی در اختیار

مرگ



به هر سو میروم ای آشنایان در جستجوی ولی از تو سواقی نیست نه درینجانه در انجاسا ! بیادم بازی ای که میگفتی : من ازین استان غم سفر دم ولی باور نمیکردم بیاد بازی ای که میگفتی : برای ناله ام تنگ است این دنیا چرا بر ما سرود (بگذرد) اموختی رفتی و ما را از فروغ داغ حسرت سوختی رفتی

سرورت با هزاران نغمه هستی جهان را برد درستی شکوهت آسمان بود ولی ایندم ز تو جز نغمه و آوازیاتی نیست

بیاد بازی ای که میگفتی : مرا چون قطره اشک ز چشم انداختی رفتی

ولی ای ناجوان این را برای خودی پیش تعمت ساختی رفتی

شبی در خواب خواهد دیدم اگر گویی جواب مرا که تن تیا زادم ، باز اسندم

ولی جای تو اینجا در میان مردم مان خالی است و یادت تا ابد باقی است و باز ای هرگز نمی آیی ، نس آیی

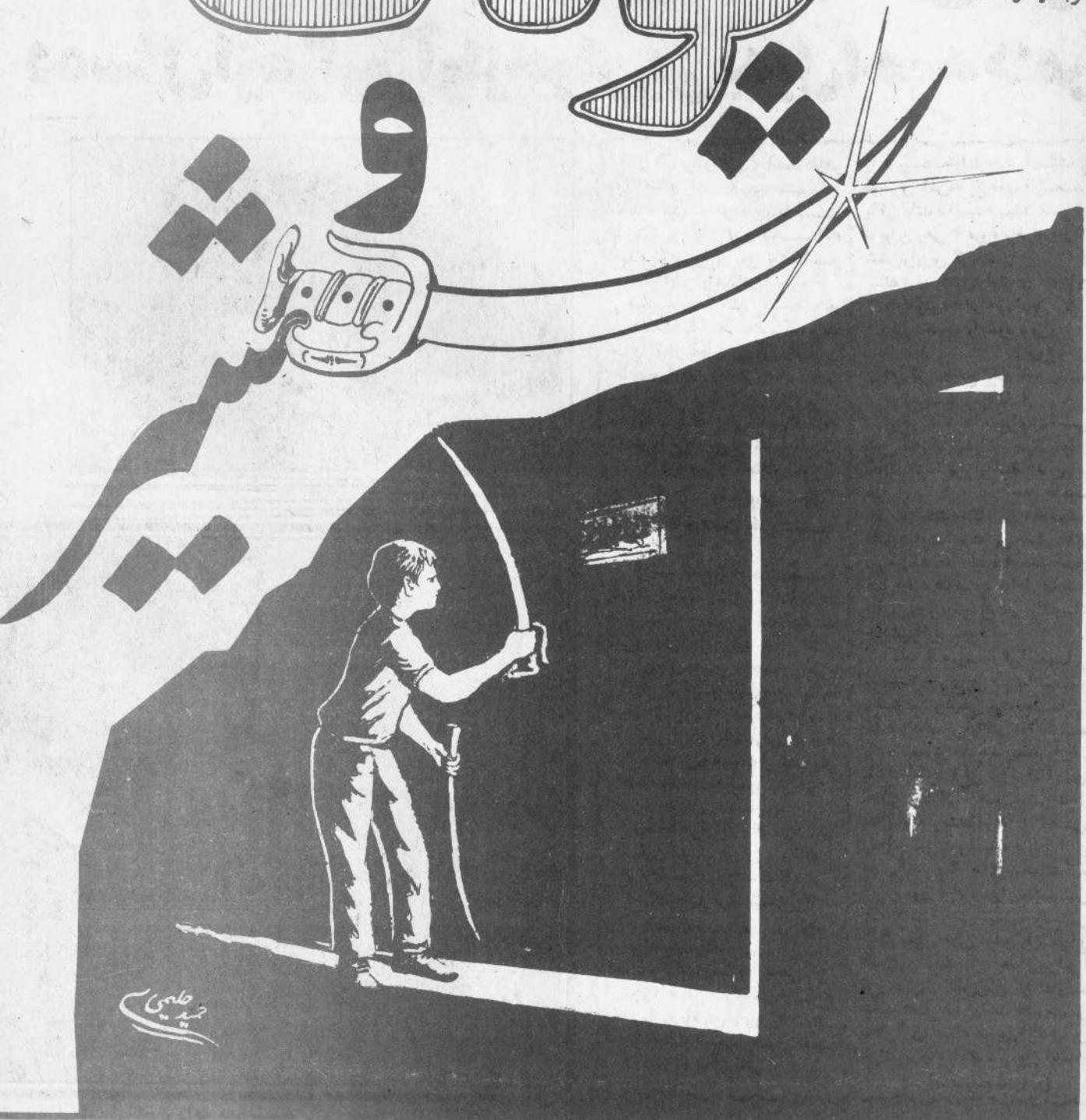
... این مرثیه را یکی از نزدیکترین دوستان یکی از موسیقی مادرکار فعالیت هنری احمد ظاهر بعد از مرگش تهیه نموده بود . هر چند خود او نیز گویا بیاد ای دارد او اینها را است قصه ها و خاطره های در مورد احمد ظاهر هنرمند همیشه جاوید ان موسیقی ماد ریافتیم این قصه ها را یکی از دوستان نزدیک او به ما حکایه کرد :

احمد ظاهر آن مرد پراوازه و خوش صدا که در منطقه از شهرت هنری بلندی برخوردار بود وقتی اولین کسرتش را اجرا می نمود پشت پرده ستیژ کابل نشانداری دلش به سختی می لرزید . بار بار از گوینده پروگرام تقاضای کرد ، تا او را در روی ستیژ همراهی کند و تنها پیش نگذارد چرا که احمد ظاهر حجب معصومانه دل داشت . آنچنانکه میخواند و هزاران تن را به شورش میآورد به همان پیمان که مرود لهر بود . همیشه مخصوصاً در کسرت اولش اضطراب می نمود . اب عجیبی داشت که مبادا کسی استقبالش نکند ، مبادا کسی برای کف نزنند مبادا کسی تمسخرش نکند چرا که احمد ظاهر تمام نام و شهرت از کوتاهی قدش نشیج می برد . و بسیار توجه داشت که کسی بر آن خرد نگذرد

داستان کوتاه

گودگود

نویسنده: روزه دینی
ترجمه: رضا سید حسینی



طبعی

است. قدرت کار کردن نداشته
اما ناچار بود در کارگاه همکارانش
به او گفتند:

تو بگذار برو
وسر کارگر که پیوسته بود
گفت:
وقتی که آدم نصف دلش
در خانه باشد، دیگر حال کار
کردن ندارد.

به این ترتیب، اکنون با چهره
نشوده از رنج و هذاب، در خانه
است. مادر در آشپزخانه منتظر
است. روی پای پاک پله ها،
همسایه های صدا می آهسته حرف
میزنند و دو بچه کوچکتر را خاموش
میکنند.

فقط ((بی بی)) بچه
بزرگتر، با پتلون کوتاهش، بایشان
پهن، موهای کمرنگ و قیافه
کودک جدی، همراه داکتر،
بی آن که دیده شود، روی اتاق
خزیده است. هر چند که از این
کاره شدت منعش کرده بودند!
هیچ سرو صدایی نکرده بود
پس خانه بی میان جالی های
ماهیکری و سایبان های پنهان
شده است. میترسد، زیرا از لای
در، پدرش را میبیند که با چهره
گرفته خاموشی حرکت کرده
میکند. دو قطره اشک آهسته روی
گونه هایش میچرخد، بعد دو قطره
دیگر بعد دو قطره دیگر...

صدای بم و مهربان داکتر
را میشنود که میگوید:
شماره هستید! زن تانرا
آماده کنید، چون امشب می آیند
بچه اش را ببرند.

خانه کارگری روی تپه،
امشب کودکی را در بردارد که
میبرد. پرهه رنگ و آرام، مانند
آدمک چینی بازیچه ها، در
بسترش دراز کشیده است. دیگر
به اسباب بازی هایش دست
نمیزند. برادر هایش سخت
مشاقق آن ها هستند اما پسر،
خشمگین است. ((این ها خیلی
گران تمام شده، اسباب بازی
های بیمار است)) همه آن را
به آرزوی سلامت و نشاط بچه روی
لحاف چیده اند. یک اسب
چرخدار یک دلقک سخ و زرد،
یک همون مخمل پوش، یک دست
اسلحه روسی با یک کلاه خود
واقعی، گل کبری با خورشید و -
زین و یک شمشیر کوچک.

تتاهیک بازی هنوز سرگرمش
میکند. گاهی وقتی که مادر هایش
لرزان به طرف او خم میشود
کودک بازاری میگوید: بدوز،
مامان، بدوز!

زن بیچاره با پر روی رکاب
میگذارد و چرخ خیاطی را آهسته
به کار میاندازد و چرخ خیاطی
برای سرگرم کردن کودک او مانند
حیوان وفاداری خرخر میکند.
پدر پشت سرداکتر وارد شده.

((بی بی)) به آشپزخانه
رفت. مثل این که مادر همه چیز را
شنیده بود. او بر روی فرش سیاه
خشتی، در میان تکه های هینز
پراکنده، زانو زده و سر اراده یک
قاشق چوبی را در ظرفی میچرخاند.
بچه بزرگ خانوانه که قدش
از مادر زانو زده هم کوتاهتر بود،
دستها را دور گردن او حلقه
کرد و آهسته گفت:

مامان، چی کسی قرار است
بباید؟
آن گاه مادر قدری گریه کرد
تا تسکین یافت. و پسرش مانند
مرد بزرگی او را به طور جدی
بوسید. مادر گفت:

باید هر سه تان قدری عاقل
باشید و زود بخواهید. قرار
است یک آدم بد، خیلی بد،
بباید ((ممی)) کوچولو را ببرد.

((بی بی)) به اتاق دیگر
رفت. پدر، همان جاکارتا بنجره
نشسته است. آفتاب دم فروب
بر روی شیشه پنجره میخیزد.
از شگاف پرده که به طوزه گوش
بالا کشیده اند، تکه و سیمعی
از شهر آبی رنگ، بر آرز خانه های
متعدد دیده میشود.

پدر، مانند کسانی که عادت
ندارند در جریان هفته، بیکار
باشند، نمیداند چی کار کند،
و با انگشتان خشن و سیاهش
باز بچه هارا روی لحاف زیر
ونو که گل های قرمز دارد میچیند.
((بی بی)) نزد یک میشود، مدتی
منتظر میماند و سپس میگوید:

- پد زاجاره میدهی که شمشیر
کوچک را بردان! آنرا خودت
به من داده بود.
مرد که از چنین درخواستی
تکان خورده است، نگاه خشم
آلودی به پسرش میاندازد، -
چنان که گویی بچه کفر گفته است
غرض می کند.
برو کم شو، دیگر چشم به
رویت نیفتد.

بعد، چون غذای شب هنوز
حاضر نیست، ساعتی است که
معمولاً کارگاه ها تعطیل میشوند،
مدتی کوتاه به میخانه پایین
می رود تا در باره بدبختی
باد و ستانش صحبت کند.

بعد، شب فرار رسیده است.
خانه در خواب است و محله
تاریک کنار شهر نیز در آن به
خواب رفته است. اما پدر
و مادر، در دو سوی رختخواب
شب زنده داری میکنند، گویی
می خواهند که چو لوی شان
را از دستبرد آن دزد ناصری
که قرار است بباید، حفظ کنند.

و بیچاره ها که غم و اندوه خروشان
کرده است با چهره بی به رنگ
خاک با گوشه های آویزان دهن
مانند کسانی که گریه میکنند، بر -
روی چوکی ها خوابشان میبرد.

در همان لحظه است
که ((بی بی)) کوچولو، با پیراهنی
خواب بلندش و با پاهای پرهنگه
به طرف رختخواب میخزد. شعله
چراغ کم نوری می لرزد. هیچ کس
از جای خود تکان نمیخورد.
آنگاه کوچولو بی بی چاره دست

به مجموعه اسلحه میرسد، شمشیر
مورد نظر را از غلافش میکشد و می
برد ((بی بی)) با شمشیر فرار میکند
و شمشیر وقتی که از او بر جراح می
گذرد، برق می زند. به سر هت
روی صدا به طرف وسایل خودش
میروند و مشغول لباس پوشیدن
میشود. اکنون با پیش بند و کلاه
برو و کفش های بنفشی صد ا
آماده است.

تلفک چوبی دروازه اتاق
بسته است. روی چهار پایه پسر
میروند. روی پنجه های پای بند
میشود و خودش فشار می آورد
شمشیر کوچک روی دستگیره رو آزه
میخزد و صد میکند.

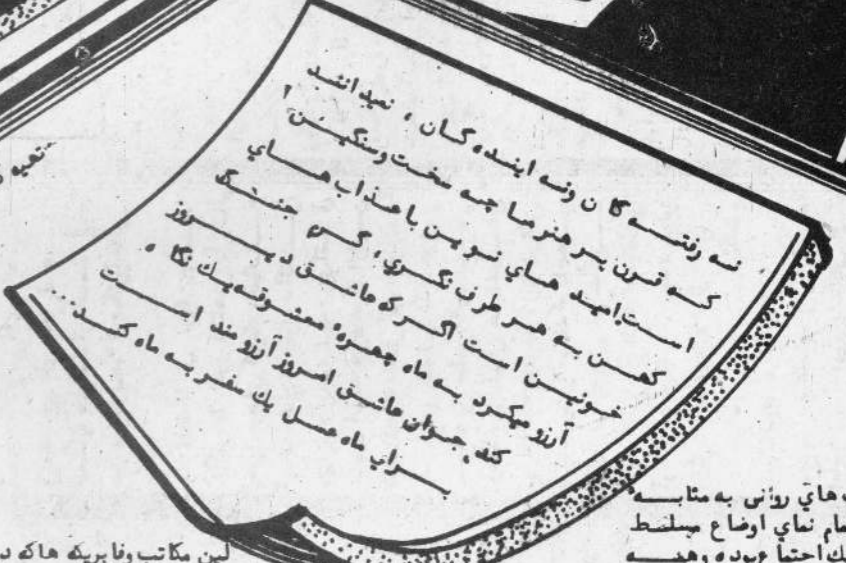
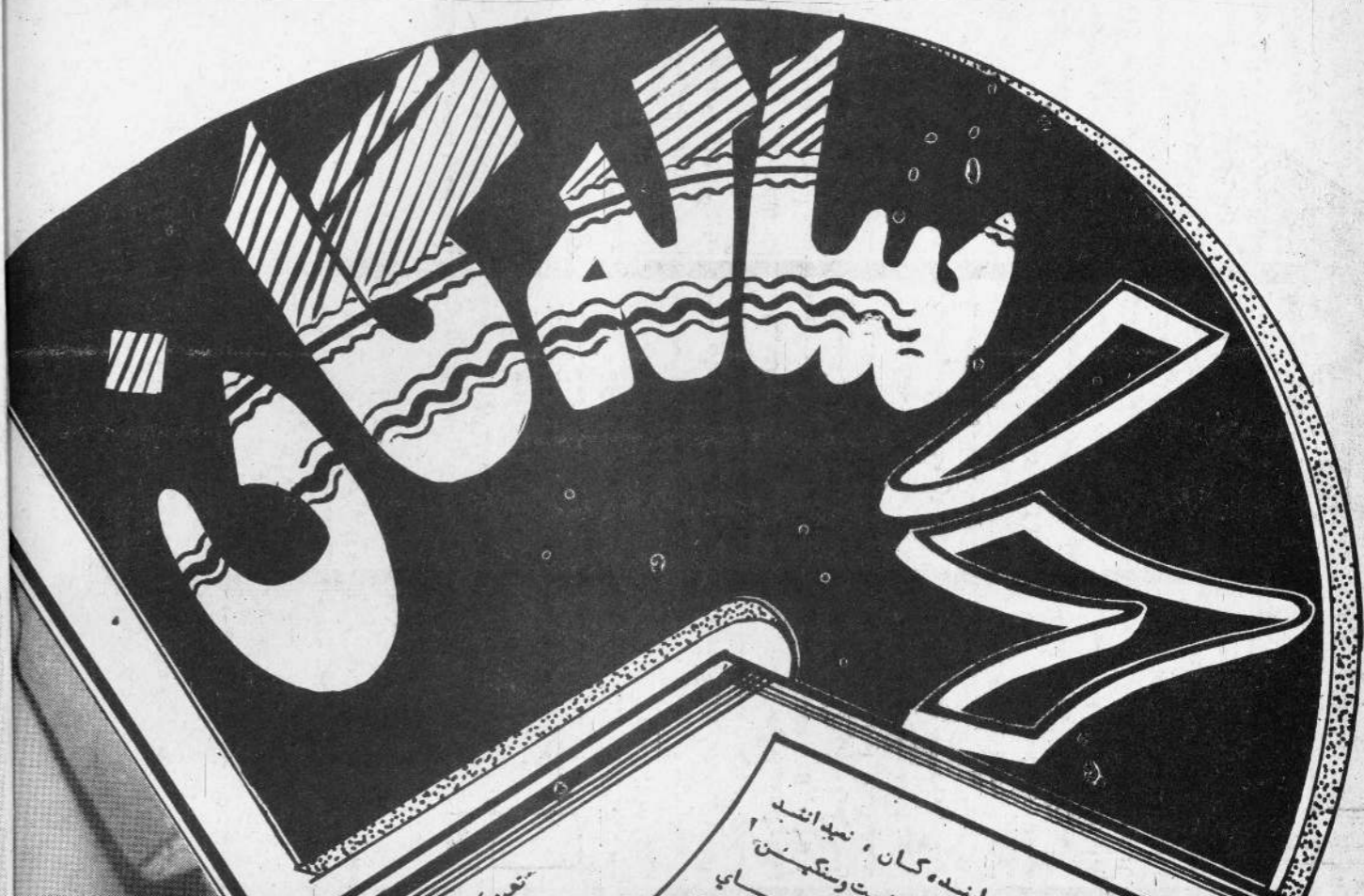
آن گاه، معلم نیست ماد را زیر
تاثیر چی احساس از خواب میبرد
و فریاد میزند:

- برو نگاه کن ببینم بچه ها
رویشان را باز نکرده باشند! و ما -
تند دیوانه هابر میگرد و نمیرسد:
- زان! ((بی بی)) کجاست?
در رختخوابش نیست!

و در مثل این که ضربه بی به
صورتش خورده باشد، از جا میپرد
و میگوید: بقمه در صفحه (۸۳)



بقیه در صفحه (۸۰)



صد جوانان مازید روماد رخسود
توقعاتی دارند ، به گونه مشال
هژده ساله گان لیسه عالی مریم
که یکی از مکاتب تقریباً در افتاده
از مرکز است و با نهاد اشست
اصالت های کهن که جز مهنعات
مانده اند ، به صورت عسوم
توقم دارند که برای شان در همه
امور ، آزادی های قایل شوند
پوهنتون تا شرایط درس و کار در
بیرون از خانه وغیره .
+ جوانان دیگر نیز از اعضای
+ تهمیض های خانه وادگی رنج
+ میبرند ، مثلاً نسرین کارمند شرکت
+ کنش باکی می خواهد والدین به
+ همه اولادها به یک نظر ببینند و
+ یکی را برد یگری ترجیح ند ههند .
+ لیلیا از لیسه آمنه قد و میگوید:

لین مکاتب و فابریک ها که در سه
وجود آوردن تضای کاملاً راحت
روانی بامن همکاری نمودند
سپاسگذاری نام . اینک نتیجه
گیری تست را میخوانیم :
+ در برابر پرورش ((توقع از
+ والدین)) جز چند تن استثنایی
+ که از والدین به خاطر عدم ممانعت
+ شان در همه امور ، سپاسگزار بودند
+ (مانند تیمور از لیسه حبیبیه که
+ والدینش هیچگاه از اعمال او
+ باز پرس نکرده و در مسایل شخصی
+ او مداخله نمی کنند) دیگر
+ ان یا ساده بگویم نود و هفت در

از متعلم ، محصل ، دکاندار
کارگر اهل کسبه و منسوب عسکری
نمودم و آن چه برای ادامه کار
بیشتر ن وقظه ام مینمود ، صرا
حت با سخ های جوانان بود ، چه
آنان راه را سی از رویه رشدن
با یک زور نالیست پیچیده بود ، بل
که فکر میکردند با آینه شان رویه
رو حرف میزنند ، به جز اقلیت
محدود و آن هم در برابر چنید
پرورش محدود که بعداً یاد آور
خواهم شد بولان میدانم از مسؤ

تست های روزنی به متابع
آینه تمام نمای اوضاع مسلط
روانی یک اجتماع بوده و همه
ساله در مالک مترقی جهان -
نتایج این تست ها به متابع
شواهد تاریخی ، درج روزگار
میگردند که با کمال تا سفد روطن
ما این زمینه ، شاهد کتر کارهای
بوده که خواستم با امکانات محدود
دست داشته ، روان جوانان وطن
خود را به معرض نتیجه گیری بگیرم
تا سر آغازی به همچو تست ها بوده
و هم بتواند بحثی بر روان جوانان
اجتماع ما باشد .
+ یازده پرشی همگن از یکصد و
+ ده جوان بین سن هفده و نوزده

از هر کجا

صبح به خیر! خوب هستید؟

واقعات ترافیک در آلمان غرب، فرانسه و انگلستان سال گذشته به مراتب بهتر بوده به این معنی که در کشورهای یاد شده، شمار کشته شدهگان در اثر تصادمات روی جاده جارمتریه کم شده است. در اتحاد شوروی در سالهای اخیر حوادث ترافیکی رو به افزایش نهاده و در اکثر موارد، رانندهگان مقصر این رویدادها بوده اند.

در قبال همین حوادث شوروی عالی اتحاد شوروی دستور داد در قوانین آن کشور در رابطه با مسؤلیت تخطی از مقررات ترافیک جاده تغییراتی بیاید و موادی - ایژاد شود.

طبق این دستور تعداد تخطی های که شامل جریمه میشود به طور قابل ملاحظه محدود ساخته شده است. قابل یاد آورست که در یک سال، پنج میلیون راننده در اتحاد شوروی جریمه شده بودند.

زیاده از سی و پنج میلیون نفر هر سال در شوروی به خاطر تخطی از مقررات ترافیک سوزن می شدند در حالیکه زیاد از نیم آنها مرتکب اشتباهات اندک شده بودند.

بسیاری از اشخاص مسن و سالخورده در ایالات متحد که تنهاویک زنده می کنند صبحانه این جملات قبلا ثبت شده تیلفونی را، از کمپیوتر میخوانند.

پول این مکالمات تیلفونی را - شعبه پولیس در هر ایالت آمریکا میپردازد. کمپیوتر طور خود کار به هر مرد یازن مسن که به تنهایی زنده می کند، زنگ میزند و میگوید:

صبح بخیر! خوب هستید؟ اگر پاسخ مثبت شنید، نمره منزل دیگر میگیرد و اگر آواز بلند نشد، کمپیوتر به پولیس خبر میدهد.

این سیستم که توسط بیروس - جانسن یک علاقه مند کمپیوتر - اختراع شده است، یک مرد ۷۳ ساله را که در حالت کوما می ناشی از بیماری شکر رفته بود، از مرگ رها ساخت و نیز بیوردی دیگری را که در ستانش روبریده بود کمک کرد.

در حدود ۴۷۰۰۰ نفر کشته می شوند در تصادمات ترافیکی طی سال گذشته در اتحاد شوروی زخمی شده اند. این آمار رسمی با ارقام واعداد انشور شده در ایالات متحده آمریکا شیا هت دارد اما

حیوانات را هم میدزدند

هشت ملیون حیوان قربانی این کاشعهای علمی می شود. به نظر وی باید در قانون فرانسه تغییراتی وارد شود که اجزای تجارب بالای حیوانات زنده را با روش های تحقیقی دیگری عمومی نمایند.

در حدود شصت دانشمند به شمول علمای کانادایی و آمریکایی روی این حیوانات دزدی شده به خاطر یافتن علل بیماری های مانند (ایدز) و حملات قلبی - کار می کنند. سازماندهان این امور تحقیقاتی عمل دزدی را - ترویج در برابر تحقیقات طبی میدانند و میگویند:

((این عملی برای حیوانات هم زیان آور است. زیرا آنها به مراقبت خاص نیاز دارند)) سازماندهان یاد شده میگویند: حیوانات شامل شادی ها، سگ ها، پشک و موشها شاید در کدام موترلاری انتقال داده شده باشند.

در لیون فرانسه در حدود یکصد حیوانیکه به منظور تجارب تحقیقاتی و تشخیص بیماریها به شمول بیماری (ایدز) مورد استفاده بودند، توسط گروه طرفداران حقوق حیوانات از یک لابراتوار آن شهر دزدی شدند. این حمله بر انستیتوت تحقیقاتی طبی از سوی گروهی که بیشتر ناشناخته بودند، صورت گرفته است.

کارمندان لابراتوار میگویند: عجلاناً خطر بخش بیماری از این ناحیه وجود ندارد اما بعضی حیوانات مانند موش و شاد بی القوه خطرناکند.

خانمی که تیلفونی مسؤلیت دزدی این حیوانات را فاش ساخته، گفت: این گروه نتوانستند از راه قانونی مانع سوء استفاده های شوند که به نام تحقیقات در عرصه دانش علیه حیوانات صورت میگیرد. او میگوید، هر سال در حدود



حساسیت به پوست مادر یک

ایجاد میکند بسیاری وحشی در برابر وجود و حرکت مادر یک در خانه شان نوع واکنش روانی نشان میدهند چون عوامل حساسیت زاد پوست و موشهای دیگر جرداشده از بدن حشره قرار دارد. تنها کشتن آن کافی نیست بلکه تمام بقایای آن باید کاملاً از خانه بیرون انداخته شود. همچنین در باره ای از موارد تزریق پادکن مکس است در کا هت واکنس حساسیت مؤثر باشد.

تحقیقات جدید در انگلین - کنگ از متخصصان مرکز طبی پوهنتون کشتگی به این نتیجه رسیده است که ۲۵ درصد افراد عادی و ۱۰ تا ۶۰ درصد مبتلایان به آسم و موشهای از این ایالت به پوست سخت مادر یک خانگی حساسیت دارند. بدن مواد دفعی حشره پس از مرگ تلاش و در هوا شناور میشود. تنفس این ذرات انگیزه حساسیت را

کارگر جوانی خود را آتش زد

یک کارگر صنایع کشتی سازی که فریاد میزد: ((زند و پساد کارگران)) خود را در جنس سره کوی در جنوب کوی آتش زد.
پارک جین سک ۲۲ ساله پس

از آنکه تیل خاک بر بدن خود پاشید و و دراد رصحن شرکت کشتی سازی صنایع تملیه آتش زد با وضع وخیم شامل بستن شفاخانه شد.

همکاران او گفتند پارک کمی شعاریند از زند و باد کارگران پیش از آن که به جان خود آتش زند خواستار ختم ((سرکوی و اختیاق کارگران)) گردید.
گفته میشود از او خواسته شده بود به دسته ((نجات کمپنی)) بپیوندد. این دسته به خاطر جلوگیری از اعتصاب کارگران که میخواستند دستمزدها شان ۵۰ درصد افزایش یابد تشکیل شده است.



برنامه ضد اعتیاد

اتحاد شوروی در پی آن بر سر آمده که یک برنامه ضد اعتیاد به سمکرت راهی سازد. این تصمیم در ارتباط با ریف فارغ از درد تنباکو که به تاریخ دوم جوزا مطابق نیمه سازمان صحی جهان برگزار شد، اتخاذ گردید.
این برنامه شامل تحقیقات اساسی، پروگرام معالجه طبی و واکسیناسیون میباشند که کنیا پس تربیت و آموزش و معالجه نمودن افکار عمومی را نیز همراه خواهد بود. در برنامه مذکور اطباء دانشمندان سم میگردند. یکی از پیشنهادها این است که پزشکان در تمام نخصت غمخورد، سمکرت را ترک گویند.

توجه بیشتر به پراریم زنیان سمکرت کش معطوف خواهد شد. طبق آمار سازمان صحی جهان، سمکرت سبب مرگ بیش از ۱۰۰ هزار میلیون انسان در هر سال میشود که مخصوصاً برای زنان و اطفال شان خیلی هائیان آور است. مواردی وجود دارد که اطفال هنگامیکه والدین شان سمکرت میکشد، اندک دچار بیماری سرطان شده اند.
در اتحاد شوروی تعداد زنان سمکرت کش، روز افزون است به ویژه دختران مکش این مواد خراب را اختیار میکنند. بانسزد در صد زنان در سن سالیکیه برای به وجود آوردن اطفال مساعدترین وقت است، سمکرت میکشد.



از مردم سال پیش

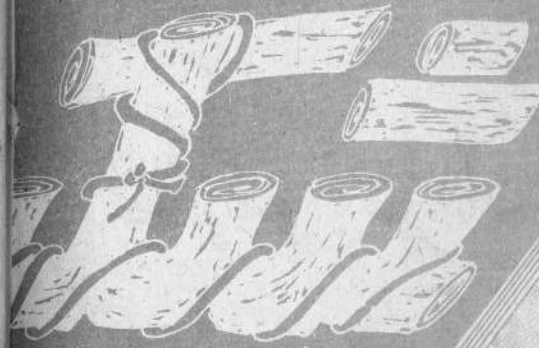
باستان شناسان امریکایی و ویتنامی ثابت ساخته اند در مناطقی که امروز متعلق به شمال ویتنام است ۴۰۰۰۰ سال پیش حیوانات زیست داشته اند.
در جریان حفیات در ۱۵۰ کیلومتری جنوب هانوی، آنها به طیفه ضخیم گارین برخوردند که در آن دندان دوانسان مختلف که فکر میشود کوچک و بسیار جوان بودند حفظ شده است.
دانشمندان به این یافته ها ارزش فراوان قایل اند زیرا موجودیت انسانهای را ثابت میسازد که بقایای آنان تا انسان امروزی در ویتنام و تمامی منطقه جنوب شرق آسیا میرسد.

تکنولوژی خنثی سازی

یک شرکت کوچک امریکایی موسوم به "تکنولوژی های خنثی سازی سرودا" برای نخستین باره یک پردازنده "علام" ضد سرودا ساخته است. شرکت مذکور از یک اصل قدیمی فیزیک برای کنترل سرودا و ارتعاش استفاده کرده است. کارشناسان این شرکت از یک سیستم ریز کامپیوتری استفاده کرده اند که از راه تزریق "ضد سرودا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سرودا را کاهش میدهد. "ضد سرودا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدرت موج سرودا است اما ۱۸۰ درجه با راه تزریق "ضد سرودا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سرودا را کاهش میدهد. "ضد سرودا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدرت موج سرودا است اما ۱۸۰ درجه با



تهیه کننده: حسن نهر



مباحثه از حساب حافظ

پسران محمد علم شکسته بند کارپدر را ادامه هند مید



ج: گاهی موثریت کار با بیشتر از طب معاصر است زیرا بعضی مریضانی دیده شده که بعد از تدای طولانی نزد کشوران نتیجه درست نگرفته نزد ما مراجعه نمودند و تدای ما موثر واقع گردیده و مریض شفا یافته.

س: آیا شفاخانه ها از شما تقاضای همکاری را گاهی نمودند؟

ج: سالها قبل از بدین چنین تقاضا بعمل آمده بود و معاش خوبی برایش تعیین شده بود اما ازین چنین تقاضا تاکنون به عمل نیامده.

س: به نظر شما آیا ضرور است که شکسته بندی عنقهوی را کمترش دهیم. پیشنهادات شما در زمین چی است؟

ج: در شرایط کنونی چگون واقعات شکسته می زیاد است باید روز تا روز این حرفه تقویت و گسترش یافته و همزمان با همکاری و کمک طب معاصر رشد بیشتر را نصیب گردد.

س: میخواستم در مورد مشکلات و کمبودی های که در کارتان در وقت است از زبان خودتان بشنوم.

ج: مشکلات در کار ما کمتر بود و زمانی مشکل خلق میگردد که از وقوع حادثه مدتی سپری شده باشد و گاهی اتفاق می افتد که مریضان بعد از اینکه استخوان سیاه شده باشد نزد ما مراجعه مینمایند که بقیه در صفحه (۶۰)

کمر استخوان مراجعه میکنند به همان چانه تدای شان زودتر و موثریت آن زیاد تر است و لکن در حالاتیکه از واقعه مدتی سپری نگردد استخوان جوش کرده هم در کار ما وهم در طبابت معاصر مشکلات پیش میشود.

س: آیا جهت تدای آزاد و بسته معاصر استفاده مینمایید یا از ادویه یونانی؟

ج: ما مباحثه شکسته می را با یک نوع مواد که از تیل شتر و ادویه یونانی ترکیب یافته است ما ساز میدهم بعد از همان ناحیه را جی دست باشد یا با زعفران یا راست خود جا بجا کرده بعد از زردی تخم را در ناحیه مذکور میگذاریم و بعد از آن یکسوخندانده شده بالای آن میگذاریم سپس با کافور قطعه بی محل شکسته می را استوار نگه داشته با بند از می بندیم.

س: این مدت تدای چند روز را دربر میگیرد؟

ج: اگر من مریض پیشرفته نباشم یعنی طفل باشد ۴ الی ۵ روز و برای بزرگسالان مدت ۱۰ روز را دربر میگیرد.

س: برای تدای چند افغانستانی افغانی اجرت میگیرید؟

ج: به اساس توان مالی مریض هر قدر که خودشان لازم بینند.

س: به نظر شما تدای طب معاصر موثر است یا از شما؟

از سیارون آمده ام تا حرف و سخنش را برای مجله بنویسم بنا صمیمیت مرا فرامیخواند و بعد از ختم کارش به صحبت آغاز نموده و میگوید:

پدرم محمد علم در شهر کابل یکی از مشهورترین و معروفترین شکسته بند ها بود اما فعلا خیلی ناتوان شده و از عهده این کار بجهت آمده نمیتواند ولی من و برادر محمد اسلم که فعلا ما مور وزارت مخابرات است از ۲۰ سال بدینسو حرفه پدری را پیش میرسیم.

س: میسر است که شما چگونه تشخیص مینمایید که شکسته می چگونه و در کدام مباحثه است زیرا در طب معاصر از روی عکس شکسته می را تشخیص مینمایند؟

ج: ما به طور عنقهوی در اثر لرزیدن ناحیه بندیده و یا درم شده را جستجو مینماییم که البته نه تنها شکسته می را بلکه حالات برآمده می استخوان را نیز میتوانیم هرگاه ناحیه شکسته می را تشخیص نتوانیم مریض را به گرفتن عکس توصیه مینماییم خصوصا شکسته می قسمی سینه و لگن خاصره را و از تدای استخوان طویل ران عاجز استم زیرا بالنظر تسلاوی مینماییم.

س: تدای تان معمولا چی گوید است آیا قناعت بخش است؟

ج: مریضانیکه زودتر در حالات

درد نیای طبابت معاصر و طبابت قدیم مسایلی است که بعضی یکی بود بگر از لحاظ روش رجحان پیدا می کند مثلا شکسته بندی یکی از مواردی است که بعضا طب معاصر به شیوه های شکسته بندی محلی نیز معتقد است و اکثر موثریت کار شکسته بند ها به تراز کار تخنیک طب مدرن میباشد. ما مسایل را در مورد ارتوپدی و شکسته بندی و معنویت استخوانها اینجا و آنجا خواندیم روش های تازه ای که در ارتوپدی و طبابت معاصر است می بیند. دادن معنویت استخوانها طول ساختن و ضخیم ساختن آن و سرانجام نموی استخوان تجارب جدیدی را به دست آورده است. و اکثریوسی روز که از افغانستان و اکثریوسی ورد که از افغانستان درین زمینه ها تجارب جدید را عرضه داشته اند یاد نوشته عملی شکسته بندی معمول در کشور حرف های دارم با محمد شمیم پسر محمد علم شکسته بند معروف کشور به محل کارش رفتیم در کار مینمایند در در کانی که بیشتر به یک عطاری مشابه است برخوردیم. انواع ادویه های یونانی در قطعی ها چیده شده و مریضانی زیادی انتظار میکنند. درد اخل در کان دود و شک برای مریضان اختصاص یافته و شکسته بند لیا من مخصوص به نیند آمدن برایش میگویم

روزگار بیچاره جسور



سازمدها شوق میکند به... شد و هم مردم چی قدر او را دوست دارند که حتی در آن بیچارگی که در جای (مادر اولادها) خودش به خرید برود... کسی بیاز کچالو و میوه میخورد و میخواهد خانه رفته به اصطلاح بوز بد هد که ببینید چشم بازا را آورده ام... سواد را گرفته... برای رسیدن به خانقاه (که در مسجد اتفاق شاه شهید است) به سرویسی سوار میشود... سود را با باد شواری بالا میکند... جایی هم نمی یابد... چوکی ها پر است... نه هلیز موتر بر است و حتی بالای شانه های مردم هم جایی نیست... جسور... عرق ریزان و نفس زنان وارد بر می شود و خود را در گوشه های جامیکند... مرد خیر خواهی که در چوکی نشسته باد شواری مارش را از نزدش طور کدک میگیرد... او هم زیاد خوشحال میشود که هم بارش سبک میگردد!

عظیم جسور هنرمند سابقه دار راهه ماوشما میثنا سم... هم از او را هم تصویرش را... آوازش از روی پارچه های طنزی میزاقلم به گوشه های ما آکناس و تصویرس آواز رفلما و تیا ترهای تلویزیونی زیاد به تماشا نشسته ام... جسور اکنون مدیور برنامه های نمایشی را در یوفاغانستان است... مرد بیست آرام... متواضع و کم حرف... با استعداد و خوش برخورد!



آخرین میگویم که صدایی میشود... مسجد اتفاق... باین شوید... جسور... بیچاره هر چند زیاد میالد... آن مرد را کمتر مییابد... آن مرد خیر خواه با سود ایچسور آب میشود و در زمین فرو میرود... شاید او چند ایستگاه پیشتر باین شده باشد... و جسور... بلی بیچاره جسور با چهره تماشاچی خود راهی خانه میگردد!

عادله ادیم یک بگششی

راگم کرد



عادله ادیم هنرمند شناخته شده... سینما ماکه محصل پوهنتون کابل است... با استقا ده از یک بورس برای مدتی عازم مسکو و صوفیه گردید... بی برای این سفر آماده گسی کامل گرفته بود و چندین روز بچش از آن در شهر نو و کوه مندی کابل دیده میشد که هی خرم شد میکرد و دیکس لباس برای خود و تحفه برای دوستانش در آنجا تهیه دید...

بکس را گرفته نزد یک دروازده خولی مید آن گردید... آن را گذارنده دوباره برگشت تا بکس دوی را ببرد که متوجه میشود از آن بکس خبری نیست... آخرین میگویم به دل و گرده عادله ادیم که نه اشکی زینخت و نه داند و نغان را راه انداخت این سو وان سو را خوب دید... فکر کرد شاید یکی از دوستانش با وی شوخی میکند اما چنین نبود... سرانجام عادله ادیم بیک بکس خود را گرفته... سوش را با بیست انداخت و روانه سالون میدان هوایی گردید... ماه عادله ادیم سفر خوشی میخواهم و منتظر برگشتش هستم

روز بروز فرا رسید و او در یک... کسی بیار خود را انداخته به میدان هوایی بین المللی کابل... شتافتن کسی هر دو کس را باین نمود و عادله ادیم بیک



که



تا اینکه متوجه شد که فروشنده... متکرر به جای روغن کچالو در... بیب انداخته کچالوی جوش داده شده پاک را... اطرافی مظلم... دو ان دو ان خود را به بازار جدید می رساند و سراغ آن فروشنده ظالم را میگیرد اما نمی یابد زیرا فروشنده کانی ندانست و در کارسوک روغن وارد می فروخت... سرانجام اطرافی دود مست در از تر از دنیا به منزل بر میگردد و فردایش این حکایت را به من میگوید و میافزاید: به کی نالم... به خدا اوس!

اطراف افی از اطراف روغن خرید

آن زنده می میکند و در رشد رکمی باشد... اصلاح نشد... حکیم اطرافی شنید بود که بود یک تانک تیل لوگر بیوسنت (بالاحصار) بازاری اجساد شده که آرد روغن را از انترازینخ مند وی کابل به فروش می رساند... پولیرا که باد شواری به دست آورده بود... به جای آن که با آن دارو... برای تسکین درد قلبی خود بخرد

ما خبر می دهیم

انبه محمل پوهنتون کابل... چرا قیمت های بیچاره و کچالو گاهی باین و گاهی بیلا می رود... ج: به خاطر یکم نین دالر نیز... مقاربت است! س: چرا در بازار، تخم مرغ کم یافت میشود اگر هم یافت شود به قیمت ۲۰ تا ۳۰ افغانیست؟ ج: به خاطر یکم پر جواوی

ماجرای شیرین گل پرسوز و حاجی کامران



حاجی کامران

حمید عبدالله هنرمند خوب و با استعداد که در جمع هواداران هنرش به نام (شیرین گل پرسوز) معرفی شده است... اکسون مصروف تعبیه سریال را در پیوسته شیرین گل و شبر اقا با حاجی محمد کامران کیدین معروف ما و با جمعی دیگر از هنرمندان مسامیاشند... چندی پیش سریال تلویزیونی آن که مشتمل به بیست و شش بخش است به پایان رسید و سه روزی بیست و شش بخش دیگر آن برای تلویزیون آماده خواهد شد... معمولاً در نمایشنامه های که این دو هنرمند خوب مانعش مقابل یکدیگر بازی میکنند... حمید عبدالله (پرسوز) عادت دارد تا اگر نیلی بی در کار باشد واقعا نیلی آبداری نتار بناگوش حاجی



بقیه در صفحه ۸۳

حالا که پرسیدید پس بخوائید

بقه هنوز هم جریان دارد... کتر تخم میگذارند... عبدالله ضمیم از شهر نو کابل... س: چندین بار شکم را عملیات نمودند... آنها هنوز هم تکلیف بر طرف نشده و از میخواستند... هند برای بار سوم شکم بیچاره را باره کرده و از بده و زنده... چی کارکم؟ ج: برای دکتر صالح... تان بگوئید در شکم تان یک (زنجیر) نصب نماید که به آسانی بیاز

بقیه در صفحه ۸۲

شاهم خبر شوید



نوشته کامله (حبیب)

قصه از سن ۲

مادری میگردم زنی منجر فامی

هاله بی از درون جگر
 معتابی دختر را در بر کشید
 بود زیرا در آرزو بهاران زندگش
 بزرگ سپه کاری در زمین دست
 ناخورد و تشنه گناه کشت
 کرده و گیاهان هرزه آب خورد
 از هوس در وجب کشتزار بفر
 ریشه دوانیده بود بهوشان
 سیاه دل با اطفای آتش نفس
 آماره خود کشتزار نرسته او را
 آتش کشید بودند آثار این آتش
 سوزنده در سراپای وجودش
 مشهور و یازتاب نفرت زنی در
 دید گانش ملموس می نمود
 سوزان این از گون بخت عبرت
 انگیز تر از کشتزار سوخته پاریسه
 است.

هنوز هم جگره اش هتایی
 وزیا بود و بد گانش جاد
 جاد و کند و داشت و خرمن زلفگان
 سخن سایش بر نشانه های مرمی
 می ریخت به گونه گل آفتاب سوزده
 باد به سوزانی بزمی می نمود
 پیراهن سر به بی گذاره تن
 داشت و دستمال سبز کان
 پیشانی اش بسته بود که زیبای اش
 را در بالای ساخت.

هنگام صحبت با سرانگشتان
 موهای آبریشمی را بر پیشانی
 میگردید زیرا نمیدانست چگونه و از
 کجا بیافازد زیاد کوشید مصروف
 نگه دارد اما کجا رهایش میگرد
 تشنه شنیدن حرف هایش بودم
 بعد به نگاه وی مقدمه گفتم
 تونیدانی وقتی همه امیدها
 میمیرند وقتی ازوها بر باد
 میروند آدم چی میشود یک زمین
 شوهر زاری حاصل و یک کشتزار
 صاعقه زده

به تن فروشی همه روزه وادارش
 ساختند گناه دل میخواستند
 خودم بنویسم بزرگترین تلخترین
 و تکاندهنده ترین داستان زندگش
 یک زن تن فروش را زنی که یکسره
 اخت گناه هوس و شغفوت را
 تحمل میکرد

بگذر از شروع همه چیز را بگویم
 از آغاز بگویم از آغاز بد نامی
 بیخ از شانزده ساله انداشتم
 و در صنف ده هم یکی از لیسه
 های شعر درس میخواندم از
 زیبای بهره کافی داشتم این
 زیبای با پای و معمومیت همراه
 بود نگاه های ستایشگر همش
 گرد پهاونگاه های دنیالگر ما برین
 بازگو کننده این واقعیت بود
 البته دادگاه آینه بران معسر
 تا بید میزد من و مادر بس از برگ
 پدرم هیچکس دیگری را درین دنیا
 نداشتم با مرگ از نشانی تنها
 ماندیم هنوز دو سال پوره از برگ
 پدرم نماندنت که جوانی بیسن
 سنین ۲۰ تا ۲۵ در خانه ما راهش
 را باز کرد نماندتم چرا از دیدن
 او اینچاره من دست میداد هر
 باری که پایه اندرون میگذاشت
 نفرتی به سنگینی جهان بر قلبم
 من نشستم مگر به عکس من مادرم
 خیلی به سر وضع خود میرسد و یا
 پوشیدن پیراهن سخن باز زیباترین
 قسمت اندامش را در برابر دیدگان
 دریده او قرار میداد

دیری از آشنایی او با ما
 نماندنت که روزی مقامات نامزدی
 ام باالوجیده شد با وجود گریه و
 زاری من که در دل سنگ مادرم
 هیچگونه اثری بر جانگذاشت
 حلقه نامزدی به انگشتم انداخته
 شد

از آن پس از او از نگاه های
 گناه آلودش فرار میکردم تا آنکه
 شهن آن حادثه اتفاق افتاد
 نیمه های یک شب که عطشم
 واداشت تا فرض گرفتن آب از اتاق
 بدرش و وقتی از کار اتاق مادرم
 میگذشتم صدای صحبت مردی را
 با او شنیدم حسن کجکوی ام
 سخت تهریک گردید خود را با
 آهسته گی با سر بنجه با عقب

دروازه رساننده چشم به سوراخ
 کلید گداشتم ایگاش اینکار هرگز
 صورتش بد برفت زیر نور
 لرزان شمع دیدم که مردی با
 مادر در دستر گناه آوریده و تن
 لغت هوس انگیز مادر جوان زنی با
 را به آغوش خود میفشرد و لباس
 گرسته اش را بر لبان مادرم می
 مایید متن گرم مادر چسبون
 موس در قالب بدستان او شکل
 میگرفت از نشانی این صحنه
 مویز اندام راست شد و کوی در
 در ریای غوطه ام داده باشنند
 بر خود لرزیدم

اتاق از نفس گرم هوس و گناه
 پر بود نور شمع چون رنگین کمان
 بر تن برهنه مادرم نشسته بود
 چشمان هر دو بی آنان در روشنی
 شمع میدرخشید و من به چشمانم
 یاور نداشتم و چنان میزنیدم
 که دندانهایم به هم میخوردند
 صدای ضربان قلبم رامیشدیم
 امواج بیهم اشکهایم را از کرانه
 های دیده گانم بایست دست
 پاک میکردم

اگر شباهه حای من بودید چس
 میگردید ایگاش من توانستید
 یکبار خود را به حای من فرار
 بدید تا تلخ شرمگسی را کهن
 با کام جانم احساس میگردم اندازه
 من توانستید چه آخزان مسرد
 نامزدیم و همخواه اش مادرم بود
 آنشب خوابم از دید گانم پریده
 بود حالت بدی داشتم و سر
 از شدت درد میترکید جانم
 در آتش تب میسوختم در هتم تلخ
 بود مثل آن بود که همه زهر
 دنیا را در گهای جانم ریخته
 اند

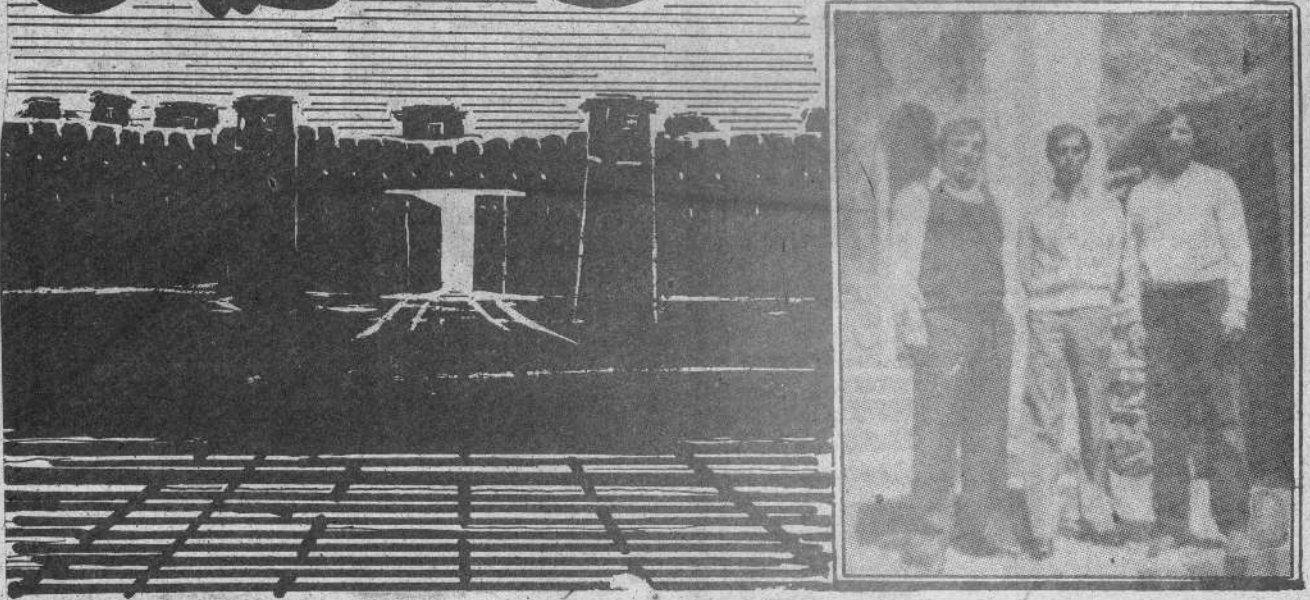
و آنشب از مادر متفتر
 شدم آنشب چیزی در من تولد
 شد و آن چیز نفرت بود نفرت
 از مادر

این صحنه بهما شبها میگرد
 دروازه نگاه های کجکویم تکرار
 میگردید هر باری که نگاه من با
 نگاه نامزدیم گره میخورد چیزی شبیه
 خار در قلبم فرو میشد چه خاطر
 فراموش ناشدن آنشب در هتم
 زنده میشد و کسی قلبم را در

شده های میفشارد
 یک وقت قسم گرفتم تا از زندگش
 را از نامزدیم جدا کنم من هم
 به سان هر دختر دیگر بافتن مسرد
 آندهایم را در سر میبندیدم
 مردی که برابه خاطر عشق خودم
 بخواهد آفت به یاری دوستی
 که چون خواهری به من نزد یک
 بود از راه یک روان محکمه
 گردیدم ساعتی بعد نامزدیم
 احضار گردیدم و بر سر بر قاضی
 زبانه یازای آنرا نداشتم که مادرم
 را در دزد خوشی های معرین گم
 غیرت قربانت نگذاشته بودم مادرم
 زن فایده نگذرد باست چه بترسم
 من دختر یک مادر هرزه هم هرزه
 تلقی میشد و باجم آن داشتم که
 میادا آن مرد و مادر دست بدست
 هم داده و بار گناه شامو بیسه
 دوش من بیاندازند بنا بر آن
 تنها همینقدر رگم من قصد
 عروسی با اولادار میخواستیم
 تحصیل را به پایان برسانم در آن
 این وقت آن رویه بکار چهره
 حق بجانب گرفته در هاله بی از
 معصومیت رویه قاضی نبود و گفت
 اینکه کین نیست هرگاه میل عروسی
 نداشته باشد منم اصراری نخو
 اهم نبود من هم از روند با
 کردن گرهی به دندان نیست که
 میشود با انگشتم باز گردن این
 موضوع است که باید بد و این
 اعلا لزور از جانب من و طبیعتا
 رضایت جانب مقابل در خانه
 حل و فصل گردد

سخنان نامزدیم قاضی را
 مجد و بد ساخت بود بسیار محکم
 کوتاهی عرفه و نگاه های با لای
 میز خود را زبرد نمود جانب
 من نگاه انگنده گفت باور دست
 پیگری به تر است یکبار دیگر با هم
 بنشینید و قسم قاضی اتخاذ کنید
 هرگاه تعینتان به فتح نامزدی
 قرار گرفت دروازه محکمه به روی
 تان باز است من از ساد دل
 یاور کرده بودم که نامزدیم واقعا
 آماده جستجوی راه حلی است
 از محکمه با او یکبار بیرون رستم
 اصرار او سوار موترش گردیدم تا
 راسا به خانه مارته برای جلسه
 بقیه در صفحه (۷۶)

قلعه افغانی در سوئیس



زنده گی فلکورن افغانی از سالیان متبادی مورد توجه و دلچسپی اروپاییان بوده است. سالهای قبل سویی از سیاحان به خاطر بازدید از کلتور، عتبات و مناسبات ویژه افغانها، به کشور مایمانند و با قبول هزار زحمات راه نقاط باستانی کشور مارادری پیش میگرفتند.

ابراهیم واسمعیل دو افغانی که متوجه این علاقه مندی (خارجی) هاشدند در سال ۱۳۵۵ بعد از مسافرت تیان به شهر انیو سوئیس تصمیم گرفتند تا مودل واقعی یک قلعه افغانی را با تمام ویژه گی های آن طرح ریزی کنند، در اول شهر انیو به این اقدام شان نه تنها اجازه نداد بلکه انترابیاناد

استهزا گرفت. اما به اثر یافتاری انهارتو- چه اهالی انیو اجازه تعمیر یک قلعه افغانی از دولت سوئیس اخذ گردید. افغانها با راه اندازی کار گروهی به کار تعمیر یک قلعه افغانی در قطعه زمین خریدگی آغاز نمودند. کار ساختمان قلعه بصورت (پخشه بی) و (دستک بندی) آغاز شد، در ورودی - قلعه از چوبهای جنگلی بسیار کلان ساخته شد در زاویه های دیوارهای بلند قلعه، سرج های بلند با تیرکشی ها الصطار شده و قنق انسان از درواز مگام داخل بگذارد، کرد های گل و تر کساری آنطرفتر (طوبله) و (اخور) گاو و بز و خر جلب توجه میکند. صحن حویلی همه خامه کاری

بوده. عقید رواز (تیمه) چوبی به نظر میرسد، (صنه) بزرگی در قسمت دهلیز ورودی به چشم میخورد که (گلد انهای تمکری) اطراف آنرا پر نموده، در داخل قلعه دهلیز کوچکی است که چند اتاق (توشخانه) و (پس خانه) از آن بدر آمده و راه زینسه که باروزه ها و نوراند از کورچسک روشن شده و چند (ارکین) در آن آویخته شده به منزل دوم که اتاقهای کلان مسطح با چوب های دستک است، و به درو - دیوار، کلمات مذهبی، شمعیها و خشک های (جفتی) و (دهن پر) و (چره بی) اما کمر بنسند و کارتوسها آویخته شده است. اتاقها با کلم های قدیمی (دون شکها) فرش گردیده.

در این قلعه همچنان مدلهایی از (خارخانه) برای ایام تابستان و (تابه خانه) و (صندلی) برای ایام زمستان موجود است، در صحن حویلی (حوضچه) ذخیره گاه هم وجود دارد و در قسمت از آن - چاه آب و چرخ چاه به شکل طبیعی معلوم میشود، مودل های واقع توشخانه برای پخت و پز و (دیگ انهای گلی) موجود است.

فاسیل این دو افغان میگویند در این قلعه زنده گی دارند و همه روزه عده زیادی از سیاحان بایرادت بول به دیدن این قلعه میروند. در حالیکه آهنگ های (دوتا رو دایره) را میشنوند از نقاط مختلف آن بازدید میکنند.

پسر ششی کیور در کابل



پسر ششی کیور در کابل •• پستو دیگرش در هند

یک قصه واقعی

خواننده گان گرامی که با نغمه‌های هنری هندي اشنای دارند میدانند که بیشتر آن هابیانگر تصادفات غیر قابل باور و گسر بر انگیزنده میباشند. چنان چه کم شدن کودکان و باز پیدایی آنها در فاصله های یکی دو دهه از تصادفات حتی آن هابیانگر پیدا شده میشود. البته آن چه را که در فم های تماشای نشینند نه رویداد های واقعی بلکه معضلات اجتماعی قالب شده در تیپ های پروریده و تخیل نویسنده میباشند. برای این که این گونه رویداد ها را کاملاً ذهنی تلقی نمایند یک رویداد عینی آن، که ماجرای واقعی زنده گی یکی از ستاره های مشهور سینمای هندي و وجود واقعی فرآورده این ماجرا در افغانستان می باشد، باز بیان خاصه مورد حکایت قرار میگیرد.

هند و پسر، کرکتر مرکزی این نوشته، سرگذشت زنده گییش را این گونه باز گوینماید:

خواهران پر خاشی نمودم، مرا از خانه بیرون رانده و ادا ای کلمه (تو حرامیستی، تو هند و استی برو پیش جگنداس، دیگر در این جا برای تو جای نیست) سلسله تعلق خانه واده گی را از من کسب کردند. وجودم و زنده گی من دیگر برایم شکل معنایی پیدا نکرد و برای حل این معما تصمیم گرفتم تا به خانه کاکا جگنداس بروم.

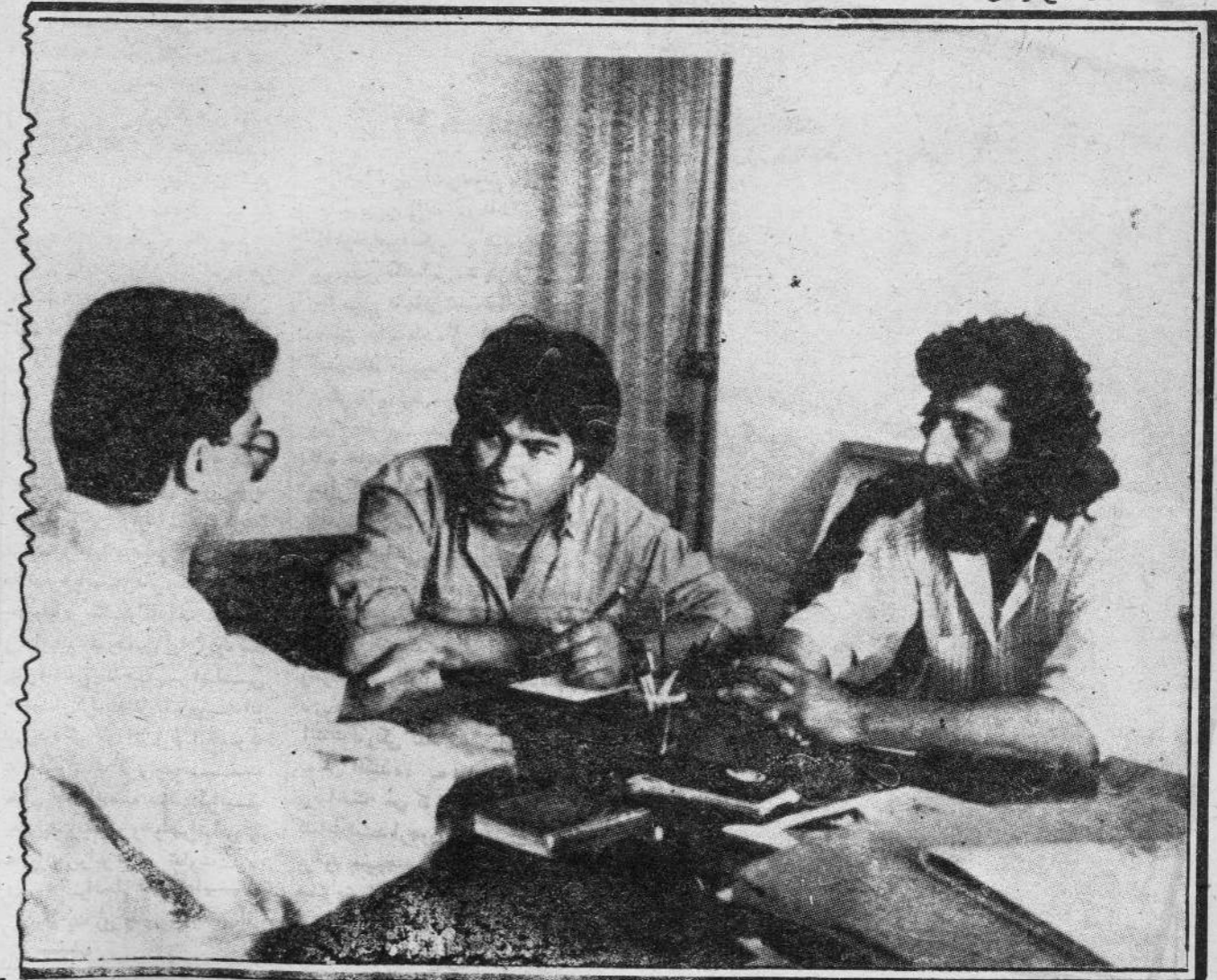
سوار گادی گردیده راه خان بابا در رادیش گرفتم. هنگامی که با چهره عیسو و حواسی بورت وارد منزل کاکا جگنداس گردیدم، او یکسره خورده، جوای حقیقت ماجرا را گردید. وقتی گفته های مادر و خواهران را به او تکرار کردم، در بحراندیشه فرو رفت و پس از اندک درنگی نگاه محبت آمیزی به من انگنده، به دل انهم پرداخت. من که از یاد آوری آن کلمات نشیند ار چون مار زخمی بر خود میچیدم و در آتش دلهره میسوختم از خواستار گردیدم که به من حال سازد که چنانچه بقیه در صفحه (۸۱)



سینما باید آزاد باشد

و باید با تصویر کنند

مصاحبه از صباح رهش



و این باز بزم برای سینما مینویسیم ، وقتی از ماهی میگوئیم ، باید از آب بگوئیم ، جلا سخنانی از سینماگری داریم و نقش آفرینی که هر دو جایشان در عرصه کار سینما والا و درخور ستایش است ، سلام سنگی بابای پیش در فلما هنرمندانه نقش بازی کردند و همایون مروت در نخستین خط های کارش در عرصه کارگردانی به مثابه یک کارگردان و فلانما نویسنده مستعد از کار پرآزموده است .

مروت برای آموزش کارهای سینمایی همین اکنون برای بدست آوردن دکتورا در خارج مصروف تحصیلی است و آرزو می رود که با ختم تحصیلاتی سلکس یک سینماگر جوان و سرور - فشنل در صنف دیگر سینماگران افزود گردد و اما اوتاحالی هم دستاوردهای دارد ، فلماهای ((آرزو ، پور تریته و خواب)) (طلائی) از کارهای نخستین اوست و در یکی از کارهای بعدی - پیش فلکی دارد به نام ((سرودی از شرق)) . گفت و گوی مادری خانه سلام سنگی صورت میگیرد .

از همایون مروت میپرسم : شما وقتی میخواهید به آفرینش دست بزنید ، ترجیح میدهید آن چه رامینید به تصویر آورید یا آن چه رانی بینید و تصور میکنید ؟ پاسخ میگوید : چی قدر عالی

خواهد بود اگر این هر دو واصل را در نظر گرفته و در یک برنامه علمی تحویل جامعه بدهیم . این جا حرف بر سر بدین و ندیدن نیست ، حرف بر سر احساس هنری و عاطفه است ، بگذار با شقیس بودن و این امر که دیده های زشت مثل پدیده های خوب در محیط ما موجود است ، آن چه رامینیم و آن چه را احساس میکنیم تصویر نماییم .

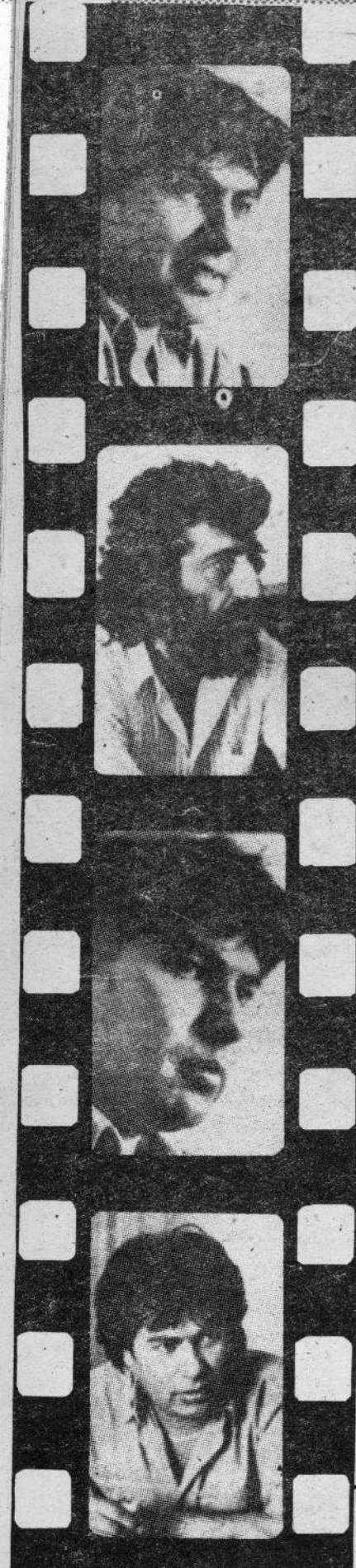
سنگی میگوید : چی خوب بود اگر پرورش دیدن و ندیدن را لغو می کردیم و بیک (هست) را باید باشد) مترجم میشدیم یعنی این که هنرمند صاحب اثر باید دود بداند - برابر مردم به نمایش گذارند نخست این که آن چه را که هست باید بنمایانند ، دم این که آن چه را که باید باشد ، آشکار سازند .

خوشبختانه در نخستین کارهای مروت این منطق وجود دارد ، صرف نظر از این که مروت تازه امپراتوری تراز دیگران عقب هدایت بیوت کار ظاهر میشود ، میتوانم امید و ابراشم که در آثارش این منطق به یک استنتاج عالی عاطفی و اجتماعی رسیده است بیایید فلم های آرزو - ((خواب طلائی)) این را در نظر

بگویم : در فلم ((آرزو)) از آغاز - مردمی بروان بیننده تاثیر میکند ، حتی از آغاز نام ((آرزو)) و این همان پدیده بست که هنرمند خلاق میخواهد آن چه را که باید باشد تصویر دهد . آرزو برای نقش زن در کار خیره و اجتماعی و باز صحنه های ازبوی - دن در این آرزو نهفته است ، این که وضع ترانسپورت شهری وقت آور است ، در این جا مروت آنچه را که هست و آنچه را که باید باشد ، بهلی هم گذاشته و از روش جوانه (بودن) میزند . منطقی که در فلم ((خواب طلائی)) این نیز است با این تفاوت که کارگردان زیر تا تیر منطقی سوز این زیاد تر و غالباً برای آن چه است و آن چه در گذشته بوده تکیه زده است .

مروت میگوید : من همیشه از این موضوع در خارج کشور رنج میم که وقتی قرار باشد تصویری از زمین ما بدهند ، تصاویری از برادری ، کثافت و ویرانی را به برد می کشند . کشور ما با همه کمبودهایش سرانجام یک کشور است ، و مردم ما پدیده یافته اند که دوستش داشته باشند ، مظل - هری از مدنیست هم در آن است .

بقیه در صفحه (۹۲)



بوی بدن را مطبوع سازید



ترجمه ستانک

یکی از برابلهاییکه خیلی زیاد ایجاد مزاحمت میکند واکثر مردان و زنان با آن روبه رو اند عبارتست از بوی بد بدن. روزی یکدانه سبب داکتر را از شما دور نگه میدارد ولی بوی بدن در هر موقع روز میتواند هرکسی را از شما دور سازد. درباره بوی بدن مانند بوی بد دهن کسانی آزادانه صحبت نمیشود. دوستان همکاران و عاشقان از آنانی کسی خیلی زیاد عرق میکنند و بوی بد دارند. با شستن و حتی دوش گرفتن این مسأله غالباً واکش زنجیری دارد چون در فرآیند دارای بوی بد بدن عقده حقارت ایجاد میشود و از زنده گی اجتماعی خارج میگردد. بوی بسیدن را میتوان تا حدود قابل ملاحظه با استفاده درست مواد ضد عفونی و سبزی های ضد عرق و سایر مراعات حفظ الصبحه فردی کاهش داد.

اگر نتوان مطبوع بود، این دوستان، همکاران و عاشقان شما اند که با شرمندگی از شما دوری میگزینند

صابون‌ها و سپرهای ضد عرق باید بدرستی مورد استفاده قرار گیرند

در این جا آن چه برای دانستن مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق لازمست خدمت شما تقدیم میشود تا بوی بدن را در فصل تابستان و در واقعیت امور در طول دوران زندگی از بین ببرد.

چگونه می‌توانیم بوی بدن را بشویم

پوست بزرگترین عضو بدن انسان است و در یک مقطع پوستی تعداد زیاد غدوات عرق به مشاهده می‌رسد. هر غده عرقی از لوله های مارپیچ حجرات قسمت خارجی جلد تشکیل شده است. این لوله به مجرای عرق منتهی شده و از آن طریق روی جلد ظاهر میشود. از هر انسان بالغ بین سه تا چهار لیتر تا یک لیتر عرق روزانه خارج میشود و این به ذات خود رطوبت زیاد است. شکر خدا که همه این عرق تبخیر میشود.

در حدود (۱۹۰) درصد تمام عرق بدن از غدوات اکرایین Eccrine که هرگز قشر پوست وجود دارد ترشح می‌شود و شنا نباید در باره آن تشویشی به خود راه دهید. این عرق خویست و به مقابله سیستم سرد کننده بدن فعالیت میکند و بوی نهد. در درصد متبانی عرق از غدوات اپوکرایین Apocrine ترشح میشود و این عرقیست که باید در باره آن اندیشید. بیشتر غدوات اپوکرایین در زیر بغل و ماهیجه ها یا کشاله رانها موقعیت دارند. عرق غدوات اپوکرایین حاوی ماده عضویست که در نتیجه یکجاشدن با باکتریای جلد موجب تولید بوی بدن میگردد.

بوی بدن بیشترینه در فصل تابستان مشهود است. البته

دوران دو بار استحمام در فصل تابستان در مناطق گرمسیر مطلقاً ضروریست

صابون ضد میکروب ها استفاده کرد.

مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق علاوه استحمام، مواد ضد عفونی سپری های ضد عرق در راه مبارزه با بوی بدن شما کمک زیادی خواهد کرد. برای این کار در راه وجود دارد: میتوانستید با استعمال مواد ضد عفونی، بوی بدن را به سادگی بیوشانید و یا این که قدمی فراتر میگذارید و واقعاً جریان عرق را با استعمال سپری ضد عرق متوقف میسازید.

زیرا این گونه سپری موجب انقباض منفذ های عرق میگردد. برخلاف عقیده معمول این کار خطری به دنبال ندارد (این قصه پیروزان است که میگویند نباید مانع عرق شدن) عرق باید بگذرد و مسرود رکام جای دیگری در تان وارد غدوات اکرایین میگردد. انتخاب روش ضد عفونی اساساً وابسته به مقدار عرق است. هرگاه صرف کس عرق میکشد، ضد عفونی ساده کافیست. ولی اگر عرق بیشتری داشته باشید، در آن صورت به سپری های ضد عرق نیاز دارید.

یک فایده ماده ضد عفونی است که آنرا کارمید هد و میتوانید بعد از گرفتن حمام یا دوش در هنگام صبح یا شب از آن استفاده کنید.

اکثر مردم از ماده ضد عفونی تنها روزی یکبار استفاده میکنند. هر چند در صورتیکه خواسته باشید میتوانید روزی چند بار از آن استفاده کنید، سپری ضد عرق برای آن که مؤثریت اعظمی داشته باشد، استفاده از آن، روز جزا بار لازم است، ولی آن را نباید درست پس از گرفتن شاور به کار برد. بعد از گرفتن شاور منفذ های که به مجاری عرق

منتهی میگردد بسته میشوند و بدین ترتیب مواد کیمیاوی ضد عرق نمیتوانند به داخل راه یا به کاری را از بین ببرند. پس از گرفتن شاور رطوبت نیز مواد ضد عرق را مشبوع میسازد. ضروریست از مواد ضد عرق هر روز استفاده کرد مگر این که نیازمندی های خود را در سنت تشخیص بدید. بهتر است بیشتر استفاده کنید، نه کمتر.

لیاسفا

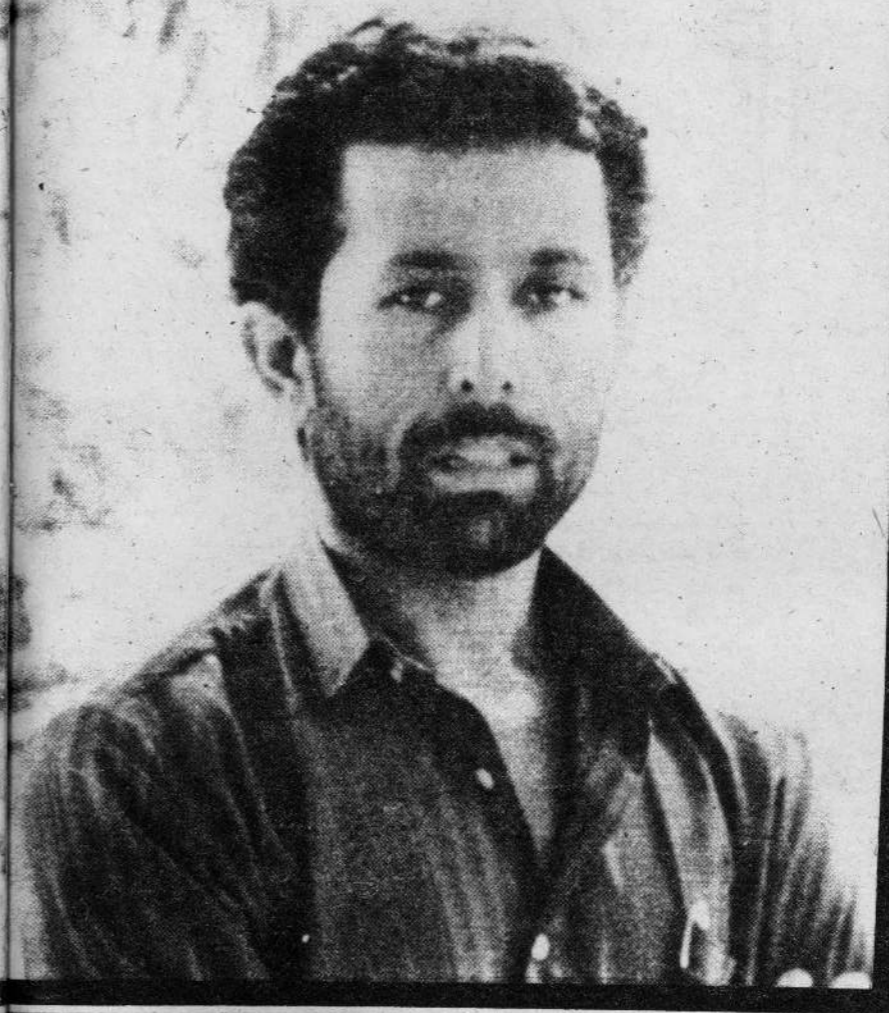
نیلون، ابریشم و تنگ های ساخته شده از مواد ترکیبی، بدترین لباس فصل تابستان است زیرا اینها از تبخیر عرق جلوگیری میکنند و نمیگذارند جلوتان (تنفس) کند و در نتیجه موجب بوی بدن میگردد. کتان، بهترین لباس فصل تابستان میباشد. کتان سرد، سبک و منفذ دار است. لباسهای تنگ را نباید پوشید. لباسهای آزاد و راحت کتان تبخیر عرق روی جلد را سریع میسازد. لباسها باید رنگ سرد و یا مشابیه آبی کرم داشته باشند. پوشیدن لباسهای تاریک، تنگ و سفید اشتباه محض خواهد بود. لباسها را باید در فصل تابستان زود زود تبدیل کرد.

صابون

انتخاب صابون مناسب کار بستن تعایت مهم و درخور توجه صابون های ضد جراثیم ضد عفونی را می توان در بازار یافت. برای شستن آن قسمت های بدن که قابل دسترس نیستند از سر سمن حمام استفاده کنید. به ناحیه های عرق مانند زیر بغل، ماهیجه های ران پشت و پاها باید توجه بیشتر کرد.

بقیه در صفحه ۸۷

در ارتباط به شعر و موسیقی -
 نام شهادت و نفرازند هر چند آنست
 شعر عاصی را هنگ دریا اغلباً یکجا
 بوده و در طول زمان از شما شنا-
 خت مشترکی بوجود آمده است .
 من تکریمی کم که سوال اول خود را
 از کارهای مشترک فرهاد عاصی
 شروع بکنم . به عنوان دود و ستو
 د و همکار و کسانیکه در عرصه فرهنگ
 و هنر شهرت مییابند .
 در کارهای مشترک تا نچه نوع
 رابطه وجود دارد ؟
 عاصی : تشکر و دست محترم .
 گرچه بارها توسط خود در این
 مسأله روشن گردیده است ، باز
 هم قابل یادآوری میدانم که
 رابطه من و فرهاد دریا بالاتر از
 مسایل شخصی بوده است . این
 مسأله طوری است که فرهاد
 همیشه اولین شنونده شعر بوده
 با شعرهای از او به خانه میبرد .
 ای کرد و ام و شعرهای بیگانه بل
 ارتباط دوستی و رفاهت من و ایشان
 میباشند . روی آن عده از اشعارم
 که زیاد ترغز لواره ها و ترانه های
 زیر بر میگردد آهنگ ساخته اند و
 آنرا خوانده اند . گرچه آهنگهای
 را که روی شعرهای بلند ساخته
 اند کمتر به شنونده های رسیدند
 و کمتر به علاقمندان شعر رسیدند
 مثلاً باد هامی آیند و بگذرند
 تا شاکمش . به همین گونه من
 اولین شنونده آهنگهای آقای
 دریا می باشم چه بر روی اشعار
 خودم و چه بر روی اشعار دیگران
 و به بعضی آهنگهای که طرف توجه
 و ذوق و سلیقه خودم واقع شده
 تصنیفهای هم ساخته ام مانند
 آهنگ ((خلوتی کوکه خیالات تو
 آنجا بزم)) و یا ((پاراگرسه ویر-
 انه مازند)) و یا آهنگ خود شما
 بنام ((دریا)) را تصنیف کرده ام .
 یعنی که در قالب آهنگ مفاهیم و
 عبارات و جملات را گنجانده ام .
 علاوه بر فرهاد ام جیسوی است
 در عرصه هنر و عرصه کارش ، از
 شماشناسی از آوازی که در کارش
 دوست داشتیش خوش می آید
 و به نظم فرهنگی اصلی است
 و هنرمند با حوصله و بر کار است
 در عرصه آهنگسازی و طوریکه به
 ما و شما معلوم است که علاوه از



گفتگوی با فرهاد دریا و عاصی

آواز دریا شعر عاصی

خودش شهرت بسیاری از آواز -
 خوانان ما از روی سفره آهنگهای
 او برداشته شده است . تا کیست
 می کم که دریا بیشتر از لحاظ یک
 آهنگساز خیلی هنرمند تر برایم
 مطرح است تا آوازخوان و هر دو
 ما از یک منبع از یک آفتاب از یک نور
 بهره میگیریم چیزی که من میگویم
 شعری سراج چیزیکه ایشان
 میگویند آهنگ میمانند . من -
 برای شعر نامی گرفته نمیتوانم
 اما او آهنگش را فرشته میخواند
 من به شعر نامی گذارده نمی
 توانم ایشان آهنگش را لیلی
 می خوانند و همچنان او آهنگش
 را چیز دیگر خواهد خواند . را -
 بطه من و دریا ازین قرار می باشد .
 سیاوون : و شما فرهاد جان
 چی گفتی دارید .
 دریا : چیزیکه من باید
 اضافه کنم در همین مجله در شمار
 های گذشته گفته ام و آنچه را که
 اینجا می کرد عاصی محسوس و
 شریف گفتند .
 سیاوون : گپ های عاصی را
 اینچنین هم میتوانم تعبیر کنیم
 که وقتی ((یک آفتاب مشترک)) به
 هر دویشان می تابد . یعنی یک
 فکر مشترک هر دوئی تا نرا متحد
 می کند . و شاید هم اصول این
 ((فکر)) را عاصی در گپهای خود
 نوربولندی کرده باشد .
 عاصی : اینجا اصولی مطرح
 نمیشود ، منتها منبع الهامی برای
 هنرمند طایفه یکی است .
 دریا : بالاخره اشتراک اند -
 پشه داریم ، و این بیوند را نباید
 دست کم گرفت .
 سیاوون : این اند پشه را تعریف
 میکنید ، در یک جمله ؟
 عاصی : بالنده شدن فرهنگ و
 هنر و راجتماع مان .
 سیاوون : بسیار خوب ! قبول
 می کنیم .
 سیاوون : خواننده ما میخواهد
 بفهمد که شما چند ساله استید
 از دوایج کرده اید نکرده اید .
 که ام فاکولته را خوانده اید و در
 کجا زاده شده اید .
 فرهاد : من یک شخصی
 مجرد الاصل استم }



سیاؤون : ویلک کسی بیشتر درباره خودتان ...
 دریا : ۲۹ ساله است ، از بوهنسی زبان و ادبیات در رشته زبان انگلیسی فارغ شده ام ، در کابل تولد شده ام ولی ۱۸ سال رادر کد زنده می کرده ام .
 سیاؤون : وشما آقای عاصی ؟
 عاصی : اینجانب ۲۲ سال پیش در قریه ملیه حصه دم پنجشیر زاده شده ام ولیمانی خود را از فاکولته زراعت در رشته علم نباتی در سال ۱۳۶۲ اخذ نموده ام .
 سیاؤون : شروع صحبت ما بسیار خوب بود خواننده های ما از شخصیت شما آشناخت دارند و معلومات فعلی هم کمک بیشتر خواهد کرد تا شما را بیشتر بشناسیم ، وارد بحث میشوم .

سیاؤون : اگر فرهاد دریا موافق باشد بحث خود را از یک انزبایی موسیقی دهه اخیر در افغانستان آغاز می کنم .
 دریا : با اجازه در آغاز میخواهم بگویم که زنده می ماورنده می ملت ما رنگ سیاسی را به خود گرفته و از هر دری که صحبت کنم نمیتوانیم از گریبان سیاست بیرون نشویم و اگر صحبت آتشش کن تند باشد فکر میکنم که ناگرم و شاید راه دیگری وجود نداشته باشد .
 سیاؤون : مهم اینست که آتش صحبتتان ما را گرم کند ، نه اینکه یسوزانند .

دریا : موسیقی ده سال اخیر را ، به عقیده خود میخواهم به دوکته گوری صریح تقسیم کنم ؛ یکی موسیقی که هنر و باطنیات و خواسته های سیمت حاکم برجامعه ماست ، دوم موسیقی صرفا تقنی و بدون داشتن این یا آن درونمایه اند پشوی .
 آغاز این دهه با یک تحول سیاسی همراه بود ، و تغییر سیمت جامعه را درسی داشت و سیمت جدید حاکم خود شمرقرات و موزهای مصطفی راد تمام شور و نشاط زدگی ملت وارد ساخت و در زنده گسی مجموعی معیارهایی را وضع کرد که فرهنگ هم بالاخره در همان چسوکات قرار گرفت و در نتیجه فقط برای دو تیب هنرمند در جامعه میدان کار مهیا شد ، یکی آنکه مثل خود سیمت می اندیشد ، دوم آنکه نمیتوانست یا نمیتوانست با سیمت باشد و طبق معمول شروع کرد به پی

باد وی بخارخوانی و یا اگر درست بگویم به یاره سراسی - بدن و داشتن بار اند پشوی در کارش ، اما هنرمندان خارج ازین دوکته گوری نیز دارم که تا سیرلند کرده اند ، بنابراین موجودیت یک بالیسی نشرانی معین نتوانستند یا نخواهند با سیمت سازگاری داشته باشند و درست از اینجا فرار هنرمند آغاز گشت ، و من مقدم بر همه عوامل ، علت اصلی فرار هنرمند را از کشور تضاد اند پشوی فکری می گویم ، و در قدم دوم مساله نا

امنی ، جنگ ، توهین شدن ها ، پاسکری و غیره مسایل مایه پد -
 دیگری هم در موسیقی خود داریم که بنام موسیقی غربت یاد میگویم یعنی غربت تحصیل شده ، بالای مردم و نمیخواهم سر اصطلاح تحصیل شده - پیچس یعنی موسیقی در خارج از مرز و همه من فهمم که تعنه غربت همسوا دی - بی ریشه شدن و دور ماندن یک نسل از اصلش میباشد .
 بنام موسیقی غربت ما چیزی بیشتر از تکرار مکرر نیست گرچه برای شان زمینه های استفاده از تخنیک بهتر و بیشتر ترمیم بر است و همچنین در زمینه آموزش امکانات وجود داشته ولی کسی به آن نپرداخته است .

ولی درد اخل کشور کسانی نیز بودند و تا هنوز استند که برای رسیدن به طرح یا راه سوسی مبارزه می کنند که خاک فرهاد دریا از آن جمله



آواز دریا نسلی که فد بلند

می باشد در آخرین تحلیل برداشت خاص خودم راد ام ... که شاید با من موافق نباشید ، من موسیقی ده سال را به نام ((موسیقی)) می نامم

سیاؤون : بطور کامل ؟ و منظورتان اینست که دهه آخر هیچگونه دست آوردی نداشته ؟
 فرهاد : قطعا راد رجوع سیر در هماله مطالعه میکنم ، سوال من بیشتر روی رشد مجموعی جامعه فرهنگی است تا بالنده گی های فردی .

سیاؤون : ولی من با اعتقادات شما اینطور هم مواجه شده ام که در دهه آخر میدان فراخی برای کار بوجود آمده است ...
 فرهاد : چنانکه تا حال آدم فکر نمی کنم چنین صراحتی در گفته هایم سراغ شود دست آورد های ده سال متذکره گریبان تمام مردم ما را گرفته و تمام جوانب زنده گی ما را احتوا کرده است .

سیاؤون : در ده سال آخر بزرگترین مصیبت برای ما جنگ است و بسیار طبیعی است که هیچ عرصه نمیتواند از تاثیرات جنگ فارغ باشد . من موافق که علاوه بر اینکه سخن است در طرح سیاست های هنری اشتباهاتی هم رخ داده باشد که موجب محدودیت شده و یا شاید تطبیق این سیاست هم در موارد زیادی با تعصبات و کلیشه گرای ها و برخورد های غیر عملی توأم بوده باشد ، اما همزمان فراموشی نباید کرد که دهه آخر دستاوردهای بزرگ دارد ، مثلا شما که خود محصول دهه آخر استید .

فرهاد : در سطح نشرات رسمی که برای ملت کارهای من برآید ، هنوز بانیه ، دیگرین آشنانیمتند و فرهاد دریا واقعی هنوز تمام قامت عرض وجود نکرده است .
 جوهر اصلی فرهاد دریا در نیمه پست که هنوز ظهور نکرده است . هنوز من آغاز نشده ام و طبیعا هر مقطعی خاص زمانی ابتداء و تعالی خود تیرا در عرصه هنر میداشته باشد .

سیاؤون : امید وارم مردم بانیه ، دیگران نیز آشنا شوند و اما موسیقی را شما صرف در چوکات سیاست توضیح ندهید ...
 فرهاد : من همه جوانبش را گفتم چه در اخل وجه در خارج کشور و آناتیک تازه جوانه زده اند و نظر به عوامل سیاسی میدان وسیع ممکن برایشان میسر نیست .

سیاؤون : به نظر شما کدام نقاط سیاست فرهنگی غلط بوده است که در حالی واقعیت اینست که سیاست فرهنگی ما طی دهه اخیر یکمدا د عناصر مهم به مشاهده می رسد ، مانند توجه به رشد موسیقی های



شعر عاصی نسلی که میکنند

فولکلوری و یا موسیقی ملیت های مختلف ، دروازه های موسیقی به روی هنرمندان بسته نبوده و دولت از قنای استعداد ها و چهره های هنر موسیقی پشتیبانی نموده و زمینه را مساعد ساخته است ...

فرهاد : بسیار صریح عرض می کنم ؛ در اینجا دوکته گوری یکی همسوا با سیاست فرهنگی سیمت حاکم و دیگری یا وسراها که بار اند پشوی در کارهایشان سراز نمی شود وجود دارند و من نمیخواهم که یاره سراسی کم و نمیخواهم که یک مبلغ سیاسی و یک فرهنگی چوکا بشود ، باشم و بر عکس آرزو دارم فراتر از اینها چیز دیگری باشم ، میدان بیشتر برای خود داشته باشم و تمام آنچه را که منحیت یک هنرمند احساس میکنم و به من الهام میشود با در نظر گرفتن ایانت لازم به مردم برسانم .

سیاؤون : شما میخواهید که آزادانه به هنر بپردازید ؟
 فرهاد : مطلقا بلی !
 سیاؤون : بحيث یک هنرمند در چنین موقعیت به چه چیزهای خود را متعهد میدانید ؟

فرهاد : باز هم میخواهم کلی تر بگویم شاید مساله راحل کشف مساله حزیت به صورت خاص در ارتباط با تعلق به یک حزب سیاسی مطرح میشود و مساله حزیت به صورت عامش در مساله هنر و فرهنگ نیز مطرح است .

حزیت در ارتباط با سیاست کاملا روشن است ، با خطوط و موزها ی جدا کننده از دیگر اندیشه ها اما بر عکس ، حزیت در هنر تعلق داشتن به جوهر هنر را میسرمانده که من دوس را بیشتر می پذیرم .
 سیاؤون : یعنی یک تعهد اجتماعی ؟
 فرهاد : در نهایتش بلی !

سیاؤون : از نظر شما تعهد اجتماعی برای هنرمند امروز چگونه میتواند مطرح گردد ؟
 فرهاد : شاید شما بگویید سوال های وطن ، صلح ، آرامش ، رفاه ، هنگامی و شمار دیگر ، ولی شاید همرا می موافق باشید که هر کدام از این سوالها برای هر کدام ما انتباه جداگانه دارد ، شماره حل رفاه و آرامش را از یک طریق پیشنهاد می کنید ، من از طریق دیگری ، شاید اصلا با هم موافق نباشیم شاید هم موافق باشیم .

سیاؤون : در اصل قضیه تغییر وارد نمی کند ، اختلاف در شیوه های دستیابی به هدف نباید اهداف مشترک را ضربه بزند ، من فکر میکنم هر افغان هرجایی که است امروز میتواند در مورد منافع وطن در مورد صلح و قطع جنگ و در مورد پیشرفت اهداف مشترک داشته باشد ولی وقتیکه



از تعهد در هنر کم بزنم در اینجا نیز اهداف مشترک بلی مطرح خواهد شد .

فرهاد : فقط یک جانب را من بیشتر و بهتر تراج میگذارم ، ملت افغانستان با تمام ارزش های که به آن تعلق دارد .
 سیاؤون : بهر حال از بیایی شما از موسیقی دهه اخیر چی است ؟ لطف نموده بگویید که موسیقی ما طی دهه اخیر چگونه از بیایی شده میتواند ؟

فرهاد : در سطح رسمی قبلا عرض کردم و تا شما را ((موسیقی)) گذاشته روی سیاهی روی سیدی اثر مربوط به حزب دموکراتیک خلق افغانستان یا مجاهد نمی گردد ، در مجموع موسیقی رسمی را موسیقی میدانم ، ولی جنبش های دیگری هم ایجاد شده است که سیر بالنده دارند و تا هنوز مجال برای نفس کشیدن نیافته اند .

سیاؤون : به صورت مشخص کدام رنگ ها ؟
 فرهاد : استند آزاد اندیشانی که میتوانند آغاز جنبش باشند . در اینجا پهلوهای تخنیک کار مطرح نیست بلکه وزنه های اند پشوی آن مسود نظر نیست .
 سیاؤون : منظور شما از نسلی شاید باشد که همراه با چهره های ماننده فرهاد دریا قد بلند خواهد کرد ؟

فرهاد : بلی .
 سیاؤون : وشما بیشتر متوجه موسیقی اما تورا ستید ؟
 فرهاد : نه ! منظور من موسیقی پست که رنگ تمام انواع موسیقی کشور را داشته باشد ، تقریبا موسیقی آمیخته از تمام انواع و اشکال موسیقی است .

سیاؤون : در ده سال اخیر نقطه نظر تان راد رومود سیاست گذا ری هنری بگوید که کدام ابعادی را از نظر شما داشته است ؟
 فرهاد : سیاست فرهنگی همیشه فقط روی کاغذ مانده است و این به آن معنی نیست که چون کاغذ هاد رست اند پس آنچه که انجام یافته هم مطلوب است ولی از فیصله های کاغذین تا جاییکه عملی شده بسیار تفاوت داشته است .

سیاؤون : یعنی یای عمل لنگیده ؟
 فرهاد : بلی - و بازم اندیشه یک حزب یا نظر حاکم نمیتواند کامل و جامع باشد ، میخواهم به اندیشه ست بیام که چوکات شده و محدود نباشد و به این توفیق بیشتر در یک پدید یه ، هنری نمیتوان ناپیل آمد .

سیاؤون : روی سوالات ما اکنون به طرف قهار عاصیت وایشان لطف کنند و بگویند که شعر و شاعر امروز چه شرایطی احاطه کرده است ؟
 عاصی : شرایط حاکم بر اوضاع یعنی شرایط جنگ گرسنگی ، قحطی - مرگ ، آزاره گی - برادر کشی - جامعه گرسنه مثل جامعه من و فقر اقتصادي جامعه من فقر معنوی را بار آورده است ، انسان جامعه امروزی من یا آواره است یا شهید یا هم در جنگ است ، در چنین جامعه که هیچ یک از اعضای بیکرش در جای معینش موقعیت ندارد و زمان ظالمانه ترین شلاقها را بر گردن هایش فرود آورده معیارها از زنده ها و ضابطه های شعری هنر جنگزده اند ، در جریان جنگ اند ، اینکه شعر را چگونه باید ارزیابی کرد و هنر را ، با چه ضوابطی اعتبار بخشید ، دقت خاص و بیبر در کار است شاعر در چنین جامعه هر چیزی را جنگزده خوشنت بارو مطلق در می یابد و به خاطر هویت بخشیدن د دقیق شعر نیوخ شاعرانه در کار است تا شعر این جامعه تدوین شود و سروده شود .

نوقها - سلیقه ها - زیبایی شناسی مردم نقد و هنگامه است در آواز است ، تم است ، پرمایه گیت ، فکورینسواد پست و دست رسا در کار است تا جریان معنویت سوگوار را که برجامعه مصلط است

ادامه دارد

چند ماه پیش متن مصاحبه گوی مارچوک رئیس آکادمی علوم شوروی را از مطبوعات انگلوسوریه دست آوردیم که با در نظر داشت مسائل دلچسپ مطروحه در آن به نلسران السدام میگویم

انقلاب در علم

چند ماه است که فرهنگستان (آکادمی) علم شوروی دستخوش اصلاحاتی عمیق شده است و به تعبیری پانویس بازاری می تابد . انگیزه های این اصلاحات کدام است ؟ علم همیشه در شوروی به منزله نیروی محرک اصلی پیشرفت اقتصادی تلقی شده است . پس از ۱۹۸۵ ، میخائیل گورباچف بارها بر نیروی بالقوه علمی عظیم شوروی تأکید کرده است و صراحتاً از ملاحظاته است این نیرو را هر چه کار آمد ترسانیم ، نانوایی ، کندی و خلاصه در جای زدن سیستمی که هر روز ناکارآمدتر می شد دیگر برایمان تحمل پذیر نبود . یکی از هدفهای بازاری ، بسج زاستین علم و تکنولوژی است در خدمت پیشرفت جامعه شوروی . همچنان که می دانید فرهنگستان علم تقریباً مسوول کل پژوهشهای بنیادی اتحاد شوروی است . فرهنگستان علم نفوذ بسیار دارد و سازماندهی دوباره آن ، باید در تلاش گسترده استقرار دموکراسی در سرتاسر کشور ، الگو قرار گیرد ، البته این را نیز نباید هرگز از یاد برد که روند استقرار دموکراسی نمیتواند در سطح ادیان و انکار محدود بماند ، بلکه باید به دست آورد های مشخصی بینجامد .

معتبرترین تدبیرهای نمایان سازماندهی پژوهش از چه قرار است ؟ تصمیم گرفته ایم در همه سطوح و در هر کجا که لازم تشخیص ستها و ضرورت انتصابهای جدید مطن است ، نظام رای گیری راستقو کنیم . بدین سان بود که چند نفر تازه به عضویت فرهنگستان انتخاب شدند . در این مورد گفتنی است که گاه برای یک سمت تا چهار نفر نامزد بودند . وسط سن اعضای جدید ، بیست سال با اینترنا سالی است . بسیاری از این اعضا ، کمتر از ۶۰ سال دارند . از این جمله اند : گونچارا ۵۰ ساله که به جای بولگولویوف ۷۸ ساله انتخاب شد ، یا اسکرینسکی ۵۲ ساله و میرزا بیکوف ۵۰ ساله که به ترتیب شانزین مارکوف ۸۰ ساله و یایف ۸۴ ساله شدند . هدف دیگر ما کاهش اختیارات مدیران انستیتوت های پژوهشی است ، چه از جنبه اداری و چه نسبت به مسوولان بخشهای علمی . در نظام پیشین ، چه بسا افرادی استخدام می شدند که در صلاحیت علمی آنان جای حرف بود . از این رو آزمونهای در همه سطوح برگزار گردید ، تا از صلاحیت علمی کارکنان مطمئن شویم . از کارکنان مان ۸ درصد امتحان نداده استعفا دادند و ۲ درصد پس از امتحان برکنار شدند . گذشته از این تصمیم که ۸ درصد مدیران ، بی خود مدبر شده بودند چون فاقد عنوان دکتران دلم بودند . این اقدامات طریماً باید موجب کاهش اعضای هیئتهای علمی شده باشند . این کاهش به چه میزان بود ؟ درست است ، و یوای نمونه بگویم که تنها در انستیتوت های فرهنگستان

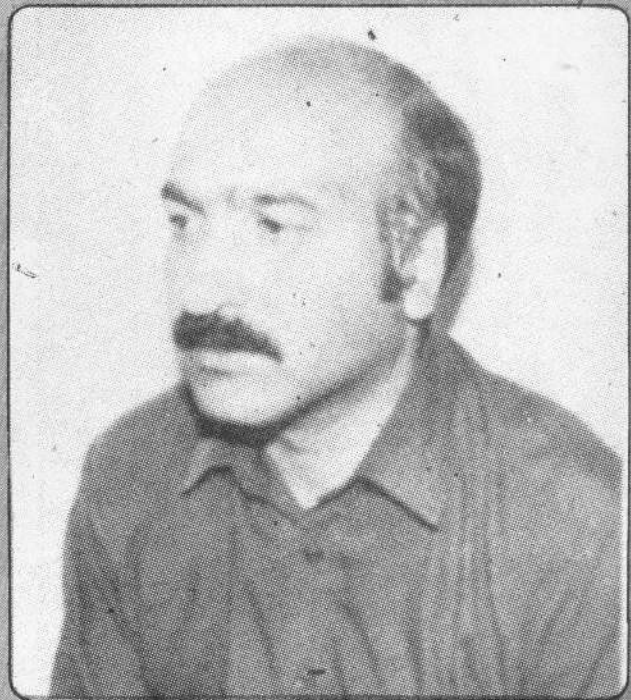
انقلاب در تکنولوژی

دموکراسی از غیب نمی آید باید وضع آزادی بیان از حیه قرار است .

راجع به مدیران انستیتوت تصمیم بگیرد و مدیران راجع به روشهای واحد و همین ورتا آخره البته همیشه توفیق حکومت نمی کند ، و اگر نشود بر شالوده عایی علمی به توفیق رسید ، هنوز هیئت رئیسه در حالت می کند . اما عجایب آنکه وضع زیاد هم خراب نیست برای نمونه ۱۱۴ نفر جدید به مدیریت انستیتوتها انتخاب شده اند و فقط در مورد ۶ نفرشان درگیری پیش آمده است . ما ، در این در گیریها مداخله کردیم تا دانشمندان بهترین راه ممکن را برای رسیدن به توفیق انتخاب کنند . اما نکته ای که وجود دارد این است که در صورت ادامه عدم توفیق ، ما برای تصمیم گیری هر چه سریعتر ، هیچ فشاری نمی آوریم . البته کار ما در این سادگیها نیست ، اما همه تلاش ما این است که بیزم درگیرها ، به تدریج امیر را بهبود بخشیم . برای نمونه مسوولان علم را تشویق کنیم عرکاه که ۶۵ سالشان شده ، باز نشسته بشوند . آنان پس از باز نشستی می توانند به عنوان مسوولانستیتوت های پژوهشی در آن کار میکنند فعالیت خود را ادامه دهند و حقوقشان را به طور کامل بگیرند . بدین سان بعضی از مدیران آکادمی که بین ۷۰ سال داشتند ، از مدیریت انستیتوتها کناره گرفته اند . سابقاً سفر به خارج برای بسیاری از دانشمندان دشوار بود . حالا وضع چگونه است ؟ گذشته گذشته است . امروزه همای فرهنگستان به سفر به گوشه های مختلف جهان تشویق می شوند . البته هنوز دو مورد استثنا هست که امید داریم به زودی رفع شود . ساختار و به تازه گسی

با اکثریت وسیع آراء به عضویت هیئت رئیسه فرهنگستان انتخاب شده و اجازه سفر به خارج گرفته است . اولین سفرین هم به ایالات متحده بودند . وضع آزادی بیان از چه قرار است ؟ متفرک داشته ایم در هر یک از نشریه های تخصصی فرهنگستان یعنی در حدود ۲۰۰ نشریه ای که فرهنگستان منتشر می کند . چند صفحه را به بحث آزاد اختصاص دهیم و مباحثه هایدون همی . سانسور منقشر شود . و آنکمی حتی سمت مدیریت مسوولان نیز تابع قرار گرفته ایم که قبلاً گفتم : همی کنونی تواند بین از ۱۰ سال مدیریت مسوول یک نشریه باقی بماند . یکی دیگر از هدفهای ما ، از بین بردن اسطوره اسناد محرمانه یا (داستویا) است امروزه فقط چند درصد قلیل از اسنادی که در اتحاد شوروی منتشر می شود در دسترس عموم گذاشته می شود . ما ، در های ارتیف هارا باز کرده ایم و دسترس به اسناد راستهیل می کنیم ، برای کاهش مدت انتشار بسج شده ایم بتها مساله . ای که از این نظر برایمان ماند ، است مسئله فوتوکاپی است زیرا خط تولید دستگاههای فوتوکپی هنوز آن چنان که باید و نشاید سازمان نگرفته است .

آیا اثر حرفهای زیبای میخائیل گورباچف چنان بوده است که بودجه فرهنگستان افزایش یابد ؟ یقیناً البته ارقام که اکنون به شما خواهم گفتم هنوز مورد بحث اند و بنابراین نباید آنها را قطعی فرض کنید . اما به هر حال شمه ها از وضع موجود رایبه شما نشان خواهند داد . بودجه کار فرهنگستان در سال ۱۹۸۹ ، حدود ۵۰۰ ، ۰۰۰ ، ۰۰۰ رویل خواهد بود (هر رویل ، ۱۰۰ دلار) از این رقم ، یک میلیارد رویل سهم فرهنگستان اتحاد شوروی در مسکو است و بقیه میان سه شعبه منطقه ها تقسیم خواهد شد . گذشته از این مبلغ قرار است ۶۰ میلیون رویل اضافی نیز برای برنامه های دارای ارجحیت بیشتر به ما بدهند . این اعتبار اضافی معمولاً از حدود ۵۰ میلیون رویل تجاوز نمی کرد . حالا خودتان تصاویر کنید . از اینها گذشته قرار است ۲۰۰ میلیون رویل دیگر هم برای ساختن سازی بگیریم . این رقم به اعتقاد ما کافی است . ما عرکهای متعدد داریم . چندین قرارداد هم برای ساختن خانه های دانشمندان و برای معلمان با شرکت های خارجی بسته ایم . قرار است این شرکت ها کل هزینه ها را بپردازند و درآمد حاصل را با فرهنگستان نصف کنند . همچنین قرار شده است یک مرکز بزرگ برای از خارجیان نیز طبق سنت درود های بین الطلی ساخته شود که ظرفیت تا ۱۰۰۰ نفر را خواهد داشت . امید داریم کارهای ساختن ما تا ۱۹۹۵ به آخر برسد . - مشهور است که دستخورد دانشمندان شوروی بسیار پایین است . برای جبران این وضع چه کرده ایم ، البته این وضع خاص شوروی نیست و دانشمندان در سراسر جهان از پایین بودن دستخوردشان شکایت دارند . - بدترین بود که برای دانشمندان سابق بر این ، دو رده حقوقی بیشتر وجود نداشت . امروز می خواهیم رده های حقوقی را به پنج برسانیم و حقوقها حداق ۱۴۰ رویل واحد اکسیر ۴۵۰ رویل در ماه بشود . بقیه در صفحه (۷۸)



چند شعرازه از قافیه سبز جوانه کوه دامن

ضربه وزخم تبر

درمن ان شوری که می دیدی نماند
چهره ای عکین، لبی بی خنده ام
گور گردان است اری بیگم
مردم ام، دیری است اما زنده ام

شام ها تاریک تر از صبح گسود
روزها انسرده تر از شام ها
دیگم در دل نیانسد ارزو
نوشخندی از فرغ با م ها

خوشه ی پروین و ساغ ماهتاب
در نگاهم تیسره گشت و زرد شد
کوره ی داغی که عشقش که نام بود
در دل خاموش گشت و سرد شد

اختران دردیده ام چون سرب داغ
کلهکشان چون رشته ی ضحوس در
اسمان سرداب خالی از نفس
انتساب محبدم، دود و فشان

نصی کل شعری بروید بر لبم
نی طنین ناله را بانسد انسر
من درخت خشک تنها مانده ام
اشنا با ضربه وزخم تبر

قافیه سبز جوانه با

ظلمت زند به شانه ی ما تازیانه ها
بیدان هر دقیقه کند نوبخانه ها
سرمایزه به شیشه و دیوار و پنجره
رکبار مشت خویش بگوید به خانه ها
هر صبح دیو مرگ دهن واکنسد در پیغ
از آسمان گلوله بریزد شبانه ها
دیگر بهار بساور گندم نفس شود
در خاک خفته قامت سبز جوانه ها
پروانه و پرنده ازین دست هر چه است
دیگر به شاخ و شاخه نیندند لانه ها
ای باد! ای سم، ای اضطراب نوم -
یک وحشت است در تو انرها، نشانه ها -
آوازه تا کجا بنمایی برنده ها
بر باد تابه چند کسی آشیانه ها ؟

تنگه

دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ
 کند هر لحظه غم بر جانم آهنگ
 نصدانم که تاکی تا کجا همان
 زند این اسنان بر شیشه ام سنگه
 صد ام خسته ز خونین و رخس
 به دار شبا مرا کردند آونگ
 شبا تاریک من در بند ظلمت
 سراید عمر من همچون شبا هنگ
 نیاشم آشنا با خفته هرگز
 نمی خیزد سرود من از بین جنگ
 بنرسم از سیاهس از سپیدی
 به هر رنگی بود صد گونه نیرنگ
 کند موه راست بز اندامم هر دم
 اگر از آستی گویند یا جنگ

تنگه تمینه

به هنگامی که می آید بهاران
 به هنگامی که گل روید به بستان
 بعوید ای در سرگه سیاهوش
 بنالد باد همچون سوکواران
 بیان قصه ی سهراب تلخ است
 سرود مرغان پر شاخساران
 به مرگ آن عزیز رفته از دست
 فروشد وند همچون پوردستان
 نمود سوگ رستم ای بر تیغ
 نشان اشک تمینه است بهاران
 سراید داستان کین ایمن
 هزار آوا اگر گردد غزلخوان
 ز خون رابعه روید گل سخن
 بفتند سرزند زان زلف افشان

کابوس

دیشب درون بستر خواب شبانه ام
 تا صبحگاه ، وحشت و کابوس دیدم ام
 از لیم ها فتاده و گردیده لال و گنگه
 بس خواب های ناخوش و منحوس دیده ام

خورشید همچو اسپ سیاه گسسته یال
 بر مرتع کبود فلک راه می سپرد
 نقش حقیق نوری درین سینه سال را
 از ذهن هر ستاره ی تا بنسد می سترد

هر چشبه ، چشم گرگ ، هر جوی ازدها
 هر شاخه ، چوب دار ، هر باغ چاهسا
 کسار زبر رود ، هر راه پرنگاه
 هر لاله ، کوه آتش ، هر سبزه سوکوار

باران ، نگرگه مرگ ، خونین زبان برگ
 صحرا ، سواد وحشت ، دریا نهنگ پیر
 جنگل ، سیاه زخمی ، مغلوب نا امید
 مهتاب ، یاره یار ، هر یاره سنگه قیر

گاهی ز دورها وز اعناق ابرها
 می شد یکی سوار سپه پوش آشکار
 با چهره ی سیاه تر از زلفهای گور
 با قامتی دراز تر از دود انفجار

گاهی ستاره همچو یکی دیو می نمود
 می خست با دونه ی خون سپینه ی سرا
 من خواب های ناخوش و منحوس دیده ام
 تمبیر چیست و وحشت ده و شنیده ی سرا؟



راه رفتن با بوتها گری بلند برایم مشکل بود



همانشب به اثر حمله ایند بیست در راه شفاخانه چشم از زنده گسی پوشید و فاجعه يك عشق نامراد در قلبم ثبت شد ، و از همان روز همیشه از شروع اول صبح يك شاخه گل (گلبرگ) را روی پختم خود اسنجاق میکنم .

— بیا بیاید اندکی بیامون هنر شما صحبت کنم . از راه های بی نخستین تان به هنر چه خاطر می دارید ؟ به صنف ؟ مکتب بودم که از بالایی سنتر مکتب بام به سوی پوهنی تند آری باز شد و بعد از ترانه خوانی به قالب نقش ها و اکت ها کشانیدم . ندیم .

— یعنی که از همان خورد سالس به هنر تمثیل علاقمند بودید ؟

— علاقمند بودم ولی انگیزه رفتنم به تئاتر چیز دیگر بود ، یکروز نزد مادرم رفتم ، بخاطر دوختن توپ فوتبال از او پول خواستم ، مادرم در جوابم گفت : « لاجرم مرد شدی حالا از خود پیداکن ، برو گلکاری کن هیچ عیب نیست . » مثل آن بودن که چکشی بر فرقم خورد ، باشد .

نزد برادر رفتم ، رفتم مراد رصحنه تمثیل شامل کن ، بعد هاهم درس خواندم و هم بول پیداکردم .

خلیل احمد قاری زاده از جمله مستلین خوب و موثق تیاتر تلویزیون است وی در اجرای نکته ها و اسبات هانقش خود را چنان با مهارت اجرا میکند که (بد را سباتها) لقب یافته است .

او بد فتر جمله آمد ، تا برای خود و همکارانش جمله ببرد ، نگذاشتیم بدون مصاحبه بروم ، بخصوص از بد وقت راجع به گل تازه بی که همیشه به یخن کرتی اسنجاق است ، سوالی در دل من جوشید و آنروز هم که دعوت رابه مصاحبه پذیرفت اولین پرسش راجع به گل سرخ تازه بی بود که بروی یخن کرتی اش سنجاق شده بود .

— این قصه ۲۷ سال قبل است او عشق من بود يك عشق بی آرایش هرد و همبازی دوران کودکی بودیم و یکجا با هم بزرگ شدیم ، قد افراشتیم و مهرورزیدیم ، آنروز یعنی ۲۷ سال قبل در باغ چهلستون باد و ستان واقارب میله داشتیم عصر که بخانه بی آمدیم از جلد آن يك شاخه گل کوچک (گلبرگ) را کند ، به یخن کرتی ام سنجاق کرد و وقت بعد از مرگ هم این گل را پزوردم ، نکن ، قصارا

— هنر تمثیل را چگونه یافتید یعنی که آسان ؟

— نه ، مشکل ، اگر هنر تمثیل آنقدر آسان میبود در هند همه لید کار میشدند ، من در يك نمایشنامه در بار يك جمله را تکرار و تمثیل کردم که بار یازدهم ضعف کردم و نقش زمین شدم ، ده بار گفتم : (صاحب برای چاشت چی فرمایش مید هیسد) بقیه در صفحه ۸۴

دعوا بر سر سری دیوی بوسه

فلم خواست تا آن صحنه را بردارند و به کارگردان فلم هم تلکسی تقاضایش را ابلاغ نموده گفت در غیر آن مجبور خواهد شد اقدام لازم کند . کارگردان تقاضای سری دیوی را ندادید و گرفت زیرا قانوناً تهیه کنندگان فلم در صورت اقامه دعوی سری دیوی مسؤول می شدند ، محکمه حکم کرد که آن صحنه را بردارند و تهیه بقیه در صفحه (۸۲)

هند سرزمین تعدد فرهنگهاست با وجود آنهم دختران فلم های هندی حاضر نیستند در فلم ها بوسیده شوند ، ولی به قول (رومیش مهران) کارگردان فلم (گرو) در يك صحنه این فلم متن چکوتی سری دیوی را بوسید ، قبل از به نمایش گذاشتن فلم سری دیوی موضوع را عادی تلقی میکرد ولی وقتی آوازه آن بلند شد سری دیوی از تهیه کنندگان



د مرحوم استاد يعقوب قاسمی
له د ولسم تلين په مناسبت

دهيواد د شنه بن بلبل



هغه زموږ د هنراو هنرمند
روزونکی هیواد پوټلی او ټولټلې
گران سندرفار ي و هغه
زموږ د وطن د شنه بن یو نا آرامه
او خوش الحانه بلبل و چې په
خپلو ترانو او سندرو یې د پور
خوږ من زړونه خوشحالول او د
مینی او محبت تخم یې په خپل
سخنرانیزه آواز د انسانانو په
زړونو کې کاره د هغه خوازه
آواز کلونه کلونه د هیواد په فضا
کې انگازي خوږې کړي او اوښتم
غږ د کلونو د گرد جوړ غونډیو
له شاخه غوږ ونوته راښ او لکله
د بسرنیو کلونو وزم او لکله
سهارنی برخه د زړه او دوق
مراوي شوي بانۍ تازه کوي او
شنی یې ساتی

اوهغه د موسیقۍ د لوی استاد
قاسم افغان مشر زوي يعقوب
قاسمی و چې د خپل سمپوزونډ
په اړوندو کې یې زموږ د موسیقۍ
مخلفونه او مجلسونه تاون موساتل
په زړونو حاکم شواوږ زړونو په
پراخه اوسپنځلی د نیایې حکومت
وکړ

استاد يعقوب قاسمی په
۱۲۹۶ کال وزیږید. پلار یې
هغه ته ځانگړي توجه درلوده
اوپه داسې حال کې چې د کابل
په رشد په ښوونځي کې په لوډت
بوخت و د خپل استاد پلار
قاسم افغان شاگرد هم شواو د
بقیه در صفحه (۸۲)



سپنا در مورد زنده گی اش حکایت می کند

چيزي راکه خورده نمیتوانم
شعونی باب است
من کتاب های رادوست دارم که
کرکرهاورد استانهای واقعی
زنده گی را بیان کند. از عطریات
خیلی خوشم می آید بدین خاطر
یک کلکسیون عطریات دارم.
استراحت را خیلی خوش دارم.
من همیشه قبل از خواب در مورد
این فکر میکنم که من روزی ستاره
باشم که در داخل و خارج کشور
دوستداران هنر فم از من همیشه
یاد کنند.

محب زاده

نام مشهور شدم. یکمقدار دو-
ستان نزد یک از روی نوازش سرا
بنام ((دالی)) صدامیزند.
من رنگ سفید را خوش دارم
میتواند سفید خالص باشد و یا
ترکیب سفید با دیگر رنگها. سفید
رنگ انتخابی فامیلی ما است. بعد
از اینکه در جهان فلم قدم گذاشتم
رنگ زرد را هم پسندیدم زیرا
لباس زرد در فلم ما هم جذابیت
دارد.

من وقتی از خانه خارج میشوم
لباس ساری میپوشم. هرغذای
قابل خوردن را می پسندم صرف

((منجاری د هور ی)) که در
جهان فلم بنام ((سینا)) شهرت
دارد یکی از چهره های تازه-
سینمای هند میباشد. این ستاره
در آرزوی اینکه روزی مانند هـا-
مالینی ستاره سابقه دار در
داخل و خارج کشور از شهرت وافر
بهره دار باشد، به ښماروآورد.
وی در مورد زنده گی اش چنین
حکایت میکند: نام اصلی ام
((منجاری د هور ی)) است اما
بعد از بازی در فلم ((تلك)) که
دایرکتور فلم نام سینار ابالایم
گذاشت در جهان سینما به این

دزیسور تیاتر

داشتم، نمایشنامه (نامه نگار شدن
وسوگند) را با حمید جلیلاشتراک
دایرکت کردم، و کار آخری من
دایرکت نمایشنامه «انگشتر الماس»
نوشته مهدی دهاکوی است که
چندی قبل نمایش آن آغاز
یافت. این یک نمایشنامه کمیدی
و انتباهی بوده که در آن مسایلی
عرف و عنعنات بیجا تقبیح میگردد.
همچنان در زردی یکی هاد رنسا-

بقیه در صفحه (۸۳)

من در رشته تیاتر در خان
از کشور تحصیل نموده ام. در سال
۱۲ بعد از ختم دوره سربازی
همکاری ام را با کابل تیاتر افراز
کردم، که کار نخست من در کابل تیاتر
دایرکت نمایشنامه ((تحدیق))
نوشته بشیر سالم بود. بعداً
در نمایشنامه های اتونومیستی، کام
به سوی نور در نمایشنامه خاسم
جان نقش هایی را به عهده

داشتم، نمایشنامه (نامه نگار شدن
وسوگند) را با حمید جلیلاشتراک
دایرکت کردم، و کار آخری من
دایرکت نمایشنامه «انگشتر الماس»
نوشته مهدی دهاکوی است که
چندی قبل نمایش آن آغاز
یافت. این یک نمایشنامه کمیدی
و انتباهی بوده که در آن مسایلی
عرف و عنعنات بیجا تقبیح میگردد.
همچنان در زردی یکی هاد رنسا-

فکرشایعه را کرده‌ام

کوکبه: سلك اولی من خدمت به انر نمیگیم رقابت های ناسالم
بیماران است کم حرف استم نزول سینما را خیره میزند



ازدواج ژینوس واقعیت دارد

نزدیکش روشن سازی شایعه
به حجله گاه رفتن ویا از خوانس
وداع گفتنش درین این داعیه
را بدید آورد تا باوی مستقیما تماس
حاصل کم

چند روز پیش پسر از تلاش
خسته گی ناپذیری باوی توفیق
صحبت دست داد به نمایندگی
از دستداران اوازش بر سرش
های را باوی مطرح ساختم که در
ذیل بیا سخ های ان یکجا
میخوانید

س: محترم شمیرالدین مسرور
علت دل سردی و دوری گزینی تا ان
از تلویزیون را در ره لوی موانع
فاسیلی بن تفاوتی منسوبان
بقیه در صفحه (۸۸)

کناره گیری اواز هنر به جاهای
خالی هنرمندان می انزاید

ژینوس هنرمند اماتوری که
چهره بشاشش برده تلویزیون
را زحمت و اواز شور انگیز و شادش
دل ها را فرحت می بخشد از
عرشه چند ماه است اهنگ جدیدی
را در راه یو یا تلویزیون ثبت و
به هوا داران هنرش پیشکش
نکرده است این امر موجب است
نشر مضمونی در اخبار هفته را فرد
اهم ساخت

کسب توضیحات پیرامون گفته
های محترم شمیرالدین مسرور
رهبر ارکستر جامی و همکار هنری

چهره‌ها و



کوکبه صرف در یک فلم نقش بازی کرده و وانانی که هنگام شوتنگ صحنه های ازین فلم حاضر بوده اند . اورا موفق میدانند . کوکبه در شفاخانه د وید منتشر خارند وی فایسیت است . مسا در شفاخانه به دیدن شرتیم رفتی از او پرسیدم :
 - چی گونه از لایه لایه دیا و درمان بیماری به سوی سینما راهش را باز کرد ای .
 - بالیخندی یا شخم داد .
 - تحقیق میکنید .
 - نیمه تحقیق و نیمه مباحثه .

کسی ازین خواهش کرد که در فلم (عبرت) نقش را که نزد یک به وظیفه ام است . بازی کنم . بد یعنی که من توسط ضد انقلاب اسپریشوم . بعد اورا که زخمیت درمان میکنم .
 - پس نقش شما . جالب است .
 - ولی این طور نبود . فقط خارند وی در صحن شفاخانه ازین تحقیق میکنم . این بود نقش من . که من سخت از آن ناراضی امستم .
 - پس حالانستینما قطع رابطه کرده ایید .
 - بقیه در صفحه (۸۲)

در فلم شمال و جنوب ۵۳۳ هنرپیشه نقش دارند

نوشتن این فلم را چهار سال ریست بدو شد . آشتند . که در آن یکبار دیگر خنک بزرگ شمال و جنوب آمریکا به شکل بسیار باشکوه به روی پرده می آید . ساختن این نوع فلمهای پر مصرف و عظیم (سوپر پرودکشن) در تاریخ سینما همیشه ندرت دارد و میشود . جندی پیش یک قسمت از فلم در تلویزیون نماش پش داده شد و پس از نظریات تماشاچیان فلم بازیکران چند صدو حوادث تازه که بیانگر جنگ شمال و جنوب بود تدفنی ترگشت .

الیزابت تایلر هنرپیشه محبوب سینمای هالیوود در همین تازگی ها بازی در فلم جدید شررا بنام شمال و جنوب به پایان رسانید . فلمبرداری این فلم عظیم آمریکایی به کارگزارانی ریچارد . ت . هافمن دو سال پیش شروع شد . که یکی از پر مصرفترین فلم هایمیا شده اند . تنها بازیگران مرکزی آن به ۳۰۰ نفر میرسد و در نقش های دیگران ۲۰۰ هنرپیشه نقش آفرینی میکنند .

گویند: من هنرپیشه بودم هستم

برسنر : حربه ای تو نیست . پاسخ : من صوری دیگر فکر میکنم . زمانی من تنها و کورکورانه . غرق کارهای خود بودم . ولسی اکنون فکر میکنم که باید خود را وقف مردم بسازم . زیرا آنها معتقدند . استند که لمسازان کارهای طاقت فرسای را متحمل میشوند . (مهیش بات) و برادرم بالایی آنچه کارند میکنند . رنج میکنند . از آنکه من وقت زیاد معتقد نیستم . من کارکردن با ((شیبومیترا)) را دوست دارم . او آنچه را که تو میخواهی انجام میدهد . خود را اینکه بالایی تو امر کند تو بالایی امر کن . به همین ترتیب (ویشوانا) را کار کردی . در حالون بد برای موحی از فعالیتها جریان دارد . بروم یوسران با یک آدم عضلاتی رفت و آمد دارد و من با استفاده از مرصت در این گیرودار ایوای چنین آغاز کردم .

برسنر : حربه ای تو نیست . پاسخ : من صوری دیگر فکر میکنم . زمانی من تنها و کورکورانه . غرق کارهای خود بودم . ولسی اکنون فکر میکنم که باید خود را وقف مردم بسازم . زیرا آنها معتقدند . استند که لمسازان کارهای طاقت فرسای را متحمل میشوند . (مهیش بات) و برادرم بالایی آنچه کارند میکنند . رنج میکنند . از آنکه من وقت زیاد معتقد نیستم . من کارکردن با ((شیبومیترا)) را دوست دارم . او آنچه را که تو میخواهی انجام میدهد . خود را اینکه بالایی تو امر کند تو بالایی امر کن . به همین ترتیب (ویشوانا) را کار کردی . در حالون بد برای موحی از فعالیتها جریان دارد . بروم یوسران با یک آدم عضلاتی رفت و آمد دارد و من با استفاده از مرصت در این گیرودار ایوای چنین آغاز کردم .

نقش‌ها

سینا وون
تختة

۱۳

۵۲

Govinda
Kimi Kathar

گووندا هنرپیشه معروف سینمای هند است. صاحب بسیار جالب او را در صفحه ۵۱ این شماره به نشر رسانید. ایم که در آن پیرامون خود و کارهای هنری اش بسته تفصیل صحبت نموده است. در قسمت از - صاحب خود گفته. من بعد از عروسی مکل شدم. در زنده کن دوبار عاشق شده ام.

گووندا
کیمی کتار



Ar, Di, Mათე

Ar, Di, Mათე

کارگردان و فیلمبردار معروف

سینمای هند از خاطرات خود قصه

کار است. را جگمار بسیار چانه
شهامت است. پرتیو راج
را شانس یاری نکرد

میکند: دلپ کمار عاشق
میزند. امیتا به بچن با
باهمت بود. مدهو بالا

مترجم: مهدی دعاگوی

در خدمت بودند که کارمند ان مواد
مورد ضرورت خود را در برابر یک
در دستخط در کتاب فروشات آنان
تا همین میکردند و سپس در اخیر ماه
وقتی معاش میگردند، به تصفیه
حساب میرود اختتام
شعبه، بیمه، یکی از فعال ترین
بخش استود پیوند که برای رفیع
تکالیف صحی هنرمندان و کارمندان
آماد، خدمت بود و هرگونه معالجه
و تدابیر را، رایگان انجام میداد.
گلوب سپورتی استود پیوند را اختیار
علاقه مند ان ورزش بود که گروهی
بقیه در صفحه (۷۰)

روزگاری (بمبئی تاکنیز) بیگانه
منبع تولید فلم هاد رهند بود که
در آن (د یونگاری) و (هما -
نسواری) در جوان تحصیل کرده
در رصد کارها قرار داشتند.
در این استود پیوند هنرمندان،
تکسیمین هارو سایر همکاران همه به
صورت یک سان استخدام شده
بودند، اداره جیان ایستود
استود پیوند، کلیه حواج و ضروریات
زیود ستان را در نظر گرفته و تدابیر
عاد لانه بمبئی گرفته بودند.
در این بیگانه استود پیوند تلمیر
داری، مغازه هارو دستگاه های



شطرنج بیاموزیم چند مشوره میتودیک

تعیه کننده: همایون محتاط



۲- بهای (پوتانسئل) های جنگی در شطرنج .

در شطرنج قبل از درگرفتن نبرد هر دو جناح متحارب ، دارای (پوتانسئل) ویا منابع ذخیره یی مساوی جنگی میباشند ۱۰۰ - نستن بها و کاربرد معقول و اقتصادی این منابع در تطبیق نقشه های تعرضی و تدافعی بازیکن ، موثر واقع شده و او را در راه نبل به برتری های کمی و کیفی و دست یازیدن به پیروزی نهایی کمک مینماید .

پوتانسئل (Potentials) ویا تشکیل منابع جنگی یکی از طرفین در بازی شطرنج عبارت از یک شاه ، یک وزیر ، دو رخ ، دو فیل و دو اسب و هشت پیاده است . در ترمینولوژی شطرنج ، رخ وزیر را به نام (مهره های سنگین) و فیل و اسب را به نام (مهره های سبک) یاد میکنند . وزیر ، قویترین مهره در شطرنج است . بهای آن در حدودی معادل با دو رخ و یا یک رخ با یکی از مهره های سبک و دو پیاده است . ولی یک رخ و دو مهره سبک ، نسبت به یک وزیر ، نیرومند تراند . رخ ، از نگاه نیرومندی ، در صف دوم قرار میگیرد . رخ ، نسبت به اسب و فیل ، پرمهاتراست . یک مهره سبک با دو پیاده در حدودی معادل با یک رخ است . البته این امر منوط به آرایش مهره ها در لحظه معین آن ها در روی بحاط است . گاه یک پیاده میتواند حتی زبان از دست دادن یک رخ را تلاشی کند .

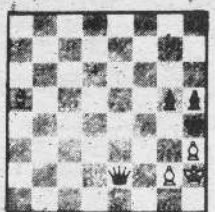
رخ ، در برابر دو مهره سبک ، ناتوانتر است . اسب و فیل دارای عین ارزش اند . یک مهره سبک (اسب یا فیل) معادل به

سه پیاده است . پیاده ، ضعیف ترین مغز در تیرو های شطرنج است . ولی نباید آن را همواره محقر و ناتوان شمرد ، زیرا بهای پیاده در انجلم بازی یعنی زمانیکه قوا ی کافی در روی بحاط جهت مات کردن یکی از جوانب موجود نباشد ، افزایش مییابد . در چنین حالت ، طرفی میتواند به پیروزی نایل آید که پیاده ، خود را تعرضی اخیر به جلو برده و بر مسند وزارت تکیه زند .

شاه ، پرمهاترین مهره در شطرنج است ، زیرا نتیجه نهایی نبرد به سرنوشت او بسته گسی دارد . تعرض مات کردن یعنی گرفتن شاه مخالف قربانی همه پوتانسئل ها در خور ارزش است . همچنان شاه ، از مهره های دیگر تفاوت دارد ، چونکه وجه تمیز آن در عدم توازن میان بها و نیرومندی آن نهفته است . در شروع بازی ، یعنی در گشایش بازی و در وسط بازی شاه ، مهره پست ناتوان و پایستی با همه امکاناته از آن دفاع شود ، ولی در انجلم بازی ، هنگامی که هراس مات شدن آن به وسیله شمار مهره های اندکی که باقی مانده اند ، نیرومندی ، نیرومندی شاه به میزان بر شگرفی افزایش مییابد یعنی بهای آن میان رخ و یک مهره سبک سمر میکند .

باید خاطر نشان ساخت که چنین ارزیابی ها و قیمت گذاری ها محصول تجارب و اندوخته های نسلهای استادان

شطرنج است که نباید به آنان به منابه قواعد مطلق که همواره و تحت همه شرایط ، قابل تطبیق اند برخورد نمود . نه تنها در بازی شطرنج ، بل در مطالعه کلیه پدیده های علمی هنری ، قوانین ، استثنای خود را دارند . به گونه مثال : اگر کسی نمایی (۱) نظراند ازید ، خواهید پنداشت که سیاه دارای برتری است و موفقیت حتماً نصیب او خواهد شد . ولی هم محاسبات چنین ساده نیست . در نمایی (۵) سفید باد استن این که او دارای برتری یوز میسونل Positionnel یا برتری وضعیتی است ، در فرسوداشتن تسلیحات خود به زمین از شتابزده گی ، کارنگرفته و عملیات خرد کننده یی میبرد ازید .



1- Fe7 حرکت تدارک میبندید 2- Fg3+ و آن مات را 1- ... Wf2 2- Fd6 ! معطل جمال ! به حرکتی گفته میشود که حرف با حفظ زمان حرکت را به طرف مقابل واگذار میشود . حالا در نمایی (۱) سیاه بوظه سوگ سوینگ (Zugzwang) در اقتاد مات سوگ سوینگ در ادبیات شطرنج به حالتی

گفته میشود که اجرای هرگونه حرکت به زبان طرفیکه آن حرکت را اجرا میکند ، تلم میشود . در ضمن جاوز پرسفید نمیتواند خانه ۲۲ را ترک گوید ، زیرا در آن حال با (Fg3+) ویا (g3++) مواجه خواهد شد ، که در آن صورت نه پیاده سیاه در (g5) میتواند حرکت کند زیرا آن گاه نیز حرکت (Fe7++) تسلیم ایامات واقع خواهد شد .

سیاه وزیر را قربانی میکند تا بتواند حداقل بعد از 3- Fxf4 gxf4 بازی را سبای کند ولی 3- g3+ ! Wxg3 4- Fxg3+ و مات .

بدین ترتیب دیدید که موقعیت ناگوار شاه سیاه ، بهای فیل را نسبت به وزیر بیشتر گردانید لذا چنین نتیجه میگیریم که بهای مهره و سوار را در شطرنج باید با در نظر داشت آرایش سایر مهره ها ، موقعیت ها و مواضع سنجش نمود و در صورتیکه در میدان نبرد توازن کیفی (یوز میسونل) برقرار باشد در آن حال است که میتوان به قیمت گذاری های که در فرسوداشتن انجام داده شد ، با جدات انکار نمود

ادامه دارد .

قدیانعلی نقاشی چراغ است من است

مباحثه از لیلی یاری



الی ۲۰۰۰ از تابلو های دارزی
امریکا - اتحاد شوروی در کشور
های مختلف فعلاً وجود دارد .
- اکنون چه تعداد تابلو های

آماده درد ستبرس دارید ؟
- فعلاً در حدود ۵۰ تابلو
روغنی خورد وکلان که برای سفر
به المان دموکراتیک آنرا تهیه نموده
ام در دسترس دام .

- راجع به سفر های هنری
تان اگر بیرس آياگاهی سفري
به خارج از کشور برای نمایش
تابلو های تان داشته اید یا خیر ؟
- نخیر تا کون به این منظر
سفر نداشته ام .

- اتحادیه هنرمندان باشما
در این زمینه یاری نرسانده ؟
- کاملاً نه، زیرا تابه حال
هیچ اثری به حیث یک هنر
مند در اتحادیه هنرمندان هو -
جود نیست و شاید هم به نظر
آنها من اصلاً هنرمند نباشم .

- به هر صورت برسیده
می توانم بیرو کدام سیک استید ؟
- من بیروسبک ماستر

عبد العزیز خان می باشم .
- بهترین و والاترین اثر
آفریده شده شما نظر خود شما
کدام اثر تان است ؟

- بهترین اثر البته به نظر
بقید صفحه (۸۱)

های باشد چه تابلو های رنگ
روغنی میتواند تا ۱۰۰ سال
کیفیت و رنگ خود را حفظ نماید
در حالیکه تابلو های رنگ آبی
به ندرت میتواند تا زمان های
دیو بدون تغییر باقی بماند
مثلاً در اثر شعاع آفتاب تابلو
های رنگ آبی تغییر مینماید .

- منبع العالم برای شما در
قسمت نقش آفرینی تان چه بوده
طبیعت انسان یاچی ؟

- زیاد خوش دام از طبیعت
بیاموزم و طبیعت را نقش کم نهرا
طبیعت خود استاد است برای
آموختن رنگ های برای منعکس
ساختن زیبایی های طبیعی باید
به عرض برسانم که من از خیال
پردازی خیلی بیزارم و از آن هیچ
خوش نمی آید آنچه را که نقش
میکم میخواهم بر مینمای و ا تعییت
استوار باشد .

- به چه تعداد از تابلو های
شما در گالری ملی کشور و همچنان
در خارج و در کدام کشورها آثار
هنری شما موجود است ؟

- در گالری ملی همین اکنون
به تعداد ۸ تابلو من موجود د
است همچنان در حدود ۱۰۰۰

- در زمان سلطنت امیر امان الله
خان در مکتب صنایع شاگرد بودم
بعد از سپری نمودن دوره تحصیل
از صف ۱۲ شعبه نقاشی همان
لیسه در سال ۱۳۱۵ شروع به کار
نمودم و از آن تاریخ به بعد تا سال
۱۳۵۰ در مکتب دارالمعلمین
هنگام و این مختلف من حیث استاد هنر
نقاشی ایفای وظیفه نمودم و سر
انجام بخدا ارسال ۱۳۵۰ تا کسون
مشغول هنر نقاشی به صورت غیر
رسمی در خانه میباشم .

- هیوه کارتان در هنر نقاشی
چگونه است ؟

- شیوه کار به شکل روغنی
است یعنی تابلو های من رسم
نموده ام اکثر از رنگ روغنی
استفاده شده است .

- تفاوت های قابل ذکر تابلو
های روغنی و رنگ آبی در چیست ؟
- مهمترین تفاوتی که بین
رنگ روغنی موجود است همانا
به کار بردن رنگ ها در تابلو

قربانعلی هنری نقاشی چیره
دست کشور ۲۶ سال قبل در -
قره بنی حصار کابل متولد گردیده
استه وی از جمله نقاشان ماهر
کشور می باشد که تابلو های
آفریده شده او هواخواهان خود را
تا خارج از مرز های کشور در طول
سال های سال داشته است .
اینک برای آشنایی هر چه بهتر
و بیشتر با این هنرمند تواننا
مباحثه بی ناری انجام داده ام
که با هم میخوانیم .

- محتر قربانعلی هنر -
برسیده می توانم تحصیلات شما
در زمینه هنر نقاشی تا چه حدود
است از کدام سال بدین سو
روی کدام هدف به این هنر
علاقتمند شده و دست به کار
شدید ؟

شهبانو تریا:

اکنون سخن میگویم

قصه های خصوصی من

مترجم: حسام الدین برومند



Jetzt spreche ich
Soraya Estandiary

پیش از ازدواج با شاه ملکه ثریا تلنگار از یاد داشت

شاه چگونه بعد از طلاق با خانم دیقش ارتباط برقرار می کند

بود. انفلسیون تقریباً سیری شده بود. این زمان مادرم در برلین مکتب میرفت و هنوز شاگرد خوردن سال لی بیشتر نبود. وی ((ایوا کارل)) نام داشت. مادرم آن زمان دختر جالب و شاشی بود. با مسو. های بور جلوه خاصی داشت. وی اصلاً در مسکو به دنیا آمده و اساساً از یک فامیل آلمانی نژاد بود. جد مادرم شغل تفنگسازی داشت که در ۱۸۶۰ به وسیله امپراتور الکسندر دوم به روسیه آورده شد و آمریکا فابریکه تفنگسازی میفرستد. پدر مادرم ((فرانسو کارل)) در شتراسبورگ آلمان غرب متولد شده بود، او که نماینده موسسه صنعتی آلمانی ((او. ا. ا.)) بود بایکی از دانشجویان گمان آلمانی بنام ((الماز لمر)) که پیشه رقاصه گسی داشت، عروسی کرد. عروسی سه فرزند بسرا پیش به دنیا آورد:

در اثنای جنگ اول جهانی، والدین بزرگم برای جارسال به سایرین تبعید شدند و در (زارانسک) سایرین برای بیش از صد فامیل آلمانی بنا هتگرین جای بود و پاش داده شده بود. پس از پیروزی انقلاب اکتوبر، والدین بزرگم با چند فامیل دیگر به آلمان غرب فرار کردند. مادرم که آن زمان سه

سال داشت، در مورد دولت جوان شوروی در یادداشتهایش چنین نوشته بود:

((وقتی از وقه و خواروبار ما که آنرا به شکال بالش ها آماده و در لاک های بزرگ مخفی ساخته بودیم، به پایان رسید، بایک گادی کوچک که به وسیله اسپ کشیده میشد، در زیر رگبار باران و سرزیر شدن سیلاب، روسیه را عبور کردیم. چندین هفته را در قلعه و استحکامات نظامی و کشتی های جنگی مخفی شدیم تا اینکه به بالتیک رسیدیم. در این میان در (برست لیتوفسک) اتحاد شوروی - آتش بس برقرار گردید. یک کمیسیون نظامی آلمانی فامیل های فراری را دستگیر کرده و یکجایی به برلین فرستاد. آنجا در برلین در محلی بنام ((موا بیت)) والدین مرا تحت بازرسی و بازرسی قرار دادند. اما به زودی رها شدند. مادری کلانم سال بعد به اثر مرضی سرطان درگذشت. پدرم کلانم به خاطر سرپرستی فرزندانم، زن دومی از برلین گرفت.

نام یکروز مادرم در شرکتی موسوم به (هانسرت) بایدیم آشنا گشت. مادرم آنوقت شانزده سال داشت. با جلد قهوه ای روشن، اندام خوشترکیب و چشمان نافذ، پدرم که در آن هنگام ۲۳ سال

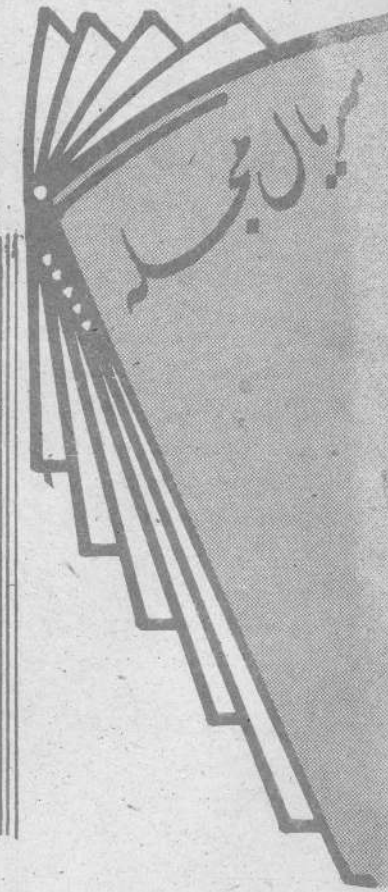
داشت جوانی قوی، هیکل چهارشانه بود. آنسود در نگاه اول عاشق هم شدند. مادرم در او آنیکه هنوز مکتبش به پایان نرسیده بود، باید در خلیل - اسفند یاری نامزد شد. پانزده ماه بعد این جفت جدید در منزل پدر کلانم، طبق احکام محمدی و - عنعنه ایرانی نکاح شده و به خانه شوهر رفت. آن دوده سال دیگر در برلین ماندند، همینکه دوره تحصیلات پدرم به پایان رسید روانه ایران گردیدند در ایران رضاشاه بهلوی افسر سواره، سلسله سلاطین قاجاری را سقوط داد و خود در ۱۳ دسمبر ۱۹۲۵ اعلام سلطنت کرد. وی به شهزاده گمان قاجاری، قناعت داده بود که با ایران فقط از طریق یک حکومت مرکزی قوی و نیرومند میتواند مدیریت شود. وی با بایستد. در ایالات گیلان و بلوچستان نیز شورشها را درهم شکستند. بختیار هان نیز کسی بسرازی برگشت والدینم علیه حکومت جدید شوریدند زیرا آنها دولت تازه به قدرت رسیده را مانع آزادی هایشان می دیدند. مگر پدرم منحیث یک فرد غیر سیاسی روانه دهکده گهواره شده و منتظر جوادت نشست. مادرم مدعی است که پیلوتان آلمان غریب بالای سرشان روزانه به پرواز آمده و اسلحه و پول به زمین فرود میبخشند. رضاشاه

میکشید شورش را به شکل خونین آن فرونشاند. برای مادرم این سالها، دوران هولناک و اندوه باری بود. هنوز مصایب جنگ روسیه را فراموش نمودن بود که اینک شاهد جنگی در زادگاه شوهرش گردید، دوری از وطن و اشتیاق رسیدن محکم به اروپا نیز تا حد ویدی فکرش را مختل ساخته بود. بالاخره رضاشاه با ارسال تلگرامی با کاکام روابط بالنسبه گرم و پیش برقرار کرد. هر باری که از - بختیارها نغری به تهران میرفت، هست های بلند دولتی برایش میدادند. مادرم درست در ششمین سالروز عروسی اش در ۲۲ جون ۱۳۲۲ امرا درزا - یشگاهی، که انگلیسها در اصفهان برای خا - نواده های خود ساخته بودند، به دنیا آورد.

مادرم در شفاخانه باد کور ((شافر)) که یگانه زن اروپایی در شفاخانه بود، دوست شد و او را در اتاق پذیرایی معاننان آورد. نام را تریا گذاشتند و آنهم به دلیل آنکه تریا از ستاره گمان درخشان آسمان است و نزد شرقی های یک مفهوم مقدس.

مادرم در روزهاییکه از شفاخانه مرخص شده بود، به پدرم گفت: بقیه در صفحه (۹۵)

مادر ملکه ثریا با چگونه مادر و ازدواج کرد



از ادبیات کهن

قصه‌های خصوصی

بقیه از صفحه (۵۱)

مختلف رایشدند. اما بدم آرام نگرفت در خزان سال ۱۹۳۷ ماد دوباره به ایران رفته و از طریق شوروی به اصفهان زادگاه بدم رسیدیم. سرکها بسیار خراب بود و سفر ما روزها به طول کشید. عاقبت مجبوسد های سبزی، و مناره‌ها در زیر شعاع آفتاب روه غروب شامگاهی بدیدار گشت. در برلین بدم زم قصه های هزارویک شب را به من مینمود. از بدین ((میدان شاه)) سخت تعجب کردم. بزرگترین ساحه شهر که با موزاییک فرش شده بود، شکوه و درخشندگی عجیبی داشت. بسر کاکام مراد - بازار رهنمایی میکرد. قالین بافان و جواهر فروشانی که بانقره کار میکردند، گم کار یافتیم. انشب من قصه های هزارویکشب را که از بدم شنیده بودم به گدی هام بازگفتم.

آوازخوانی ها و شعرخوانی ها و فان تیزی های فنی شرقی در دهنم هنوز هم منقوشاند. بعد ها قصه های ایرانی دلچسپ را زیاد میخواندم. مادر کلانم یکی از خانه های شهری را در اختیار گذاشت. برادرم نیز آنجا تولد شد. بدم نقشه یک باغ کوچک و یک ویلا را ترتیب کرد. خانه کوچک ما باد یوارهای ضخیم پرانم رویایی و دل انگیز مینمود. چونکه مرکزگرمی هنوز در اصفهان وجود نداشت، زمستان ها اتاق ها با بخاری گرم میشد. اما چه اتاق های لوکسی که در هر اتاق آب گرم جریان داشت. بعد ها بدم خانه بزرگی ساخت که تازمان برگشت ما به اروا، مورد استفاده ما قرار داشت. بدم رهبری یکی از مکاتب صنایع اصفهان را به عهده داشت. شرایط در سردر سخانه در اصفهان مطلوب نبوده، فاقد حفظ الصحة لازم - محیطی بود. اما از ریخت خوش یک مکتب برای اطفال آلمانی افتتاح شد و من دروس را تا سال ۱۹۴۱ در این مکتب که ((هلی منتل)) مدبر آن بود، فترا گرفتم. بعد هامردان آلمانی به سوی استرالیا تبعید گردید و زنان و اطفال شان دوباره به آلمان فرستاده شدند. یگانه کسی که باقی ماند فقط (هلی منتل) بود. (هلی منتل) بر علاوه دروس در فراگیری بیانو نیز مرفراوان کدک کرد. من نسبت علاقه مفرط توانسته بودم موسیقی را عمیقاً بیاموزم. در روزگاری که من منحیت شهبانو به دربار بودم (هلی منتل) مرا روزی رسماً دعوت کرد و من یاد خاطرات دوره تحصیل رازنده ساختم. هم پروگرام درسی مکاتب آلمانی را تعقیب و هم موسیقی یاد گرفته بودم و از طرفی بدم یک معلمه آلمانی استخدام نموده بود که بعد از ظهر ها به منزل ما می آمد و رشته های لازم را به من درس میداد. من معلم رازید آزار میدادم. برشاخه های بلند درخت بالا میشدم و خود را در لای برگها پنهان میکردم و بعد به اصرار زیاد وی باین می آمدم. پلان های آموزشی هم دقیق بودند. بدینگونه من از دو جهان بهره گرفته بودم. جهان شرقی و غربی تعامل من هم به زبان بدم و هم به زبان مادرم بود. یکی از عوامل مهم رشد شخصیت من طبیعت بود. هنگام تعطیلات و رخصتی های دهکده ((گهواره)) میرفتم. آنجا بسیاری از بچه های کاکام نیز زندگی میکردند که هنگام بازی مرا از یاد نمیبودند. در

خلیل، اینجا طور شاید و باید نمیتوانم طفل را با حفظ الصحة لازم مواظبت کنم. میترسم که به سان بسیاری کودکان ایرانی تکلیف جلدی و یاهم تکلیف چشم پیدا کند. باید به برلین بروم. بدم متذکر شد: متا سفانه من نمیتوانم از اینجا بروم. هرگاه تو مایل باشی، با طفلت برو، من نیز به زودی در نیالت خواهم آمد. هشت ماهه بودم که همراهی مادرم با عبور از بحیره کسبین به سوی کشتی و بعداً با استفاده قطار، روسیه را به سوی برلین ترک گفتم. شش ماه بعد از اقامت ما در آنجا نزد والدین بزرگم بدم نیز آمد.

در بهار سال ۱۹۳۲ رضاشاه یک قرار داد جدید با کمپنی نفت کش عقد کرد که بیش از ۱۶ فیصد سود خالص متوجه شاه میشد. این قرار داد موقعیت ایران را بهتر ساخت و شرکت های زیاد به خاطر استخراج نفت با ایران بروتوکول های عقد کردند. رضاشاه متذکر شد:

انکشاف سریع ایران می طلبد که من کنترل مجموع مناطق نفت خیز کشور را در دست بگیرم. لذا تصمیم اینست که زمین های متعلق به بختیارها را خرید. اری نام. یکی از کاکاهام که آن زبان وزیر جنگ بود، متذکر شد: جنابعالی، با این خواست شما بختیارها جدا مخالفند. این عمل یکوع سلب مالکیت است.

در نتیجه شاه تمام کاکاهام را به زندان افکند. مدتی بعد وزیر جنگ در زندان جان سپرد و برادر بزرگ بدم محکم به مرگ شد. متعاقب آن فرستاده های رضاشاه به حجره کاکام سر رسید و گفتند: شاه از معامله بی که با بختیارها صورت گرفته، متا سفاست، ولی چاره نیست. اوراق فروش زمین های تان آماده است. آیا حاضر به امضا کرد نشاستید؟ کاکام هوشیاری را از دست نداد. با آنکه قیمت را که اکنون دریافت میکرد به مراتب کمتر از پیشنهاد اولی بود. ولی ناگزیر امضا کرد. موازی با این جریانات، من در برلین بزرگ و وزیر گتر میشدم. به من دختر عصباتی مزاج و جنجالس می گفتند. از کودکی به حیوانات دلچسپی بیش از حد داشتم. بدر کلانم هر یکشنبه مرا در باغ وحش میرد. جاییکه خوراک شادی ها و فیل ها را برای شان میدادم.

تایستان ها قاعدتا به سوی ((باترین)) قسمتی از بحیره شرق میرفتم. عکاسان مطبوعات و نشرات به عنوان تیبیک بودنم از من عکسبرداری میکردند. من از ریاضه های محصور و کم آب خوش می آمدم، آنجا آبپازی کنم. زیرا از بحیره های بزرگ خوف داشتم.

در آغاز سال ۱۹۳۷ بدم مادرم را مخاطب ساخت: ما دیگر نمیتوانیم در برلین بمانیم. بهتر است دوباره به اصفهان برگردیم. کاکام از حق خود به نفع شاه گذشته و در میعاد حبسش تقلیل آمده بسیاری های دیگر نیز از حقوق شان گذشته بدینگونه رضاشاه گوشید قدرت نژاد ها و قبایل

* شماری مهمل گوی، پیش از ایشان (جامی) گفت که دروش خواجه خضر علیه السلام را بخوبی دیدم که آب دهان مبارک را در دهان من انداخت. ایشان گفتند فلط دیده ای خضر صی خواسته که بخد روی و پیش تو افکند. تو دهان باز داشته ای و در دهان تو افتاده.

* شماری پیش از ایشان (جامی) فرزلی بخواند و گفت میخواهم که این نزل را بدروازه شهر آریزم تا شهرت یابد. ایشان فرمودند: مردم چه دانند که آن شعر تست، مگر ترانه بیسز بملوی شعرت بیاویزند.

* روزی برف عظیم می آمد و باد سرد خفیف موجست. در چنین وقتی رشید و طوطا را ذوق صحبت ادیب صابر پیدا شد. چه پایک یگر رابطه محبت داشتند و میان ایشان مباحثی و مطالبی میبود. ادیب صابر دانشمند متبحر بوده و در فنون شعر مباحث تمام داشته بود. در زبان سلطان سحر نشوونما یافته و در اصل از بخارا است. اما در خراسان کسب کمال کرده و انوری او را در شعر می پسندید و خاقانی معتقد او بود و مخالف او رشید را منکر چون در آن برف و سرما رشید بدرخانه ادیب رسید، حلقه بردرزد. کنیزکی بیسز آمد و گفت کیست؟ گفتم رشید است و ادیب را میخواهد. گفت خواجه ام در خانه نیست. رشید این بیت بر بدیعه گفت: آنکس که برون رود درین روز فرزند تراز او کرد گر نیست ادیب شنید و سراز در پیش بالا خانه که بر پشت الا - بساخه بود، بیرون کرد و در جوازش بر بدیعه گفت: من خود پسر صرایی خوش پیدا است که در برین در کیمت

شکسته بندها

بقیه از صفحه (۲۹)

در آن صورت ما هیچگونه تد اوی کرده نمیتوانیم اما کسودی در کار ما وجود ندارد زیرا تد اوی ما به شکل عنعنوی بود و بواسطه وسایمان آلات ضرورت تد اوی ما: آیا به تربیه شاگردان ما در تد اوی شده اید تا این شیوه تد اوی حفظ شود.

ج: چون خودم این حرفه را نزد پدرم آموخته ام بنا بر سرانم نیز علاقه مند فراگیری آن اند و این حرفه به شکل فامیلی در آمده که خوشبختانه از بنظر طریق شیوه تد اوی حفظ میگردد.



متد پیوخلکواریان ترسوه کر... خوخلک چی ویش تویونگی... جنگیزبه دغه سیمه یوغل واورو او دخیل وحشت اوربریت به نتیجه کی بی د تدین او فرهننگ برتیمی ما نه له خاوروسره خاوری کر یو تو د هرات تاریخی اوید هس عایونه هم له دغو وحشیانه او انسانی غد برید ونوخچه به امان کی باتسی نه شول: له هغی جملی نه یوهم د هرات جامع مسجد دغه... د میلانانو ستراوسپیخلی عبادت... عای یو چی د جنگیزخان د کتوزوی کجستک تولی او هغه دینسی... تویونکی لیکرلخواو چاری اوسی او یوه بی رحمی وسزول شو... د مغولوله دغه وحشیانه ار انسان وژونکی یوغل نه وروسته پنهلخس کاله د هرات بنار اود... هغه تاریخی اوید هس مقدس مکانونه وزان اوویچار پاتی شول ترخو چی ملک سلطان غیاث... الدین کرت به ۷۰۲ کال هرات و نیو او د وزان ویچار بنار سه جو و لو بوخت شو... د هرات جگ مع مسجد هم دده له خوا بیرته ترمیم اوچو شو... له هغه وروسته بیاهم خو خو جمله دغه مسجد ترمیم شوی دی چی له هغی جملی نه د سلطان حسین باقرا د سلطنت به وخت کی د... امیرعلی شیرنوی لخوا ترمیم د یاد ولور دی... د هرات جامع مسجد اوس هم سه خپل نول علمت سره همتاس تیک ولاړ دی و زموږ د هرات مسلمانسو ورونو د عبادت سپیخلی عایدی.

وای چی غنغ وخت چی د هرات خلکو تسمم نیو... عبادت تعالی جو کر ی... لازمه بی وبله چی د دغه عبادت تعالی د جوړولو باره یو داسی عاید پوکی چی له هره کبله مناسب اوسم وی، توبه محمدی مقصدی د... بسونوخلور سرونه به بیلا بیل سو خلوو عایونوکی به خاوروکی خنن کر ی او وروسته له تیه مودی بی بیرته له خاورو او ایستلی ویسی لیدل چی د بسونو د ری سرونه وراسته شوی خو یواری یو سر چی د اوسنی مسجد به ناوخوا کی خنن شوی و ندی وروست شوی، خلک دی نتیجی ته ورسیدل چی د هرات به تسول بنار کی د عبادت تعالی د جوړولسو لپاره همدغه محل مناسب عاید دی... د هرات جامع مسجد... جوړولو کار د سلطان بوخت... غیاث الدین محمد بن سام د سلطنت به وروستو وختونوکی شروع شو خو خرننگه چی د مسجد د جوړولو کار لانه وترسوه شوی چی سلطان غیاث الدین مر شو، او دوی چی سلطان شهاب... الدین نومیده هم د مسجد پاتی کار کی کبله چی خوارنم شسا و ورسره مخالفت اود بنسلی د ولور سرته ونه شورسولای نوزوی بی... سلطان محمود د خپلی پاچاهس به وخت کی د مسجد پاتی برخه جوړه کره اویدی د ول بی هم د خپلی کورنۍ اوهم د هرات

د هرات د سیمو د تاریخ

اطراف بیابان ها و صحراها ، هزاران خطر کمین کرده بود . مارها ، عقرب ها ، پلنگ ها آنجا زیاد بود ، لهامن با تهور زیاد وارد آن محیط میشدم . من از کودکی عادت کرده بودم با تفنگ به داخل جنگلا ت برم . من آنجا بیشتر برای شکار غزال - میرفتم . درابتدا وقتی کودک بودم ، هنگام جان کندن یک حیوان ، پس از شکار زیاد میگريستم ، اما با گذشت زمان عادت کردم تا اینکه روز روزگاری - شکارچی شوهم ، این پگانه مرد قدرتمند گشورم بودم .

در سال ۱۹۴۴ والدینم مراد راضفهان به کتب دیگري که فرزندان تبعه خارجی انگلیسی زبان آنجا درس میخواندند شامل ساختند که توسط ((مین ری دین)) تدریس میشد .

در این اوان جنگ جهانی دوم تازه با بیان یافت و مادرم اشتیاق رفتن به اروپا را داشت . ده سال اقامت در ایران سالهای زیادی به نظرش می آمدند . گذشته از آن وی سیکوتید فرزندان را تربیه رومی بد هدفتانکه در آغاز سال ۱۹۴۷ (بدر صادرم موفق شدند که روانه سویس شوند و در سربک (سیکل) - منزلی را به کرا به بگیرند ، آنوقت زمینه راهی ساختند تا فرانسوی بیاموزم ، آنجا تا خزان ۱۹۴۸ باقیماندم و بعداً هم در انستیتوت (لیزورین اوکر) سویس به تحصیل پرداختم ، هنگام تعطیلات والدینم مرابه (وینگن) و (لوگانور) ازنا هلق دیدنی سویس بردند ، در ((گمتاد)) و سربک سورتی، توانستم مسابقات دگچسپ سکی را راه اندام و خود برنده شوم ، در سویس خوشترین دوستان زنده می ام را یافتم : ماریا انتونیا ریلوان بزرگال ، ماریا گرایسا - لیگوری از ایتالیا (اکنون مهندس در روم) ، مگرش و اندا (اکنون باشوهرش در نیویارک به سرمیبرد) این دختران هفت سالی را که من در دربار بودم ، بدون اینکه موقعیت مراد بر نظر بگیرند ، مرا توحطاب کرده و صمیمانه مکاشفه داشتند .

در سویس بعد از ظهر یکشنبه ها ، اجازه داشتیم برای رقص بوم من حجب و کمرویی در زبان مکتب را نداشتیم ، اما سرنوشت حوادث چه زود تغییر می یابد منکه بحق دختر قشنگ و خوشگلی شده بودم ، خواستگاران فراوانی داشتیم ، بعضاً ایرانی های مقیم سویس به خواستگاری من می آمدند ، اما والدینم به خاطر تحصیلات هم را جواب میگفتند که منم چنین میخواستم ، خواستگارانم از هر قمان و هر طبقه ، از فامیل های پایین گرفته تا بسران سلاطین پاچاری ، بودند .

من به ازدواج اصلاً نمی اندیشیدم ، بلکه میکوشیدم به تحصیل تاریخ هنر پرداختم و به لسان های زنده دنیا تسلط بیام ، در تابستان ۱۹۵۰ به سوی لندن رفتم تا تحصیلاتم را در رشته انگلیسی مطلقاً تکمیل کنم ، در همین زمان حوادثی در حال پستمن بود ، آوای مرزوری در گوشم زرمه میکرد که با بیست تن به سرنوشت بد هم .

من جرات گفتن آنرا به هیچکس نداشتم ، از شرط ترمیم و وحشت زیاد بعضاً خنده ام میگرفت ، اما یک احساس ناامیدی در من نیرومند تر و زلف ترمی شد ، که گویا دست سرنوشت زنده می ام را دریدم از چندی قرار خواهد داد . ادامه دارد .

از مطالب ارسال شده شما

نکته

بدره‌های محترمانه، هرگز بشرویی بچه‌هایی که سنشان کمتر از پانزده سال است سگرت نکشید، زیرا ممکن است دود سگرت شما که تنبیه‌گر افغانی دارد، با مزاج آنها سگرت خارج می‌کند سازگار نباشد.

احمد امید انتظار

سه چیز در وجود انسان به ضرورت:

- ۱- نیرنگ
 - ۲- شکر
 - ۳- شکستن پیمان
- سه چیز نتیجه سه چیز است:
- ۱- بی‌وفایی نتیجه شکایا بی‌وفایی
 - ۲- گشایش نتیجه رنج
 - ۳- آسایش نتیجه سخن

مارینا خوشه چین
از لیس‌خند پچه جوزجانی

خوش اشتها

دختری به رستوران گرانقیمتی در هالیوود رفته بود. در آن جا ناگهان متوجه شد که آلن دلون هنرپیشه معروف فرانسوی پشت میز مجاور نشسته است. دخترک مدت‌ها به او نگاه می‌کرد تا پیشخدمت برای گرفتن دستور غذا سر میزشان آمد و پرسید: «چی میل دارید؟» دخترک آهی کشید و به آلن دلون اشاره کرد و گفت: «اورا با چند دانه تخم مرغ!»

یاسمین صباح لطیفی

رازمه نقیبت

- یا کیزه باشی تا مردم از شما نگرند.
- موبد باشی تا همه شما را احترام کند.
- خندان باشی تا با رضی از دوش دیگران بردارید.
- خوش قلب باشی تا کسی را نرنجانید.
- راستگو باشی تا تمام مردم بالای شما اطمینان داشته باشند.
- مسلمه سعادت

چرا در جیبوتی زمین چاک میشود

مانند زخم بریده شده، بزرگی می‌نماید که زهر قشر نازکی از پوست به آهسته‌گی شفا یابد.

چاکه مذکور بازده سال پیش بوجود آمده است. تاریخ ۱ جنوری ۱۹۷۸ وسایل تختکی مرکز زلزله سنج شهر جیبوتی، که معمولاً هر روز ۲ تا ۱۰ تکان زلزله را ثبت می‌کرد، بیشتر از ۶۰۰ تکان زلزله را ثبت نمود. جلو چشمان فزینکه آن‌ها این مرکز که روی منطقه یاد شده باهلیکوپتر پرواز کردند، منظره بی‌مانندی، قرار داشت. بسیاری نخستین بار دانشمندان شاهد پدیده بی‌بودند که چی گونه دوخته‌بی‌بزرگ از قشر خارجی زمین از هم فاصله می‌گیرند و قشر خارجی جدیدی بوجود می‌آید. در اثر برودت‌های حرکتی زمین، تخته‌های همجوار کنار هم لغزیده و گاه گاهی شکسته‌گی‌هایی نیز به میان می‌آیند.

مگمای که به سمت بالا راه می‌یابد، هر یک از قطعات را به جهت می‌کشاند، این حرکات افقی تخته‌ها، سبب می‌گردد تا اوقیانوس‌ها سالانه چندین سانتی متر فراخی یافته و بر اعظم‌ها از هم فاصله گیرند، یکی از مراکز این تحریک، منطقه شاخ افریقا به شعاری آید، درین جا تخته‌ها پدید آمده و هلام زیادی نشا. های افریقای و همسایه یکدیگر ندهند. آنست که افریقای شرقی روه رواند، طوریکه کاره‌هایش در امتداد نورفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میان‌بری اعظم جسد ا طرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.

ترجمه: رهتاب

«در زمانه‌های کهن، روی دامنه‌های جنوبی بحیره احمر (بوتی) دختر دریا بی‌همایان گشت و در (سوگه) سرنوشت حزن‌انگیز انسان‌ها که با خاکسور خورشید و زمین بایر و بی حاصل می‌زیستند، شکوه سرداد. چنین است روایت کهن در نواحی شمال شرقی افریقا که نام کشور جیبوتی نیز از آن نشأت نموده است. اگر این خان، امروز ببارد یگر پدید آید، مجزوه بی راتاشا خواهد کرد.

در هر حال، روزنامه جیبوتی به نام لاری ویل، ضمن مقاله بی‌درمورد چاک شدن زمین در جیبوتی که از چندین سال بدینسو توجه پژوهشگران کشور های زیادی را به خود معطوف داشته است، چنین حدس زده است:

در واقعیت امر در بین نیرو رفته‌گی جویب-مرب که مانند اباندکس در کنار خلیج تاجورا قرار گرفته و بحیره ازل که ۵۰ مایتر زوفا از سطح بحیره عمیق دارد در حدود ۲۵ کیلو متر در زیر ایجا گردیده است، عرض این دوز در بعضی جاها به هشت متر می‌رسد. عمق بین دیوارهای سنگی که باز است (سنگ‌های مگمایی) بی‌انتعاب نظر می‌خورد، مگما (ماده آتشفشان از هماغ زمین) خود را به طرف بالا کشانیده و منجمد گردیده است. این منظره



محرقات این تحریک عظیم مثلث انار (قار) است. مثلث انار، از جانب خشک توسط سطح مرتفع ایتویا و تخته سومالیا و از سوی شمال توسط بحیره احمر و خلیج عدن محدود می‌گردد. یک صحرا و دشت تلم است.

در وظیفه اصلیت مثلث انار مدت زیادی، تناقض و تضاد نظر وجود داشت ولی اکنون روشن است که تخته عربی به سوی شمال شرق نزدیک شد می‌رود و تقریباً در مدت ده میلیون سال خلیج سانقی متر فراخی یافته و بر اعظم‌ها از هم فاصله گیرند، یکی از مراکز این تحریک، منطقه شاخ افریقا به شعاری آید، درین جا تخته‌ها پدید آمده و هلام زیادی نشا. های افریقای و همسایه یکدیگر ندهند. آنست که افریقای شرقی روه رواند، طوریکه کاره‌هایش در امتداد نورفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میان‌بری اعظم جسد ا طرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.

روزنامه

بقیه از صفحه (۶۷)

تان شوم خیرات تان شوم اینبار از گنایم بگذرین ، ده آیند متکوار نخواهد شد اما رئیس تهرالسود چیغ زرد ، بان گوشک بی کفایت به درد نخور ، و مامور بیچاره کندی عذر و زاری هم جایی را نمیگیرد ناچار قلم و کاغذ برداشت تا مقرب بر طرفی اش را بنویسد . ولی هنوز قلم کنونی نکرده بود که باز هم هوس زاری و التماس و سوس به اش کرد و یا خود اندیشید : بی اغریب شاه خان یک دفعه دیگه هم دل به دریا بزن و بسک زاری نگفته کو اگه خدا که دل سنگ رئیس به رحم بیاید مامور

باز هم تلیفون کرد و وقتی بلی شنید عاجزانه نالید : از برای خدا - رئیس صاحب هفت سریال دارم - اگه بر طرفم کنی بیچاره میشم بر باد میشم اما رئیس اینبار نه چیغ زد ، نه غرزدونه هم فریاد کشید بل صدای از گلوش کشید که بسه انفجاریک بسبب من ماند و بیچاره مامور که صبح جایی هم نخورد بود و از گرسنگی دلش مالش میرفت از شنیدن صدای این انفجار زانوهایش سستی کرد - دلش بیحال شد و چار بلاق نقش زمین گردید .

و اما لحظات چندی نگذشته بود که باز هم زنگ تلیفون رئیس به صدا درآمد و همزمان با این تلیفون باجه رئیس نیز بآلب و لوجو کشال به دفتر رئیس رسید و رسماً شکایت کرد که چرا سرعت معین مورتها را روان نکرده است رئیس

گوشی را برداشت پنداشت باز هم همان مامور غریب شاه خان است که عفو تقصیرات میخواهد و اینبار در حالیکه میخواست مجرم را در حضور شاکی بی آب کند حتی مهیب تر از صدای بسبب فریاد کشید : احق فصول بی همه چیز بان گوشک (اما اینبار رئیس به جای صدای جریگی مامور صدای شنید که بند دلش پاره شد بلی اینبار مامور نبود بل وزیر بود که با خشم و غضب میگفت : چه بد میکنی رئیس ، تو به توهین میکنی به یک وزیر . . .

اما رئیس نشنید که وزیر گرچه تحت زیر آغوشانش سیاهی کرد فشارش که همیشه بالا بود بالاتر رفت و بعد رتبه با تمام طول و عرض وضاحتش از جوگی پایین افتاد و نقش زمین شد .

سنجاق

بقیه از صفحه (۶۷)
تا تکبیک های محیلانه بار فیکس بود ، از همان آغاز مرز یاد تر ساند ، و اما خود را تسکونی میدادم که کم از کم من هم چند بار چیز هایی گفتم .

آقای بار فیکس گرچه صرفاً ، چهل سال عمر داشت ، ولی مو هایش کاملاً سفید شده بود که بابینی در از پیش چهره او را نمای میداد .

ارتوصیه نامه ام را خوانده پس از این که چند لحظه بادقت به سوپ خیره شد گفت : - باشد ، من فکر خواهم کرد ، اکنون جای خالی ندارم

اما برایتان احوال خواهیم داد . تا دروازه مرا همراهی کرد ، اما چون در اتاق انتظار ، د بگسر کسی باقی نمانده بود ، کسار پنجره ایستاد .

در حالی که به وعده نا - مشخص او فکر میکردم از زبانه پایان شدم ، در واقع این مساله بر ارم چند ان ارزشی نداشت . مهم این بود که ملاقات سپری شده بود ، اما کاکا هم چسی خواهد گفت ؟ حتماً باز مرا ((نازدانه)) تنهیل)) خواهد نامید ، در حالی که من هم میخواستم از آقای بار فیکس

جواب قاطع ترداشته باشم ، در این لحظه قصه پس از آلفونس آله در مورد یک جوان به کار کبرای جلب نظر یک بانک دار سنجاقی را از زمین بلند کرده بود ، در ذهنم خطسور کرد ، فکر کردم چرا من هم از این حقه ، موثر استفاده نکم .

دو هر صورت در این آزمایش چیزی را از دست نخواهم داد ، خوشبختانه در بخن پالتو خود یک سنجاق داشتم ، آنرا بیرون کردم و با دست راست محکم گرفتم به وسط حیاط کیسه رسیدم ، و تظاهر نمودم که سنجاق را از روی زمین برمیدارم . . .

از این حقه ، زیر کانه نتیجه فوری بدست آمد .

شنیدیم که کسی صدایم میزند :

- جوان !
- بفرمایید !
- آبا لطف کرده ، یک لحظه بالاتر تشریف آورده میتوانید ؟
این بار با قلب مالا مال از امید ازله ها بالا شدم ، آقای بار فیکس در آستانه دروازه - اتاق کار خود قرار داشت ، او پرسید :

- آبا شما کدام سنجاق

را از زمین بلند کردید ؟
با قاطعیت جواب دادم :
- بلی نه باید یک سنجاق هم ببهوده ، روی زمین بوفند .

آقای بار فیکس حرف را قاطع کسرگ گفت : یک عادت خوب و در - خور توصیف شمارا صد اکردم که برای تان پاسخ قاطع را بگو بسم تا دیگر این جا سرگردان نشوید .

روی من حساب نکنید - شمارا به جهت سکرتر خود استخدا ام نخواهم کرد ، زیرا به نظر من شما آینه چند ان خوین در - پشرو نندارید .

- اما چرا ؟
- زیرا همین لحظه دستم که شما آدم زهاد قرآن کارسماز کم اد عاوی نهایت سردرگم و خجالتش هستند ، با چنیوسن خصوصیات کسی در تجارت - نمیتواند به شرفت سر میباشده باشد .

بد بمنتزب در فرجام پاسا پاسخ نهایی امانتی از نزد اورقم ، و یا خود گفتم طبعاً آنرا به عین شکل به کاکا بازگو نخواهم کرد ، فکر میکنم بهتر خواهد بود ، اگر اود رمورد تصمیم نهایی آقای بار فیکس ، چیزی نداد .

کلیه جهان نما

عکسهای محافل خوشی و سرور شما را با کیفیت عالی تهیه مینمایند ، پورتیت های خوب را در همین جا عکاسی نمایید .

آدرس : شهر مزار شریف متصل شفاخانه ملکن شمال روزه شریف



فداکاری

در محلی که سخن از فداکاری در راه عشق و عاشقی بود . (برنارد - شاو) نیز حاضر بود . هر کسی به نوبه خود حکایتی گفت . مثلاً یکی گفت : مردی معشوقه خود را بی حد دوست داشت . ناگهان معشوقه او در اثر مرضی قلبی وفات یافت . عاشق مذکور به حدی ناله و فریاد کرد که در همان ساعت جان سپرد . شخصی دیگری گفت : منم حکایتی را شنیدم . ام که معشوقی وفات کرد و عاشق گفت به پاس وفاداری در روز سم به تو خواهم پیوست و چنان هم شد . یعنی در روز سم پس از ناله و فریاد زیاد جان به جان آفرین سپرد . به همین ترتیب همه می حکایتی گفتند تا نوبت به (برنارد شاو) رسید . او گفت : عاشقی بی حد معشوقه خود را دوست داشت که یک لحظه بی او به سربرد . نمیتوانست از قضا بد معشوقه روزی فوت کرد . عاشق بیچاره بی حد بی سرس باشد و بسیار ناله و فریاد کرد . بی حد وفاداری ها از خود نشان داد . سروروی خود را با ناخن کد تا که از همین رنج سرد .

مردم پرسیدند :
چند ساعت بعد از معشوقه خود مرد
برنارد شاو گفت :
هفتاد سال بعد .

فرستنده : نفیسه آرزو صدیقی

تفریق المثلها

* دل که تنگ نباشد . سروروی
تنگ نیست .
* باناه نشینی ماه شوی باقار -
باز نشینی تباہ شوی .
* هر سخن جایی و هر واسطه دار
خانه مکروبیانی دارد .
* بزد رخم جان کندن . تصاب
در رخم ریشوه تفتیش .
* کابل بی برق باشد . بی آردنی
نطیه کننده . بلقیس بسمل

رسم و رواج

بسر کوهکی نزد پدرش رفته گفت :
پد رحان . چرا هنگام نکاح
مورسود امام دست همد پیسرا
میگیرند و با هم دست میدهند .
پد راهی کشید . گفت :
پسر جان . این یک رسم و رواج
است . بوکسرها هم قبل از شروع
مسابقه با هم دست میدهند .
فرستنده : هوسی حمید



میراث

شخصی از دست خود پرسید :
- از پدرت چی میراث ماند .
دوست وی جواب میداد : هیچ
نقطه عقل او .
نفر اول می پرسد : پس او چه
کردی .

ارسالی احمد امید انتظار

گفتگو

اولی : د پشب خوابیدم
دومی : بعدش چی شد ؟
اولی : صبح بیدار شدم .



مصاحبه با چای

— ببخشید شما خود معرفتی می کنید؟

— بلی چرانی! اسم من چای است و تخلص هیل دارم.

— معذرت میخوایم، میخوایم ستم از شما درباره سکونت و آدرس تان بپرسیم.

— تشکر از پرسش تان! سکونت فعلی ام که می بینید عبارت از موتر هیل ملی بس است و درین موتر ها خدمت در یورورنفا پیشه می کنم و...

— ببخشید کپ تانه گرفته به گل آنتا ب پرست بدل شود، شما غیر از موترهای ملی بس در منی بس ها و سه صد و دو هالی ده افغانستانی جرادیده نمی شنید.

— ولا دیگه چه بگویم؟ چسبون آن در پوره از دل و جان زاننده کی میکنند به خاطر یکس تمام عایدات به جیب خودشان انداخته میشه، ازو خاطر دیگه آنها برای خوردن من بیکسار نیستند. خوب! بیشتره چه بودم؟ — میخواستی درباره سکونت تان بگویی!

— ها! راستی و سکونت اصلی ام دفاتر و ادارات دولتی میباشد و به زینت بخش میزهای پیشروی مامورین هستم، گاهگاهی برای هوا خورن به خانه های میرمن که وقتی مهمان از دروازه پیشرا بیرون گذاشت، صاحب خانه میگوید: رفتین! اگه نی چای برایتان دم میگردم و اگر مهمان

شاه باشد و دور بخورد، مسه خدمت من رو میکنم. اس دیگه کارو بام زیاد اس. مقصد خوده میرسانم.

— خواننده های گرامی! محترب چای گهتتی های زیاد دارد اما انسوس که آخرین د تایق عمرش رسیده و بیاله رایکی ازاند یوا ل های در یورور دست دارد و در حال بف کردن است.

صفحات (بومی خنده) در (مربای مرتبه) تحت نظر (ظاهر اسپرسی)

هرکس به طریقی سرمان شکند
تصاب جدا و نازاند اس شکند
تصاب اگر شکند گومند نیست
از نازان بپرسید که چرا اس شکند

ارسالی محمد اسحق از چارلز های حاجی پهنوب

نکته پرانی

- * میگویند موسیقی غذای روح - ایمان است. بس وای به حال روح ما مباد ست بخت این آشنیزهای امروزی.
- * درد نیاد ونوع مرد وجود دارد که زن هاراد رک نمی کند: مجرد ها و متاهل ها.
- * مار عینکی بدون عینک نمیتواند نیش بزند.

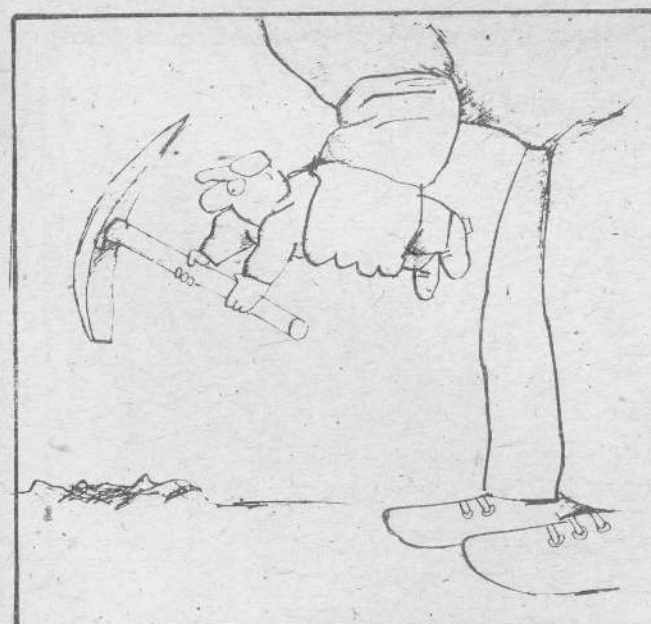
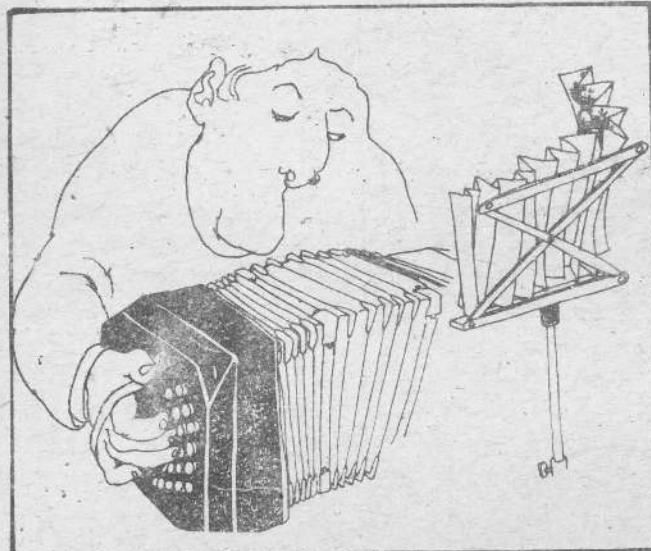
ارسالی ریتا ونوزبه خلیلی



یارب آن شوخ دلا زار شد آزارش ده
عوض شیرو شوکسرت رشی و آچارش ده
رنج بی خرچی من بیند وگرد د خوشدل
عیش او تلخ کن وضعه بسیارش ده
او خورد قورمه جلو هر شب وین نان و پیاز
بعد ازین دال خذک هفته یکبارش ده
چند روزی جو من غمزه بی آردش کن
بهریک نان د و صد گردش بازارش ده
تا بداند که مرا عمر چسان میگذرد
قروض از سر بیران دیده بیدارش ده

سید عبد العلی رحمانی

کارتون



حاضر جوابی ها

حاضر جوابی ریچارد برتون در هالیوود زمانه همه است. روزی که او نمايشنامه (ریچارد سوم) اثر شکسپیر را روی سن بسازی میکند، در موقع ادای این جمله معروف (من کشورم را با بسک اسپر عوض میکنم) یکی از تماشاگران چنان گفت: آیا بایک خر حاضر نیستی معامله کنی؟

برتون بدون اینکه خون سردی خود را از دست بدهد، ناگهانی گفت: چرا؟ لطفاً روی من تشریف بیاورید.

فرستند و همیشه رها

(۲)

یک روز داغ و آفتابی یکی از بچه های مجل از پیورمدی داد نایی میبرد. بابا جان از جهنم چه خبر است؟ پیورمد با حاضر جوابی و خوشنودی میگوید: هیچ بسم پدرت را آتش زدند، وملايك بد نیال مادرت رفتند که من از جهنم خارج شدم.

کمک

بسرک به مادرش میگفت: مادر در ده افغانی به من بد میخواستم به یک پیورمد بد بخت بد هم. پیورمدان مادر: خیلی خوب که به فکر بیچاره ها هستی، این پیورمد چی کاره است؟ آن مرد تکت فروش سینماست.

ارسالی احسان الله صادق

سایه های طلا

۱. ما مورد ملامتی قرار میدهید که با کلمات بازی میکنم، و اما من شمارا میبینم که با انسانها بازی میکنید.

۲. کلاب ریشه خود را بو کرد و گفت:

— ای بد بوی بی حاصل. برای بعضی ها به خاطر می معاش میدهند که بیدار باشند در حالی که آنان اصلاً نمی توانند خوب بخوابند.

۳. مصیبت لکچر دهنده حرفی در این است که باید در مورد مطالبی که چیزی از آن هانمیدانند صحبت کنند.

۴. غلطی هر قدر بزرگتر باشد، با همان قدر با جدیست، از آن دفاع میکنند.

۵. آرزوی داشتن پسر، دختران زیادی را به دنیا آورده است.

۶. بسیاری ها صاحب طفل میشوند، بدون این که هنوز طفل بودن خودشان پایان یافته باشد.

XXX

مترجم حمید خراسانی

نوشتۀ محمد اسمعیل شمس‌غزنوی

زور بالای زور

تصیرات می‌خواهم. جناب رئیس به خدا از یادم رفت عفو کنید، اما رئیس خشمناک غرزد چتیانه بس کو احق گوش کوچمه میثم ماموزار زد امرکین ورئیس بازهم غریبند: ده ظرف پنج دقیقه مکتوب برطرفیته نسبت بی کفایتی در امور نوشته میس ویرامعاً میآری - - - - - فامید یچه گفتم، ویش از اینکه مامور جوابی بدهد باچنان شدف گوش رابه تیلفون زد که مامور بیچاره جتکه خورد ولوزید. بیچاره مامور برسروروی خود میزد وحیران بود که چه کند باخود می اندیشید اگه برطرف شوم بریاد میشم بیچاره میشم، اولادایم گشنه می مانن، وضمن این اندیشیدن ناگهانفکری به سرنزد گوش رابردانست به رئیس تیلفون کرد وقتی صد ای رئیس راشنید باهردم شهیدی - تمام زار زد: رئیس صاحب قربان

بقیه در صفحه (۶۳)

نمی گفتند. خوب ماموزور رئیس رابه حال خود میگذارم می بردا - زم به شرح واقعه بییکه سرحد رئیس وماموزابه شفاخانه کنانند: درست سرساعت یازده بجعه همان روز بود که تیلفون شعبه زنگ زد وهمان مامور پایین رتبه گوش رابردانست وگفت بلس صاحب امرکین، صدای غسور و ورنگه بی درگوش مامور شنیدن انداخت: بلی صاحب سزته بخوره بی کفایت به درد نخور مه دیوزنگشته بودمت که هشت بجه امروز ده موتره به خانه باجم روان کوکه ازگارت سه به مکوربان کوچ کشی میکنند، وتوی کفایت تاحالی روان نکدی، مامسور بیچاره از شنیدن این حرفهسا چرقم به پیشانی اشزد ویاخود هفت: ای تن قافل بریاد شدی، و آنگاه درحالیکه نفسک میزد عاجزانه درگوشی تیلفون نالید: عفو

خورشیر استی رئیس اگه خدا نخواسته چیزی شوی بستم ریاست بی رئیس میشه. رئیس که از این ابراز تسلی مامور موهاش سیخ میشد ملتعب وسرا - سیمه میفت: نی نی مامور صاحب ای چاره نزن خدا هرد وچاره صحت بته که به خیر سرکاروزند می خود برم، اما بآنکه این دو - فرودست وفرادست در میان - تعجب که حتی خودشان رافسرا گرفته بود صمیمانه از حال یکدیگر جویامیشدند ازگفتن اصل مطلب که چرا بیمارشدند خود داری می کردند ولی ضمن این خود داری هر کدام در حصه خود میدانستند که از دست توست ای مامور ((آسان جل)) لافری که به به ای حال وروز اقتیدیم ویا اینکه از دست توست ای رئیس هشت تن مانند که به مرض شدیم... اما اندازه نگهیداشند وجیزی

یک روز رئیس ویک مامور یک ریاست در یک شفاخانه در یک اتاقی زیر نظر یک دکتر بستری شدند و امسالموضوعیکه این یک یک هارا به دو مبدل ساخت. - همانا نظر دکتر معالج بود که یکی را مضم به بالا رفتن فشار کرد و دیگری را که همان مامور پایین رتبه باشد به پایین رفتن فشار محکوم ساخت. این دو مریض بنا بر مثلیکه میگویند در زندان حسی مثل یکدیگر بودند و دست میبوند به زودی درسی تسلی و دل داری یکدیگر میگردد و با صمیمیت دستا دست جان جانی از حال یکدیگر می پرسیدند که: مامور صاحب الهی به خیر جور شوی تره چی کند که دفعتاً ناجور شدی توخونه فشارت بالا بود و نه زیاد از اندازه چاق بودی... و مامور هم ناله کان زار میزد: رئیس صاحب - نصیب دشمنان تره چی که



روز صبح نزد این آدم هولناک حاضر شدم. دفترش در یک تعمیر کوچک در آخرین حیاط بزرگ قرار داشت. در دهلیز با پنج و شش نفر روبه رو شدم. آقای بارفیکس به هر یک از مراجعین دوسه دقیقه وقت میداد، بجز برای اشخاص محترم تر که باید بیشتر انتظار میکشیدند. اتاق انتظار جداگانه‌هایی که زیاد بزرگ هم بود، وجود داشت. قضایای ساختن و خستنه ساختن قبلی فراموشان یکس از بقیه در صفحه (۶۳)

آقای بارفیکس در پاریس به حیث یکی از هوشیار ترین تاجران شهرت داشت. او بسیار چشور بود، با سرعت حساب میکرد و مردم را خوب میشناخت. کاکام بوژیرن که در فکر یک آینده خوب برای من بود، روزی برایم گفت: - - - - - حتماً باید به حیث مکتور آقای بارفیکس شامل کارشوی در حالی که توصیه نامسه کاکام را باخود داشتیم. - - - - -

مترجم: حمید خراسانی

کتاب

طنزی از فرانسسه

خپل فال وگورئ!

(شنبه)

تپه رتبه مامورته توصیه کيزي چي په دغه ورځ د خپل آرمڅي ته ورته شسې ، ځکه چي آرمڅي د جمعي ورځ په کورکي تيره کړي وي او د خپلي بنسې له بيځايه ناند ريو او نرمايشونوڅخه بي اعصاب نورمال نه وي .

په دغه ورځ به ناڅاپي خوښي درته پيداشي ، امکان لري چي د ا خونسي به د ناوايي په دکان کي د بي نوميته ډوډي ترلاسه کولوي .

خوښي نجوني دي هونسياري وي ، ځکه چي مجرد مامورين به دغه ورځ خړلې زيري او توکري دريشي د فترنوته څي .

نارينه دي د کورله جارو کولوڅخه ډډه وکړي ، که نو د اوني ترپايه به بي جارويه لاس کي وي .

(پکشنبه)

که په کميسيون پوري دي د کار د خلاصيد وکړم اميد ترلي وي له هغه څخه لاس ومنيځه . ځکه چي له تاڅخه د تيلفون او پرزيدي سپارښت مستحقين ډيري .

رسمي کارکوونکي به رسمي وخت کي د ليلامي شيانود اخستلوپه چانس ليري .

د آيس کريم شتلوبه وخت کي زبه ډيره مه راباسه ، هسي نه چسي د آيس کريم په ځاي دي مچان ترستوني شونه شي .

د دي له پاره چي بطلون د سروسيه گڼه گڼه کي درځني ونه لويزي ، نوکمريند له ياده مه باسه .

(دوشنبه)

که چيرته دي واوريدل چي يودانه باد رنگه به شيبته افغاني دي نو مه حيرانيزه ، ځکه چي يودانه هگړه له ديرشوکه نه ده .

زړه دي غواړي چي رشتيا ووايي ، خود رواغ دا اجازه نه درکوي چي زبه دي په رشتيا وچليزي .

د مکرويانو هلکان چي د سروپستان بي په خټ کي د ازيکي جارويه خير بپروي يادي وينستان لنډکړي او يادي د حشراتو ضد داروواخلي ځکه چي اوس په مکرويانو کي تودي اوبه نه شته .

هر وخت توره دريشي مه اغونده ، ځکه چي خاوري او ډوري به درځني زړنده گڼي جوړ کړي .

(سه شنبه)

که د زړه تکليف لري او يادي اعصاب کمزوري وي ، نوکچالان مه بيه کوه ، ځکه چي د بي بي او ريد لوسره سکه ونه کړي .

په داسي جيب کي پيسې مه زده چي پوستکي ته دي نيز دي وي . ځکه چي جيب وهونکي دي په پاکی باندي ورسره غوڅ او زوړ نه کسري .

زړ تر زړه په کورکي بولورپاشي وکړه . که نو خسک به دي پوستکس وپاسي .

سرله اوسه د زړي لپاره د سکرو او ډيزلوبه له کي شه .

(چهارشنبه)

څوک چي غاښونه نه لري ، د هغو لپاره به غذا پيټه او حلوا ده . هغه هم د زيارتونو ترڅ .

د عاشقانو لپاره د زيارتونو ترڅ د ملاقات او خيرات به چانس موجود دي .

د سلاسي خوښي په ورته پيداشي ، امکان لري چي دا خوښي به په بناړي سروسي کي د تش څوکي ترلاسه کول وي .

د اختراو وډونو په ورځ دي هلکان کوښښ وکړي چي په کومه نجلسره

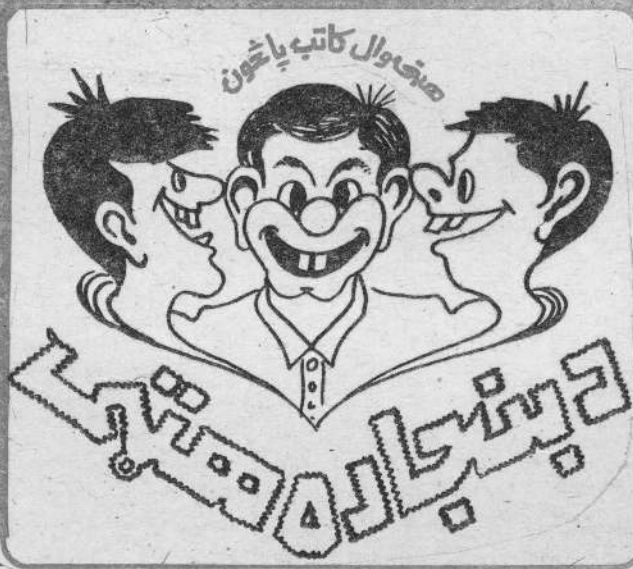
د تظيفا درياست ډېډيوم د مچانو پيښا

رارسيدو په درشل کي د دغه لهاي مچانوبه لاندې شرحه يسو پيښام صادرکړي دي .

د بناړ د تظيفا تود رياست قدر منو غږ و اوزموز غمخوړو يارانو !

ستا پسي له هغې باملرني څخه چي زمونږ د ژوندي بائي کيد واود نسل د ډيپوالي په خاطر موجوده ده ، د مچانو د تولني غږ يد بناړ د کوڅو د ټولومچانوبه نماينده گي د زړه له کومې مننه څرگند وي ، مونږ به خبروچي په دي راوروستسه وختونو کي د تيلود نشتوالي په نوم ستونزه تريوځايه ليري شوي ده ، خود اچي ستاسي د پاکولو برسول

د بناړ د کتافوله مند وقونو څخه د کتافو د ارا ليقا څېر راگوي چي دروان کال اوږي د



مين نه شي ، که نووروسته به د مچ غوندي لاسونه مروي .

(پنجشنبه)

هغه څوک چي په بي لاس ډوډي خوړي ، نوکيڼ لاس دي د کاسي له پاسه ښوړي ، که نومچان به ورځني په کاسه کي ولويزي .

که پلورونکي (هتيوال) دي پلارهم وي ، چي په قسمونو ونه لويزي .

بخت دي بيداردي ، ځکه چي ځوان بي به ميلنه درکړه راشي .

د واکوه چي د بريښنا د برح مامور د رياندي مهربانه شي ، ځکه چي بيگانه ته په تلويزيون کي هندي فلم دي .

(جمعه)

که په کورکي دي زړه به تنکيزي نود سباورن به سجله کي د بېچاره له هغه څخه سود اړنيسه .

هغه څه چي له تانه ورک دي بيدابه بي کړي ، خويه دي شرط چي د کهنه فروشي څخه ورته ونيسي .

د مالوميزي چي ترکاري ډيره خوړي ، خودي ته دي پام اوسه چي آيب درته په کيڼ کي ناست دي .

که د خپلو دوستانو کره ميله شوي نو ډوډي بي ټوله خوړه ، خو د دنيا په هغه اوډغه سرخېروباندي د جاما غزه مه خوړه .

دري گونی اتحاد

خه موده بخوازموز به کوچه کن
 د پاکتر کتنه پراستل شوانه
 لوحه بی و لیکل چی: ((د ماشومانو
 د ناروغیو معالج)) . پاکتر به دغه
 کتنه کی یوتن د یانسان او
 بیچگاری و هلولیاره هم شریک کړي
 و ه خوره خو تیر میاشتوکی هیڅ
 ناروغ بیدانه شو چی د پاکتر کتنه
 ته دي ورشی اوبدي حساب د
 د کان کرایه هم ورباندې تاوان وه
 مگر هغه بله ورځ چی د کتنه
 ترڅه تیریدم او هسی می ورته بام
 شو چی دننه کتنه له خلکو ډک
 و ارحتی یوشمیر باندې د پلویو به
 لاره کی خپل نوبت ته سترگس به
 لاره وو . کله چی
 خوقده ه هاخوا ورځنی تیر شو که
 کیل می چی د پاکتر د کارو چی د
 آیس کریم دکان خلاص کړي دي
 او کله مې د پاکتر د کتنه په
 خپو ورباندې گڼه گوڼه وه . مالا به
 دي خبره جرت واهه چی ناخپه
 می پنځه شپږ گاهه ورباندې د پو
 د رملتون به لوحه سترگی ولگیدي .
 که کورن چی د همدغه پاکتر بخوا
 نی کېدو پر اوبانسان والا د میز تر
 شا په یولاس خلکوته دارو ورکوي
 اوبه بل لاس ورځنی پیس را شمیري
 په د رملتون کی گڼه گوڼه هم له
 کتنه او آیس کریم فروش څخه
 که نه وه .
 د دغو دریو صحنو په لیدلو
 سره راته ثابت شوه چی د آیس
 کریم به د کان کی ناروغان تولید
 یزي او پاکتر بیاله د غو تولید
 شویو ناروغانو څخه نیس او در
 ملتون والا د پاکتر له غنی نسخی
 څخه د پیسو بند لونه تولید وي
 له هغی ورځی چی دغه
 دری گونی اتحاد منع ته رافلس
 دي نو د کوخی د اوسیدونکو یو
 نه د دوه شوي .



لاتراوسه به دغه نوم مو تونه زمونږ
 دغذایی زیرمود جوراوتالا کولو
 لپاره نه دي رايستلی . به تاسی
 باندې نور هم زمونږ اعتماد له خوا
 څخه خو خو محله زیات شوي دي .
 همدغه راز دوي د دغه بیغام
 په لړ کی د مگرو بونود لیز د ولوسه
 برخه کی له بلان څخه د زیات کار
 زمه کړي ده او پاپی څرگند
 کړي دي چی د شرایطو د مساعد
 والی به صورت کی به د تنظیفاتوله
 سند و قونو څخه د د اوطلبانو لسی
 د خلکو کورونو ته هم راستوي . خو د
 کورونو په بخله حیوکی خپل تاریخ
 رسالت ترسره کړي .



یعنی کسان د بیچگاری په مقابل کی یا حساسیت لري او یا هم
 د دې له پاره چی د وینوله بانک سره د وینود مرستی به
 وخت کی دغو کسانو خپله ونډه ترسره کړي وي . نو د وینی بانک
 ته مشوره ورکول کيږي چی د دې کار له پاره څسک تریبه کړي . خو
 د دغو تعلیمی اوتریبه شویو څسکو په وسیله د دې کار د آسانید
 په بجای له وینه ورکونکی څخه وینه واخلي .

نوم اومقام ترلاسه کوي . پروانه
 لري چی سر پوه هر نوم مشهور شی
 لکه هدف له نوم ایستلو څخه دي .
 په دي باب د دې ژبی یو متل
 دي چی : ((د رجري بنشین
 نام بکش)) .
 همد اطنز لیکونکی دي چی بی نومه
 بی نښانه خلک د نوم اوبنسان
 خاوندان کوي . او همد اطنز او
 انتقاد دي چی ناپیژندل شوي
 خپری د امرنو په مقابل کسی د
 پیژندل کوي او اعتبار ور گزوي . که
 چیرته له ماسره د خپلی موسسی
 په خریداری کی د طنز لیکونکی سو
 د انتقاد نوم مرسته نه واي نسو د
 ریاست خوکی به می په خوب کسی
 هم نه واي لیدلسی .

د طنز لیکونکوله برکته

تول پیشرفت او ترقی د طنز لیکونکو
 د انتقاد و نوم حصول بولی .
 نوموړي به دي نظر دي چی
 هرڅومره د طنز لیکونکوله خواځوک
 انتقاد شی ، هماغومره به تولنه کی
 شمسو هتر بران چی بخواد گو
 لموتشولواو جیب ډکولود ریاست
 د خدمتاتو مد یوز او اوس د دغه
 ریاست برحال رئیس دي . خپل

بقیه از صفحه (۵۵)

در آن معروف بازی (بدمنتن) و گزوه می به بازی تینیس میر- داختند و به یک سخن، که ماحولی بود آنگاه از صدق و صفا و صمیمیت و یک رنگی، همه یکسان بودند. تبعیض خورد و بزرگ، امرویان، کارگردانان و فرامادان وجود نداشت آن روز راه خاطر دارم که (اشوک کمار) آمرلابراتوار بود و حرفی از تمثیل و هنر نمایشی نمیدانست. آنروز راهم فراموش نکرده ام که (دلپ کمار) در قلم (جوانان) مقابل (مردولا) ظاهر شد و بسیاری از مردم گفتند این جوان در دایره، فلم هادیس باقی نخواهد ماند، در حالیکه هیرویین فلم (مردولا) بسیار شهرت گرفت.

زمانی راهم به خاطر دارم که برای اولین بار موقع یافتم، آزادانه و با استقلال فکری از یک فلم (ادویکاراتی) فلمبرداری نمایم برای این پیش از آن، همه امور تخنیکي فلما- به ویژه فلمبرداری به دست خارجی ها بود. زمانی میسر شد که کار فلمبرداری (مغل اعظم) به دست من گذاشته شد. در این فلم (چند روهن) در نقش شهنشا، اکبر- (سپه) در نقش شهزاده سلیم و (نرگس) در نقش انارکلی تعیین شده بودند. کار فلم آغاز شد و هنوز هشت رسل فلم تکمیل نشده بود که (چندر- موهن) ناگهانی در گذشت و کارگردان مجبور شد که در کاست فلم تجدید نظر نماید که این امر مدتها به دراز کشید.

(آر-دی-مات) کارگردان و فلمبردان نامدار سینمای هند که ذهن پرتوان او چون منبع نور بر درخشش و خاموشی نداشت نیست میا فریاد:

در سال ۱۹۲۴ وقتی کالج دهلی را تمام کردم برای فراگیری بیشتر معانمان شدم. در آن زمان تصویر بر این بود که وقتی میتوانم به موفقیت نایل ام که لسان آلمانی را خوب بلد باشم که این امکانات برام میسر نبود. از آن جا به نیویارک رفتم و به زود ترین فرصت کارهای علمی را در دستوری معروف (فوکس قرن ۲۰) آغاز کردم و در هملوی اساسات فلمبرداری به تجربه اندویدی در-

بخش لابراتوار نیز برن ا ختم مدت دو نیم سال این فراگیری به طول انجامید و بعد به وطن برگشتم و در دستوری بمبئی تاکیز شامل کار شدم. چون (اشوک کمار) در بخش لابراتوار تحصیل و تجربه بزرگ نداشت لذا جاییش را برای من واگذار نمود و خود وارد عرصه سینما و تمثیل شد.

در سال ۱۹۴۱ نخستین فلم (اشوک کمار) یوگاراتی را بنام (انجان) فلمبرداری نمودم. مدتی کار من استقبال میشد، تا آنکه (همانسواری) چشم از جهان بست و استقلال کار استودیوی (بیبی تاکیز) به پایان رسید.

در این جای برامون چند بازیگر مشهور سینمای هند، صحبت های بی شایه دارم:



حایل بود، شکل یک جهنم راه خود گرفته بود. از این جهت تا پایان عمر، زنده بقی رادر حال مجرد، با مادرش سیری کرد. بزرگترین رنج او، بیماری قلبیش بود و بزرگترین وسیله خوشبها پیش بد برای از بهمانان در وستان دربارتی ها بود. او بول زیاد به دست آورد و همه را خن کرد و در پایان عمر زنده گسی



... این چه حال است اگر به صحت او آسیب برسد؟ ولی پیش از آن که کارگردان - پاسخ بدهد، برتهوی راج غنید: (تو به تماشای شونتگ فلم آمدی یا به منظور مداخله در کار دیگران؟) ماد راج کپور، سراز نشیدن صدای شوهر، دوباره به چوکسی نشست و دیگر صدای از او بلند

کار یافت و به زود ترین فرصت آوازه قائم کرد و به سکوی بلند شهرت و موفقیت زانو زد و عزیز یزد هر دل شد. وقتی ما برای تهیه فلم (مغل اعظم) به راجستان رفتیم، در ایستگاه ترن، هزاران هزاران هوا خواه او در ایستگاه گرد آمدند بودند تا او را از نزد یک ببینند. تلاش های مخفی کردن دلپ کمار از انتظار، چندان مؤثر نشد و پیوسته فریاد میزدند: تا زمانسی او را نبینیم، برنمیگردیم. چاره نبود جز این که دلپ صاحب ظاهر شود. این منظره در طول عمر بی سابقه است. برای اینکه در حدود بیست هزار بیست زن و مرد کودک بیمار را که آرزوی دیدن او را داشتند، روی چهارپای ها آورده بودند. منظره یک بیوزن بیمار خلی جا -

بول قابل توجه برای بیمارانی که به دیدن او آمده بودند. در لپ کمار در هملوی استعداد بی نظیری که دارد، هنرمند وسیع الصدر و وسیع النظر بود. انسان بی نهایت پاک و شریف و با معاشرت است. او در نقش خود بسیار عمیق فکبر میکند و در کوچکترین رمزی از رموز هنری نقش، تا مل و مذاق فراوان به خرج میدهد. در یک صحنه فلم مغل اعظم، پس از دستگیری انارکلی شهزاده سلم (دلپ کمار) به ناراحتی تمام نزد مادرش میشتابند و درخواست رهایی او را مینمایند. در این صحنه، (دلپ کمار) بعد از یکبار و آراسته گن لباس در گردان استودیو به دیدن آغاز میکند، آن وقت، با وضع آشفته و نفس سوخته وارد صحنه میشوند و صحنه به قدری موافق به خواست کارگردان واقع میشود که کارگردان بیدرنگ برای کف میزند و این کف زدن به خاطر این بود که کارگردان ننگته بود که او چی کند. این خود او بود که صحنه را ساخت و پرداخت.

بسیاری را عقیده بر این است که دلپ کمار در کار کارگردان انسان مداخله میکند. ولی از آنجاییکه من او را نیکو بینم، عمل دلپ مداخله، نه بل که منتهای علاقه مندی او را به حرفه و هنرش نشان میدهد چه او در هر رشته بی ارزشته های سینما توگراتی، به حیث یک شاگرد پژوهشگر و کجکا و جستجوگر به کوشش های دقیق پرداخته و سرشته بی به دست آورده است.

من بدون اغماض و اغراض، این موضوع را آشکار میسازم کسسه دلپ کمار فلم معروف (اشوک-جننا) را خودش کارگردانی نموده ولی بنا بر اعتقاد و اخلاصی که به (نتین بوس) داشت، روی رکلام ها و تبلیغ فلم، نام او را ثبت کرد. مترجم، این موضوع را تایید میکند برای این که وقتی پای مصاحبه با دلپ کمار نشستم، برادرش (حسن خان) و خواهرش (یاسین) از این موضوع خلاصی به گفتند، ولی شخص دلپ کمار در حالیکه حقیقت بقیه در صفحه (۸۹)

برای کارگردانان

موتی لال:

این هنرمند جوانمرد از وستان نزد یک من بود و کارگردانی راهم شوره او آغاز کردم. نخستین فلمی را که کارگردانی و فلمبرداری کردم (گجری) نام داشت که در آن (نویا) و (موتی لال) همبازی بودند. (موتی لال) انسان ظریف طبع بود و با همه همکاران باگذاده روی و صمیمیت برخورد میکرد. او انسان صاحب دست و دل باز بود و در موضوعات بسیار پیشی یاری افتاده هزاران کلد را خرچ میکرد. زنده گسی زناشویی او به علت تضاد های فکری و روانی که فیما بین او و همسرش

او، دچار حسرت و پشیمانی و افلاس و در به در می گردید به طوری که حتی فلم آخرینش نیمه ماند و او چشم از جهان بست. فلم نیمه مکل او به دریافت مد الهای طلایی نایل آمد که متأسفانه این افتخار راه چشم ندید.

برتهوی راج بد راج کپور (برتهوی) یکی از بزرگان سینمای آن روز بود که در فلم (مغل اعظم) او را از نزد یک دیدم و طوریکه لازم بود او را شناختم. این هنرمند خیلی به حرفه اش علاقه داشت. در قلم (مغل اعظم) به اقتضای صحنه، فلم قرار بسود شد و فریاد بر آورد:

در یک صحنه دیگر فلم (مغل اعظم) در شینر محمل، هدایت چنان بود که برتهوی راج به حیث یک باد شاه از حرکات ناهنجار (انارکلی) باید آن قدر برافروخته شود که در چشمانش بر خشی بدید آید. او به خاطر کاربرد این هدایت چندین بار تنفس خود را عدد بند میکرد. کارگردان استعمال یک نوع ادویه را پیشنهاد نمود، ولی او توسط قید نمودن تنفس خود، سرانجام صحنه را مطابق خواست کارگردان انجام داد. در جریان فلمبرداری همین صحنه همسرش حرکات او را تعقیب میکرد تا آن که کم حوصله شد و فریاد بر آورد:

عشق و رزی کارسان نیست این جاست که صحنه خیلی حقیقی جلوه میکند. (مد هویالا) ستاره بی بود خوش ریخت و صاحب اندام متنا - سب و زیبای در خورتوجه بود. آن روزها موضوع عاشقی او دلپ کمار به چند مورد خاص دیگر بسا افسانه روز بود، ولی به علت غیر صورت بدین ترید او به عنوان یک ستاره افول ناید سو موقعیت خود را در سینمای هند قائم میکرد. پیروان دلپ کمار: فلم اول این هنرمند (جوار- بهاتا) نام داشت و تا آنکه ل فلم (ملن) در زمین تاکیز معروف کار بود. بعد استقلال

آشنایی با ستارهگان ورزشی جهان

قهرمان پرتاب گلوله

موترسیکل رانی میناید ۱۰۰ در مسابقه بین المللی (مینی موتسر سیکل) به حجم ۵۰ سانتی متر مکعب (سی سی) کوچکترین اشتراک کننده بود. این مسابقه در اطراف شهر بود ایست صورت گرفت.

اولف تیرین از چهره های موفق ورزش پرتاب گلوله از آلمان دموکراتیک است او در سال ۱۹۸۹ به موفقیت های چشمگیری در ورزش پرتاب گلوله دست یافته و به مقام قهرمانی نایل گردید.

هندبال آبی

تیم ملی هندبال اتحاد شوروی در مسابقات اروپای بر قهرمانان یوگوسلاویا و آلمان قدرال مسبق است. در این ارتباط ترینر تیم در محابه خود گفت: هندبال آبی مراحل رشد و تکمیل خوشتر میباید. به نظر من در این نوع بازی رول گولکیر مهتر میباشد. گولکیران سرزوب است مسابقه را تعیین میکنند. ضمنا تغییرات در قوانین و مقررات این نوع بازی به میان آمده است. حالا بازی گان صرف ۲۵ ثانیه توپ رانزد خود نگاه میدارند و متخلفین مدت ۴۵ ثانیه اخراج میگردد این گونه نوآوری مجربان مسابقه را فعالتر و پنامیک گردانید است.

اولف که ۲۷ بهار زنده گسی را سپری نموده و در شهر زیبای برلین زنده گسی میکند ۱۹۵۰ (یک متر و نود و پنج سانتی) قد دارد و وزنش به ۱۲۰ کیلوگرم میرسد وی در رشته اکتساب تحصیل میکند چنانچه در سال ۱۹۸۲ او با پرتاب گلوله به فاصله ۲۲٫۶۲ متر و یار دیگر در سال ۱۹۸۹ با پرتاب گلوله به فاصله ۲۳ متر توانست رکورد جهان نی را قام سازد.

اولف تیرین نخستین ورزشکار جمهوری آلمان دموکراتیک بود که در بازی های جهانی سولمدال طلا را کسب نمود. او در این مسابقات به شکل غیر منتظره و خیلی دراماتیک توانست در فاینل به مقام قهرمانی دست یابد.

اولف تیرین از دوچ نمود. پدر یک بسرمیاشد و در یکی از محابه هایش میگوید: من همیشه کوشش نموده ام تا در همین رشته ورزش به کام اداه دهم. علاقه زیادی دارم که از تجارب سایر ورزشکاران این رشته نیز چیزهایی بیاموزم تا این تجارت بون را در اجرای مسابقات به کار گیرم.

یونیورسایوف ترینر تیم ملی واتر پولو اتحاد شوروی میگوید: ورزش واتر پولو یکی از بازی های سریع و پنامیک است و در آینده د لجسب تر خواهد گردید زیرا با زنگان از نقطه نظر تخنیکس مراحل رشد بعدی خوش را به صورت انفرادی و کلکتیوی میباید.

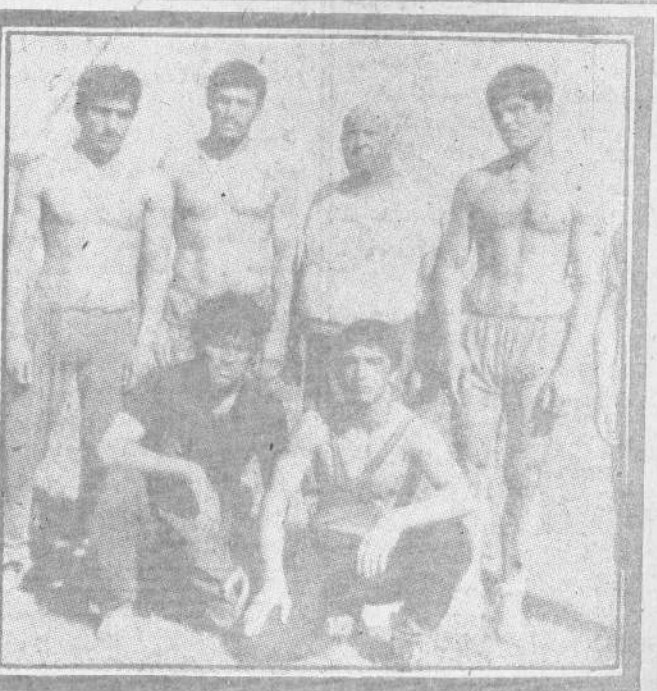
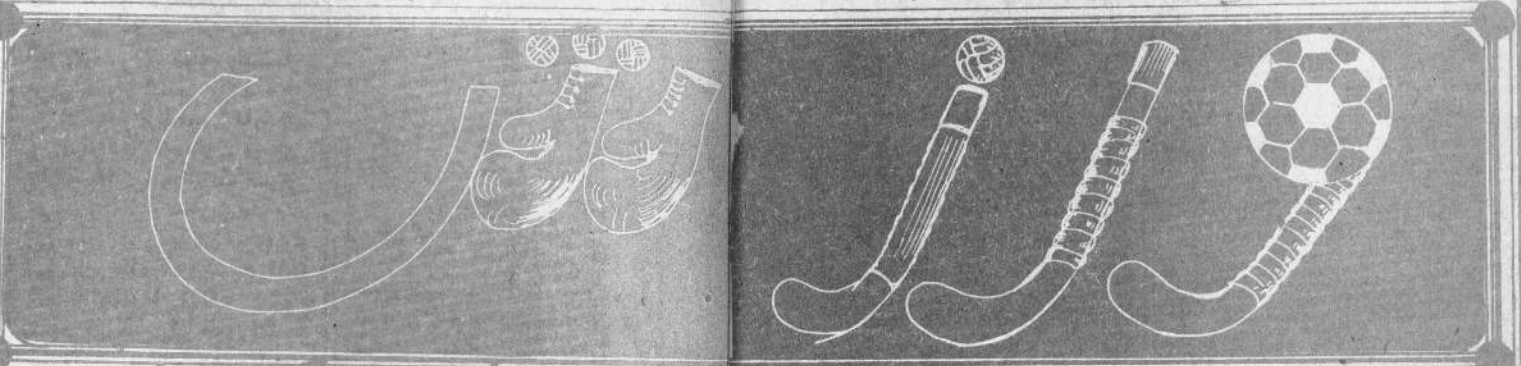


موترسایکل سوار کوچک

در کدام سن میتوان موترسیکل رانی نمود؟ کابورتالماشی - کود که پنج - ساله هنگری به بهترین شکل



د ایر گردید. در سالهای اخیر زنان جود و باز جاپانی توانسته در میان دیگر زنان جود و بازمدال طلایی مسابقات را به دست آورند. باید گفت که زنان قادر استند اکنون در این نوع مسابقات همبها مانند اسپه سواری، قایق رانی و نشان زنی و شطرنج با مردان مسورانه رقابت نمایند و حتی در برخی مسابقات رقیب جناسیتکی پیکنگ بانگ و اکو باتیک مردان وزنه نان به شکل جوهره های ورزشی فعالانه حصه گرفته و همراه مردان افتخارات زیادی را کسب نموده اند.



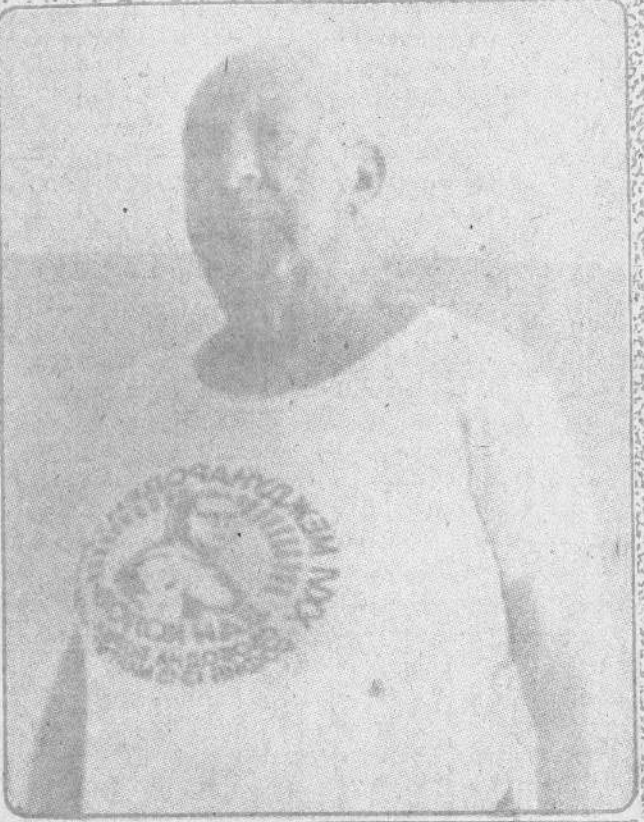
آزاد و تریه شاگردان چنین روشنی انداخت: مدت سی سال میشود که با کمیته دولتی سیورت همکاری دارم. هم اکنون به صفت رئیس فدراسیون پهلوانی و سرترینر ایفای وظیفه مینامم. به تعداد ۶۰ نفر از نوجوانان و جوانان را در رشته پهلوانی تحت تربیه دارم. گذشته از آن با عده ای از کلب های آزاد که تعداد آن به چهارده کلب میرسد، در رشته پهلوانی همکاری مینامم و اگر خود ستایی نشود تا اکنون جمعا به تربیت بیش از هزار نفر شاگرد نیز هست گماشته ام که هر کدام آن ها اکنون پهلوان نخبه و محبوب کشور ما اند که در سطح ملی و بین المللی بحیث چهره های موفق و ممتاز شناخته شده اند. پهلوان نظام به پاسخ این

تربین و نام آورترین پهلوان کشور ما که نه تعداد رداخل کشور حتی در خانج هم شهرت و محبوبیت زیادی دارد راجع به سفرهای ورزشی خود شرکت در مسابقات جهانی و نتایج آن گفت: در مسابقات بین المللی که در کشورهای جاپان، ایتالیا، اندونیزیا، هنگری، چکوسلواکیا هند، تایلند، اتحاد شوروی و دیگر کشورهای آسیای دایر گردیده، شرکت نموده و بیشتر مقام دوم، سوم و چهارم را در میان پهلوانان دیگر کشورها احراز نموده ام و در آنزودتر از صد مسابقه در سطح ملی و بین المللی کنه نتایج بیوزیندانه و عالی را کسب نمیدال ها و د پلم ها همراه داشته است، شرکت نموده و لقب قهرمانی خود را حفظ نموده ام. پهلوان نظام در مورد همکاری های خود با کمیته دولتی سیورت و روی کار آمدن برخی از کلب های

تربین و نام آورترین پهلوان کشور ما که نه تعداد رداخل کشور حتی در خانج هم شهرت و محبوبیت زیادی دارد راجع به سفرهای ورزشی خود شرکت در مسابقات جهانی و نتایج آن گفت: در مسابقات بین المللی که در کشورهای جاپان، ایتالیا، اندونیزیا، هنگری، چکوسلواکیا هند، تایلند، اتحاد شوروی و دیگر کشورهای آسیای دایر گردیده، شرکت نموده و بیشتر مقام دوم، سوم و چهارم را در میان پهلوانان دیگر کشورها احراز نموده ام و در آنزودتر از صد مسابقه در سطح ملی و بین المللی کنه نتایج بیوزیندانه و عالی را کسب نمیدال ها و د پلم ها همراه داشته است، شرکت نموده و لقب قهرمانی خود را حفظ نموده ام. پهلوان نظام در مورد همکاری های خود با کمیته دولتی سیورت و روی کار آمدن برخی از کلب های

نخستین زنان جود و باز

کانوکی از زنان کشور جاپان مؤسس ورزش جود و در -



نظام - خلیفه بزرگ پهلوانان ما

مترقد و نیم متر عرض خانه هایش در حدود بیست و پنج سیوار را به آسانی بر میداشت و تاد و تیرین مسافتها انتقال میداد. درین مورد سخنانی هم از خودش می شنوم که میگوید: در گذشته هاد رویدها، میله ها و برگداری روزهای ملی مسابقات پهلوانی در بادام باغ، سیاه سنگ و دامنه علی آباد به راه میافتاد. در آن زمان مسن پهلوان قوی پنجه و شناخته شده می بود. کمتر کسی جرات میکرد با من روی روی مسابقه دهد و اگر هم چنین کسی پیدا میشد، بسر مسابقه برایش دشوار بود. پهلوان نظام این مسابقه دار

این بار صحبت از پهلوان شهری است که سزا منکشی گیران بوده و هم اکنون نیز خلیفه بزرگ پهلوانان کابل است. کمیته پهلوانی در این رشته زحمت کشیده و پهلوانی را به حیث پیشه اصلی زنده گیش برگزیده و از نوجوانی زما نیکه هفتاد و یک سال بیشتر نداشتند و ورزش پهلوانی رو آورده است. از پهلوان نظام میگویم: او که ابتدا تمرینات پهلوانی را بر زیر نظر استادش به خلیفه برات شروع نمود و آهسته آهسته نظر به لیاقت و توانندی جسمی خود، پهلوان چیره دستی از رویون بیرون آمد. در آن وقت استاد با یک و نیم

آواز و نواز

نوعی که در آن محترم موسیقی شما زیاد کلمه (سر) (لی) (سوتال) را شنیده اید. وقتی کلمه موسیقی به میان آید سه کلمه فوق را با خود دارد. یعنی اجزای هند و وجد انانید بی موسیقی اند اگر سخن از موسیقی کلاسیک است یا لایت و اگر از موسیقی شرق است و یا غربی، عناصر فوق را شامل است. اگر پارچه آهنی (سر) یا (لی) نداشته باشد ویژه کسی موسیقی را از دست میدهد.

سر: کلمه سانگرت است به معنی آواز مؤثر که گوش انسان را در نیک بیندیرد. و یا به عبارتی دیگر: هرگاه شمار اهتزازات یک فرکانسی صداد زنی واحد زمان منظم باشد در نتیجه آواز طنین دار و مقبول به گوش می رسد که آنرا ((سر)) گفته می توانیم و هرگاه ارتعاشات نامنظم باشد آواز بدون طنین و ناخوش آیند است که آن را بی (سر) میگویم. مانند آواز مرکب، زاغ و چکش کاری - آهنگران و غیره.

اما در موسیقی آواز بعضی از سراینده گان یا آله موسیقی بعضی از نوازنده گان یا کم سر و نوازگان که بی سر مطلق به آن گفته می توانیم.

هرگاه آواز یک خواننده معیار تعیین شده فرکانسی یک نوت را بوره نه کند یا از اندازه فرکانسی محدود شده زیاد باشد در نتیجه آواز مؤثریت خود را در گوش شنونده از دست داده و شنونده بی تفاوت به آن گوش میدهد و در بعضی خلق تنگ میشوند طوریست اهتزازات یک سینک یا اکتاو وسطی به اثر تجربه فزیکس قرار دین تعیین شده:

- ۱- سا ۲۴۰ فرکانسی
- تانیه
- ۲- ری ۲۷۰ فرکانسی
- تانیه
- ۳- گ ۳۰۰ فرکانسی
- تانیه
- ۴- م ۳۲۰ فرکانسی
- تانیه
- ۵- یه ۳۶۰ فرکانسی
- تانیه

۶- د ۴۰۰ فرکانسی

تانیه

۷- نو ۴۵۰ فرکانسی

تانیه

۸- سا ۴۸۰ فرکانسی

تانیه

هرگاه آواز یک خواننده با یکی از هشت نوت فوق تماس کند و لی صیارا بوره نکند مثلا آواز کم سر باشد چه عوض ۲۴۰ فرکانسی در تانیه در (سا) ممکن است ۲۳۵ یا ۲۴۰ تانیه باشد.

این آواز کم سر است و هرگز اگر ۲۴۵ یا ۲۵۰ فرکانسی در تانیه باشد سر بالاست که در هر صورت آواز خواننده ضعیف و مستلزم تنه های شاقه می باشد.

تفاوت فرکانسی ها را نظریه به محیار اصلی آن صرف موسیقی دانان یا تجربه و آنانکه گوش سر عالی دارند تشخیص می نمایند.

ولی مردم عادی به آن بی تفاوت می مانند و اگر تفاوت زیاد باشد شنونده های عادی را این نوع پارچه های موسیقی خلق تنگ و عصبانی می سازد و موسیقیدانان سر نعم حتی سالون کسرت را ممکن ترک کنند. آواز یک خواننده وقتی سر مطلق پیدا میکند که صدا از خود جوهر یا جواهری تولید کند و شنونده را صرف نظر از آن که امور شعری آن را بداند یا نداند یکی از حالات حزن یا نشاط بدد یا موع شنیدن شنونده را وجود ثانوی ببخشد.

یاد داشت: فرکانسی های که در بالا مطالعه گردید هرگاه به ترتیب هر کدام آن را در همان زمان یک تانیه ضربه زد و کنید. یعنی در چند اهتزازات هر سر سینک ((زیر)) یا بالایی را میبندد و برعکس اگر هر کدام آن را تقسیم دو کنید باز هم در یک تانیه واحد شمار اهتزازات سینک (هم) کردید.

و یا چوب بیره (سا) را که شروع کردید بدید. شما می توانید به همین ترتیب فرکانسی های سینک های زیر تریوم ترا بید کنید اما به شرطیکه اهتزاز

بطرف هم از ۴۰ فرکانسی در تانیه کم نشود و از ۲۰۰۰ فرکانسی در تانیه زیاد نشود که قابل شنیدن از نظر فزیک صوت نیست.

فرکانسی های نوت ها امروز معمولاً در پروگرام سازی موسیقی توسط کمپیوتر مورد استعمال دارد که امیدوار است در آینده های نزدیک کمپیوترهای خانه هم وارد بروج بیاوند.

در صورتیکه نوآموزان محترم موسیقی از روی تعقیب این سریال تدریسی را داشته باشند باید با حوصله مندی نکات ذیل را در نظر بگیرند تا هنرنده با (سر) و (لی) را بیابند و بسواد موسیقی را فرا بگیرند:

۱- هارمونی ها و آالات در پیرو موسیقی را اگر آید و بسا نومیخردید باید برای سرگردن به نفرنی آن بدید و بعد از سر نمودن از آن مراقبت جدی نماید.

۲- در آلتای نواختن بکه به اندازه ضرورت بنزید زیرا فشار زیاد هوا داخل دهه هارمونی بهما هارمونی هارزود بی سر می نماید.

۳- آله موسیقی مورد نظر خود را بعد از سرگردن صرف برای خود تخصیص بدید یعنی به اصطلاح (هردسته) نسا زید از شنیدن موسیقی های بلند و گوش خراش که حتما بی سر می را در قیال دارد خود داری کنید.

۴- از شنیدن نیت های کله که کیفیت خود را از دست دادند و تأثیر یکار در های که مؤثر آن سرعت مناسب را ندارد و صدا را بی سر می سازد محلولو گیری نماید.

۵- در تمرین روزمره تفاوت سر های کویل و تیور یعنی خفیف و تقیل را بادقت به خاطر بسپارید.

۶- در صورتیکه آواز خوانسی می کنید با حوصله مندی کامل روزمره قبل از ناشتای صبح و شستن دهن آواز را با یکی از آالات سر شده تمرین بدید البته در نوت های پایین تارشتهای صوتی گلر آماده گردید.

۷- با مراعات نقاط فوق هیچگاه

نواوز دل سرد نميگرد و برعكس
ارتقا مينمايد .

لس :

لي عبارت از حرکات منظم
اجسام به درجات مختلف سرعت
ميباشد . و بيايه عبارته ديگر :
لي پديده طبيعيت است که شما در
طبيعت زياد آن را پديده وحسي
نموده ايد . مثلا حرکات منظم
نظام شمسي يعني به صورت منظم
تبديل روز به شب ، تبديل فصل
فصول ، ماه هاي قمری ، حرکات
منظم قلب ، رفتار يکخواخت ساعت
و صداها مثال ديگر :

اگر (موسيقي) را جسم تصور
کنيم . (لي) روح آن را اگر موسيقي
را (روح) فرض کنيم ، (لي) جسم
آن است .

داشتن (لي) غالباً در انبسان
فطريست و کم اتفاق ميفانند که
کسي باشد ، البته مشوره
استاد در اول ضروريست .

هر شاگرد نواوز اولين درصوبه
سپتي را زير نظر استاد بالسي
شروع ميکند . مثلاً اگر شما به ترتيب
برده هاي هارموني را از چپ به
راست شروع از (سا) بنوازيد
به ترتيب صدا صعود ميکند چون
زمان لازم است که کلک شما از
يک برده به برده همجوار برود
ولو هر قدر زمان خورد و لحظه بي
باشد ، با آن هم وقت ضرورت
است باد رنظرداشت اين وقفهها
يا لحظه هاي بسيار کم و بلااشدن
به برده هاي درسي به گرفت
زير توجه فرماييد :

اگر گرفت اين صداهاي بيهم
را در ذهن تصور کنيم ، در
نتيجه شکل يک زنجيره را خواهد
داشت زيرا همين لحظات کوچک
گراف صدا را از خط مستقيم پهنيزده
تبديل ميکند . پس اگر ارتفاعات
يا خيز زينه را سر قبول کنيم
افتاده هاي زينه عبارت از (لي)
ميباشد ولازم ويلزيم يک ديگر
اند . لذا به هيچ وجه اگر
صدا به شکل خط مستقيم نزول يا
صعود کند ، ويژه هي موسيقي را
ندارد .

به ارتباط يک پارچه آهننگ
فرق با لي و لي فرزند يک
است :

وقتي شما هارموني به ربه ترتيب
از (سا) به سوي راست
بنوازيد . مثلاً
سا . ري . مي . ف . سه . ده . ني . سا .
وقتي کلک شما از (سا) به ري
ميرويد و از (ري) به (گه)
و همين طور تا آخره اگر همين
لحظات خورد که شما را مجال
ميدهد که کلک را به سر هلسوي
آن ببريد ، تا اخير با هم مساوي
و يکخواخت باشد ، شما با لي کار
ميکنيد و در ضمن آن بي لي استيد .
همينطور در يک پارچه آهننگ
معمولاً شما پديده با شيد که
نوازنده ها لي را همياري باشم
ميکنند و بيايه اصطلاح ميگيرند

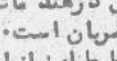
و يا اگر طبله نواز استيد در نظر
ميگيريم تال تيتال را که داراي
۱۶ ضرب است :

نا - دن - نا - نا - نا - دن
دن - نا - نا - تن - تن - نا -
نا - دن - دن - نا

بين ۱۶ الفاظ فوق پانزده فاصله
هاي زماني خورد موجود است .
يعني طبله نواز (نا) اول ربه
طبله ميکوبد يک لحظه زماني خورد
موجود است که (دن) را به
تعميق آن ربه طبله بکوبد . اگر
همين زمان هاي لحظوي يکوا -
خت و مساوي در نظر گرفته نشود
تا اخير ، طبله نواز با لي است .
پس اگر نواختن ضربه توسط
طبله نواز در اول صدم بود ، سا
اخير به همان حال محکم شود و اگر
بطي است همچنان بطي و يکوا -
خت بين ضرب ها نگاه شود .

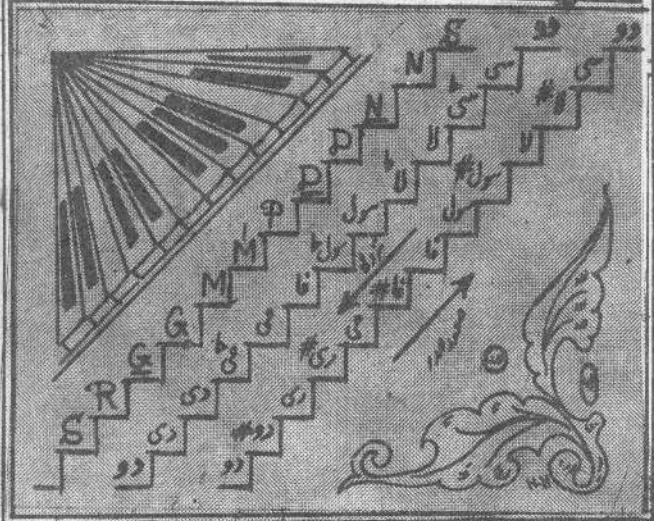
اين يکواختي زمان با لحظه هاي
خورد را در نواختن اگر مراعات
و عادت کيد شما بدون شکل با
لي خواهد بود .

تال :

صنعت ريتيک است که توسط
موسيقيدان قالب شده ميند .
آن از حرکت يک قلب سالم گرفته
شده . يعني قلب ما داراي تال
دو ضربی است (که سه ، دو ضرب)
واحد قياسي تال درهند مائره
يا  و يا ضربان است .
الفاظي که توسط طبله نوازان
گفته ميشود ، الفاظ صدا دار -
استند که مفهومي ندارند .

(تال) ، خلاف (لي) که
پديده طبيعي بود کسي و -
صنعتي است که بايد آموخت .
هر (تال) در خود (لي) را
همراه دارد .

تال هادرشوق اقسام زياد دارد و
بعضاً نوبت الماده معلق اند که
اجراي آن بدون استادان فن ،
توسط اما توران دشوار است . اگر
شماره هاي ضربان با مائره تال ها
طابق باشد ، تال مذکور شکل و
اگر جفت باشد ، ساده تر است .
در بخش اينده صورت تدريسي
طبله تشریح خواهد شد .



سر تال و جفت

ترجمه از: حسن نیر

سپاس از امیران

چون بجهت سائپی که امیرانوی بزرگ را بنانجهاد

نوشته ادوارد گومز
جلد نهم

نمایشگاه‌های در واشنگتن

درواشنگتن نمایشگاه‌ها و
تیموریان را به عنوان اسلام با-
گذاری يك نمایشگاه بزرگ از زبان
می‌کنند.

حتی در زمان حیاتش، دست
آورد ها و پیروزی‌های تیمور،
اسطوره‌ی نبی و انسان‌نوی بود. مثلاً
باچه صوت تکان دهنده
و نیرومندی شکست انگیزان چوبان
بچه شده چهاردهم از سلاله
ترک و مثل که فرمانروای فارسی
شد تیمورهای خود را بزرگ آسا
از آن توتلیه در غرب تا مرزهای
چین در شرق رهبری کرد،
تا (۱۳۷۰) امپراطوری وسیعی
شبه قلمرو تحت فرمانروایی
نیاجدش جنگیزخان را تشکیل





کرده بود.
باهمان نیرومندی و زرنگی
که از خود در میدان نبرد تبارز
میداد، تیمور (۱۳۳۶-۱۴۰۵)
که بنام تیمور لنگ معروف است،
به راههای رو آورد که در سرزمین
های تحت تصرف خود، جاودانه
بماند.

با ایجاد پایتخت در سمرقند
آسیای مرکزی، وی پروژه‌هایی
وسیمی را رویدست گرفته
از جمله اعمار چندین مسجد که
نمونه‌های خوب هنر بهری
بشمار می‌رود.

تیمور به شیوه‌های نیمه چادر
نشینی در دامان آسیای مرکزی
بزرگ شده بود اما در مقام رهبری
مناطق که در آن مسکن گزین شده
یعنی در مناطقی که سنت‌های
فرهنگی فارسی نفوذ و سینه‌طره خود را
داشته او با نهاد‌های اسلامی
به تامل آمد. تیمور ازین هنر با توده سنتی
استفاده کرده و از هنر متصرفات

خود بحیث وسایل و ابزار تحکیم
قدرت و مشرویت جاه و جلال
خود استفاده نمود. تاثیر ایدار
و دوام دار این خانواده به‌ر هنر
اسلامی در هنر و فرهنگ فارسی
در سده پانزدهم جلب توجه
است موضوع و هدف نمایشگاهی
را تشکیل می‌دهد که در همین روزها
در گالری ارتو سکلر در انستیتوت
سمت سونیاد ر و اشتگنسن
در دست تهیه است. نمایشگاه

بتاریخ ۱۲ اگست (۲۲ -
اسد) گشایش خواهد یافت.
راهی را که تیمور در پیش گرفت
چنان معیارهای را ایجاد کرد که
برای نسل‌های بعدی معیار
های اساسی، تزئین و ساختن
و مهندسی در اسلام شد.

در حالیکه در دوره رنسانسی
اروپا تیمور را فاتحی می‌شناختند
خفتند که خوابها و آرمان‌های
بزرگ را از طریق کار زار بر حمانه
نظامی تحقق می‌داد، وی -
توانست بر انکار نیکولو ماکیاویلسی
در رابطه با سیاستمداری اثر
گذارد و کرسٹوفر مارلوویز با بر
انگیخت تا ((تیمور لنگ کبیر))

صدها اثر دیگره نمایش گدا -
شده شده است؛ این کتابخانه
شاهی پایه بیان دقیق تشریح
ورکشاپ هنرمندان و صنعتگران
شامل آسیای تریخی کتابهای
مصور، طرح‌های مهندسی
و سایر کارها برای دربار است.
در همین جا بود که زبان هنری،
رنگ و خط، رشد یافت
و چنان گنجینه هنری را بوجود
آورد که شایسته حرست و حفاظت
است.

گرچه خانواده تیموریان که
در سال ۱۲۷۰ بنیان گذار
شده بود بالاخره در ۱۵۰۷ -
نور یافتند اما تاثیر آن بر هنر
اسلامی تا امروز ادامه دارد.

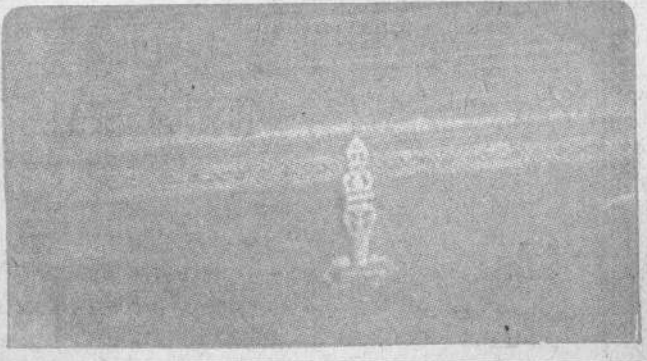
(۱۴۱۱) و یک بکس چوبی
ساخته شده از چوب سندل که
یکی از ظرف‌ترین نمونه‌های کندن
کاری در مصر حاضر است.
از عهد الخ بیک نواسه تیمور
که فرمانروای سمرقند بود نیز چنان
بدیده‌های هنری بی‌جانانده
که نمونه کیفیت عالی صنعت
و معیارهای بلند هنر و تصورات
هنری جهان اسلام در سده
پانزدهم است.

درین نمایشگاه قیمت‌های
از دیوار یک مسجد مزین با آیات
قران نیز چشم بیننده را بخود
میدوزد. نمونه‌های زیبایی
خط نویسی، هنر سرامیک، تصاویر
و نقاشی‌ها از کتابخانه فرمان
روایان عهد تیموریان در جمله

(۱۵۸۷) یعنی نمایشنامه
ایرانی وجود آورد که نقش اساسی
را در شکل دادن روش‌ها و سر
خورد‌های غرب بسوی جهان
اسلام برساند. سایبر
هنرمندان غربی مانند جورج
فریدریک هندل و الساندرو -
سکارلاتی که از آهنگسازان معروف
بودند و شعر شناخته شده ادگار
الن پو بعد تر در جاودان شدن
تیمورم بحیث فرمان میبدان
نبرد و نیز بلای آسمانی که ثبات
اروپای غرب را تهدید می‌کرد
کمک کردند.

کلن لوچ کارشناس هنر
شرق نزدیک در گالری مکلنر
میگوید: ((تیمور بخش‌هایی
از جهان را با وحشت زیر و زیر
کرد، اما هنرمندان رانیز در
چنان راهی به کار انداخت که
بیان هنری را در همه جهان
اسلام تغییر دهد.))

مظهر این دست‌آورد حیثیت
آور است. صفحات جلد‌های مصور
قران کریم و تاریخ‌های برآز -
تصویر یوسف و زلیخا، بوستان
سعدی و تصویرهای از اسکندر
سلطان ابن عمر، شیخ شبراز



مردی می میرد

فدا... محکمه آماده می بگیریم.
 خیال طرح قصرهای
 آرزوهارا میبختم و توقع
 میبرد که بافتح نامزدی ازین
 حیوان... ند بهزمنه آن برایش
 می... خواهد شد که مرد آرزوهایم
 رابیا بم... مگر به ناگهان این
 رویاهای زودگذر که کاجوسی مید ل
 شد نامزدم برانه به خانه ما بلکه
 بجای دیگری بود با توقف
 موثر در یکی از سرک های فرعی
 شهرنو سلسله خیالاتم ازهم
 گسخت همزمان با آن دست
 قوی او گلوود هم راخترند

بقیه از صفحه ۲۳

سرك خلوت بود و هیچکس در آن
 نزدیکی هادیده نمی شد تا
 بد ادم می رسید و سرخورد سال
 مکنی که از کارماری می شدند سر
 گوشی تکان گفتند: ببین که
 دختر را در داد داد و بعد یکی از
 آنها به روی سرك تف انداخت
 و به راه خود ادامه دادند.
 بر نامزدم... مرابه خانه بی آورد
 در آنجا در باغچه تم نهال گما
 را فرس کرد... از درد و غصه
 بزوک فریاد هایم در دل دیوار
 های اتاق طنین می انداخت
 و نگرهای اشک از گلبرگ های

نوشگفته رخسارم رنگ خوشی را -
 می شست .
 او از شام تا بام توسن کامرانی
 راند سحرگاهان حین ترک گفتیم
 چند قطعه نوت (۱۰۰) افغان -
 نیگی را پیش بام گذاشت و گفت:
 (اینک های دنیاسته ات) با
 ادای این گلمات در را عقب سرش
 بست... سپس با صدای موثرش
 یکجا در بیخ و خم های کوجه نابدید
 گردید... در سکوت مطلق اتساق
 صحفا بد فرجام نامرادی روی برد
 تصورام جان گرفت... حرکت قلبم و
 بویه زمان هر دو به کند می گراید شد

انقلاب در علم

بقیه از صفحه (۴۵)

گذشته ازین، از دو سال پیش دانشمندان که به نتایج جالبی دست پیدا کنند تا ۵۰ درصد حقوقشان پاداش می گیرند... دستمزدها به طور متوسط ۲۰ درصد افزایش یافته اند.
 کدام محورهایناست در شوروی از حیثیت بیشتری داشته باشند؟ همان طور که می دانید جریان پژوهش در سراسر جهان سیس تقریباً واحدی دارد و ولی ما یک مشخصه خیلی بارز داریم و آن این است که در پژوهش تئوریک و مسائل صیانت و مینیک برخی از شاخه های زیست شناسی و... خیلی قوی هستیم اما در پژوهش تجربی در جامی زمین، ازین رو هدفت ما ادامه تلاش در قلمرو پژوهش تئوریک و تلاش شدیدی در زمینه های انفورماتیکی و مواد و تکنولوژی های زیستی (بیو تکنولوژیها) و منابع زمین و... است. امروزه چهار برنامه برای ما از حیثیت بیشتری دارد که یکی از این برنامه ها را همه می دانند. مریخ.

یکی دیگر از مشغولیت های اصلی ما اکولوژیست ها تاکنون چند بار در فرنگستان درباره مسائل مربوطه مدیریت آبها چشمه های خیلی غنی داشته ایم. تا به امروز تصمیمها را عمدتاً بوروکرات ها می گرفتند و تصمیم شان اغلب با اعتراض شدید اکولوژیست ها روبرو می شد، چون شوروی اکولوژیست های خیلی برجسته و خروشی دارد اما اکنون اکادمیسین ها هم صدایشان بلند شده است. برایتان مثالی بزنم. لنینگراد بیوسته با طغیان آبهای رودخانه نواووه رومی شود و مدت ها بود که صحبت از این می شد که برای حفاظت از شهر، سد ساخته بشود اما اکولوژیست ها با این برنامه مخالفت کردند و از بیابان های زیانبار بر تعداد اکولوژیکی ناحیه آبراز نگرانی می کردند. تصور ما بر این است که بشود هم سد ساخت و هم محیط زیست را حفظ کرد. با وجود این ما خواستار آن شده ایم که مهلت بیشتری برای تصمیم گیری داده شود تا اطلاعات بیشتری گرد آید و بعد شرایط مان را بگذاریم.
 خواست ما این است تا جایی که ممکن است مسائل اکولوژی را در چارچوب برنامه های بین المللی حل کنیم، زیرا بقای کره زمین به اکولوژی وابسته است. ما پیشنهاد کرده ایم برنامه بررسی اوزون به جنویگان محدود نماند و به شما لگان نیز گسترش یابد. همچنین پیشنهاد کرده ایم در ماهواره های هواشناسی ام نگی دستگاه های شوروی و در ماهواره های شوروی دستگاه های

امریکا بد نیز نصب شود.
 گذشته از اینها ما بلیم به علم اجتماعی و انسانی توجه بیشتری

شود.
 ایاسیستم سنتی شوروی که کار بر اساس برنامه های ازینشند -
 وین شده را مورد تاکید قرار می دهد با حسن کارکرد پژوهش مغایر نیست؟

البته، و این واقعیتی است که همه پژوهشها برنامه پذیر نیستند. از این رو باید به پژوهشگران اجازه ابتکار داده شود. از این رو -
 تصمیم گرفته شده است که انستیتوهای پژوهشی در چگونگی خرج کردن ۳۰ درصد از بودجه شان کاملاً آزا باشند. انستیتوهای می توانند در موضوعهای پژوهشی ((در ارای رسک)) مسابقه برگزار کنند و از دانشمندی که در این زمینه ها کار کنند خواسته نخواهد شد فوراً به نتیجه برسند. خواست ما استقرار نظام نوینی است که در آن، برنامه ریزی مانع از جوشش افکار نشود.

مسئله مهم دیگری نیز با انستیتوهای پژوهشی داریم. حقیقت این است که تا به امروز انستیتوتی به شیوه خودش کار می کرد، برای خودش قلمرو خاص و ارجحیت های خاص داشت. ما می خواهیم به این بی سروسامانی پایان دهیم، انستیتوتها را به کار مشترک و حتی رقابت برانگیز و حتی گاه به واحد های کوچکتر و انعطاف پذیر تقسیم کنیم.

آیا منظورتان ایجاد انستیتوهای پژوهشی جدید است که چه از نگاه، شیوه کار و چه از لحاظ موضوع تحقیق بدیعتر باشند؟

عجالتاً نه نخستین هدف ما این است که آنچه راحت از نو سازمان بدیم. اما امکان انستیتوهای فرهنگستان و حتی خود فرهنگستان می تواند از این پس به گروه های از کارشناسان باشد که روی موضوعهای پژوهشی دقیق و مشخص کار کنند. لازم نیست که این کارشناسان رشته شان هر چه باشد، تابع فرهنگستان باشند. درین گونه موارد مدبران انستیتوتها قرار داد های بی از نوع حقوقی خواهند بست. از طرف دیگر انستیتوتها اجازه پیدا کرده اند تعدادی دانشجوی مطرح بالا بگیرند و در جهت ارجحیت های تازه شان تربیه کنند. این کار قبلاً ناممکن بود و در نهایت این دلیل که هزینه تحصیل دانشجویان را می برداخت

بدنم از خستگی بیخود مینمود و باهام از کزختی دراز شده نمیتوانست سم دور میخورد و همه چیز در نظرم به گونه قیوسیه مینمود. تمیز شب و روز از میسر خود آگاهم زایل شد آنوقت اتاق دور سم چرخید و از هوش رفتم. وقتی که دیده کشودم خود را در یک خانه محقر تاریکی بربک جاریای یافتیم که لحاف چرکین مندرسی را روی آن گسترده بود که دود و تعفن فضایی اتاق را فرسار گرفته بود. در ابتدا تصور کردم که در حالت رویا به سر میهم مگر

با سرفه مردی که در گوشه جلم میکشید حقیقت جانگناه یکبار دیگر در برابر دیده گانم قد برانراشت مرد همینکه متوجه به هوش آمدنم گردید به سویم پیش آمد در برابرم زانو زد و دستش را روی پیشانی تبالودم گذاشت از تمام دستش به پیشانی ام تکان خوردم دستش را پس زد خنده و وحشتناکی لبان کلفتش را از هم جدا ساختند در آستانه دهن بد بویش در دندان های زرد و کرم خورده اش نمودار گردید. وحشتزد و سویم پیش نگریستم زیرا خود را در جنگ گرازی

افتاده دیدم. اتاق آنگه از بوی جرس بود و دم رابه هم میزد. از جام برخاستم و به طرف دروازه راه افتادم مگر لعن امرانه و تحکم آمیز مرد، مراد رجای میخکوب ساخت نزد یک آمد. رویوم قرار گرفت و گفت: (برند گنگ زیبا کجا میخوای بروی به سرت پول داده ام نه سنگدل) آنگاه خود شرابروم انداخت. البته شرح رویداد های این خانه که تم گواه آنهاست مورا بر اندام راست میسازد. این هیولای غرق در نشه جرس به کاشگری خود بسنده نکرد بدو -

ستان جرس اشرا نیز دعوت مینمود تا وحشیانه زمین گام بگیرد. در روزهای اول از نگاه های هوسالود و بد جنسانه آنها سرخ میشدم. عرق میکردم مگر پس از آنکه بیکر برهنه و نیمه برهنه ام از آغوشی به آغوشی کشیده شد شرم و حیاهمتیه هسته ازین فاصله گرفت و بگر نه از شرم رنگ سرخ گشت و نه از حیاء عرق کردم. محرمیت اصلیت و شخصیت در زیر انبارهای سیا کاری مدفون گردید. بقیه در صفحه (۸۰)

انقلاب در تکنالوژی

حقانحصاری سمت دهنی آموزشی آنها را داشت. مادر فکر ایچا د احتمالی شبکه ای از پژوهشگران قرارداد ای نیز هستم. اما در این مورد با مسئله خاصی رویه رو هستم که در اتحاد شوروی جنبه هام دارد. مسئله مسکن گاه برای یک آبارتامن خموصی باید تا ۱۰ سال انتظار کشید. اما چاره ای جز حد این مشک تا سال ۲۰۰۰ نداریم. ناظران خارجی بارها گوشزد کرده اند که آزمایشگاه های شوروی از نظر تجهیزات فقیرند. آیا تصور می کنید بتوانید به سرعت بر این مشکل فایق آید؟ کمبود تجهیزات کوچک و متوسط حقیقتاً یک مسئله مهم است و به پختانه کاری از دست ما ساخته نیست. این مشکل را صنعت باید حل کند. چون از یک طرف تولید خیلی پایین است و از طرف دیگر ما اهل صنعت عادت کرده اند تجهیزات موجود را ولوسه در دستان نخورد برای خودشان نگه دارند. خوشبختانه با پرسترو یکا داریم که کم به سوی خود کفایی مالی صنعت پیش می روییم و همین قلعه تا باید موجب تسهیل سریع وضع شود. چاره ای هم جز تسهیل وضع نیست، چون ما یلیم در درجه اول وسایل سوخت خودمان را بخوریم. حتماً سوال جدیدتان راجع به کامپیوتر است. خوب. پیش از آنکه شما سوال کنید من جواب خواهم داد. ما باید در ۱۹۹۰ یک میلیون و یکصد هزار کامپیوتر اختصاصی تولید کنیم (یا کامپیوتر شخصی). و بناست ۴۰ هزار تا از این کامپیوتر ها به دوره متوسط نیز برسد. برای تقسیم بقیه هنوز برنامه دنیقی نریخته ایم. فرهنگستان نیاز مملکت را از این نظر بررسی کرده است. اتحاد شوروی به ۱ میلیون کامپیوتر اختصاصی نیاز دارد و بنا بر این چاره ای جز افزایش تولید نیست. در مورد کامپیوترهای متوسط و بزرگ هم باید بگویم که هنوز بر تولیدشان کاملاً مسلط نیستیم. برای خودمان دو سال مهلت گذاشته ایم تا وسایل مربوط به اتوماسیون و شکل بندی (های تکنیکی را که همچنان برای تان مطرح است حل کنیم. با وجود این، بناست تا آخر امسال (۱۹۸۸) کامپیوتری دریافت کنیم بسا قدرتی یک میلیارد عملیات در ثانیه.

دخالت فرهنگستان در پرورش پژوهشگر به چه شکل است. مسئله در این مورد هم بسیار پیچیده است. چون نظام آموزشی از فرهنگستان مستقل است و فرهنگستان هیچ دخالتی در پرورش کادرها ندارد. تادیر زمانی اعضای فرهنگستان به موازات کارشان در دانشگاهها نیز تدریس میکنند. اما این وضع چنان آشنوسی را از نظر تعداد مستعاضمیزان دستمزدها ایجاد کرده بود که خروشچف به آن پایان داد. البته برخی از اعضای آکادمی به تدریس ادامه دادند که خیلی خوب بود اما حق التدریس بودند امروزه خواست ما این است که دانشمندان بخشی از اوقاتشان را صرف تدریس کنند. و در درجه اول بهترین دانشمندان. اما خوب مسئله این است که عجلاناً کار آموزشی تکمیل است و برای حل این مشکل دست کم ۵ سال وقت لازم است. حدود ۵ درصد از کل پژوهشهایی که در اتحاد شوروی انجام می شود زیر نظر فرهنگستان است و این مقدار برای آنکه تلاشهای فرهنگستان برای بازسازی برکن نظام پژوهشی اثرگذار باشد بسیار کم است. پس چطور است که این قدر مطمئن و امیدوار به نظر میرسید؟ اول اینکه باید به این نکته توجه داشته باشید که این ۵ درصد به کل پژوهش بنیادی مربوط می شود، و گرنه پژوهش بنیادی در عالی ترین سطح در آزمایشگاههای فرهنگستان ادامه دارد. پژوهش کاربردی، یعنی ۹۵ درصد مانده کار پژوهشی به شاخه های گوناگون اقتصاد ملی پیوند خورده است. بنا بر این فرهنگستان در راستا تلاش پژوهشی برای پیشرفت در سطح ملی است. از همین روی اعضای فرهنگستان نیز باید پیوسته میان کارهای خودشان و کارهای کسانی که نتایج پژوهشها را عملاً ارزش می بخشند، ارتباط را حفظ کنند. از این گذشته نفوذ فرهنگستان علم همیشه در اتحاد شوروی بسیار بالا بوده است. نوزدهمین اجلاس حزب در ژوئن نیز بر نقش (رهبری) فسر فرهنگستان صرح گذاشت. باید فهمید که هدف ما از پرسترویکا چیست. اولین هدف ما تسویق مسوولیت فردی برای کمک به پیشرفت کشور، چه در فرهنگستان علم و چه خارج از آن، و وسیعتر، در سرتاسر اتحاد شوروی است.



مردی می میرد . . .

بقیه از صفحه (۷۹)

من یکسال را در جنگال آنوحشیا
 بی رحم اسیر بودم. درین یکسال
 آنقدر از پت و ستم را بر من روا
 داشتند که پیش از رسیدن
 رستاخیز، رستاخیزهای را پشت
 سرگذاشتم. در آن خانه کتیف
 بود که داغ روسیگری بر پیشانی ام
 زده شد و نام دردیف شهر و
 ندان بدنامی ثبت گردید.
 یکی از شیهای سیاه و تیره
 زمستان بود سرما تا مغز استخوانم
 را میسوخت در لای یک پیروهن
 کهنه و نازک از آنجا موفق به
 فرار گردیدم، افتان و خیزان
 رهسپار خانه یکی از هممنفایم
 گردیدم تا زشر اهریمنان در آن
 جا پناهنده شوم.
 ساعت ۸ شب زنجیر من را در
 یکی از کرجه های شاه شهید به
 صد آوردم دوست که در
 را کشود از پد من خیلی خوش شد
 و مرا باند روم برد، هرد و تا صبح
 نخفتم و تمام نغمتهی هارا برایش
 قهه کردم او که دلش به حال
 سوخته بود آماده گردید که مرا
 فردا نزد دوکتور (۰۰۰) ببرد
 تا از نهانخانه شتم اثر بزرگ رو
 سیاهی را به دور انگشت
 فردا به معاینه خانه اورفتم
 همه قهه را برایش گفتم و دوکتور
 اگر چه ظاهرا مرد مهربانی مینمود
 اما متاسفانه من بولی نداشتم که
 در کش میگذاشتم، وقتی برایش

گفتم که بول ندارم به فکر فرود
 رفت سیمی گفتم: (فرق نمیکنند
 یک چاره میگیرم). آنگاه از من
 خواست تا به خانه اش بروم زیرا
 اجزای عملیات رانه در شفاخانه
 ونه در معاینه خانه اش ممکن
 میدانست، اما او مرا نه به خانه
 خودش بلکه به خانه یکی از دو
 ستانش برد، در آنجا نه تنها
 خود دوکتور بلکه دوستانش نیز
 به من تجاوز کردند، ایمن
 اهریمنان سیه کار نیز برای مدت
 یکماه مرا ملعبه هوا و هوس خود
 قرار دادند، مگر پس از مدتی
 از پیرو مرد مهربانی که در آن خانه
 مصروف خدمت بود شبی که جز
 او هیچ کسی در خانه نبود
 استنداد نمود او که تازه وضو
 گرفته بود و میخواست نماز شام
 را بخواند در برابرش زانو زدم سرم
 را به پاهایش نهاد، پاهایش را
 بوسیدم و زار زار گریستم دلش
 به حال سوخت در را کشود، گفتم:
 (برود ختم اگر کشته هم شوم
 باک ندارم).
 من آنشب مانند برنده از قفس
 پریدم، این سو و آن سو میرویدم، از
 خوشی در لباس نمى گنجیدم تازه
 به سرک رسیده بودم که موتری
 از کارم رد شد، وحشتزد، خودم را
 به طرفی کشیدم، ولی ناگاه نور
 چراغ موتردیگری از طرف مقابل
 چشمانم را خیره ساخت قدمی به
 عقب گذاشتم ولی موترد توقف کرد.

درین موتور فقط یک مرد و یک زن بود
 از دیدن زن من دلم آرام گرفت
 از من پرسیدند که کیستم و کجا
 میروم، من پاسخ ندادم، زن
 دروازه موترا باز کرد پایین آمد
 با مهربانی دستی به سرم کشید
 احساس کردم که دستش گرمی
 دست یک مادر را داشت از جام
 بلند شدم و با او یکجا در سبیت
 عقب موترد نشستم. تصور
 میکردم که دستی از غیب به خاطر
 نجاتم دراز شده است، بسا
 خیال راحت بهلوی وی نشستم.
 نارسیده به آن خانه تصور میکردم
 که در آن سیاه روزی هایم با یان
 یافته، موتروارد یکی از کورچه های
 شهر شد کوجهی که در هر دو
 ردیف آن خانه های کهنه و قدیمی
 قرار داشت، ولی مثلی که قرعه
 بد نامی و تن فروشی را فقط و
 فقط به نام من زده بودند، زیرا
 همینکه قدم به داخل آن خانه
 گذاشتم آنجا را کتیف تر، آلوده تر
 و مسموم کننده تر از جای اولی و دومی
 یافتیم.
 . . . و من یکبار دیگر به طرف
 جهنم فساد کشانیده شدم، اما
 فرق این محل با خانه قبلی و
 مشتریان آن این بود که در اینجا
 به عوض بوی جرس، بوی الکول
 در فضا می پیچید، در اینجا به
 عوض چارپایی منجی و لحاف کهنه
 روی چپرکت می خوابیدم، در اینجا
 روحانی ها زود زود عوض میشدند.
 در اینجا به عوض دود جرس دود
 سنگرت درجه اول اتاق را پسر
 میکرد، در اینجا چهره ها زود
 زود عوض میشدند.
 یکروز احساس کردم چیزی
 در شکم تکان می خورد وقتی ایمن
 موضوع را به زنی که اداره کننده
 آن خانه بود خیلی دوست داشت
 گفتم: بروهایش را چند بار پایین
 و بالا دوانید چشمانش با ناراضی
 به شکم دوخته شد، در حالیکه
 سرخود را چندین بار تکان داد
 بدون ذکر کلمه ای از پیشم
 رفت و مرا آنشب تا صبح خواب
 نبرد.
 تازه بعد از دو سال فهمیدم
 که خارج از دنیا کتیف من
 دنیا بدیگری هم وجود دارد.
 ولی این وضع بدیروام نکرد
 خیلی زود به کمک کورتاز طفلم
 را در نطفه خفه کردند و هیچ
 سخنی از نزدم رفتند.

واه که چه شیهای سیاه وید نام
 داشتیم تا آنکه یک شب بخت به
 من روی آورد، در عوض شدن
 آدم ها با جوانی آشنا شدم که
 براسستی عاشق من شده بود به
 اتاق من آمد نزدیک باهام زانو
 میزد و چشمان سیاهش که
 چون دو بحر بر تلام و طوفانی
 بودند باعث زده می سویم
 میدید، هرگز به فکر کام گرفتن
 از من نبود، او مرد هوس نبود
 اگر قبلاً بود حالا چهره من
 چنان اثر زنی را در او گذاشته
 بود که فقط می آمد و نظاره ام
 میکرد، ما روزها با هم حرف زدیم
 و بالاخره راضی اش کردم که مرا
 از اینجا نجات دهد و او که روسته
 کشور هندوستان بود و پاسپورت
 تجارتی نیز در دست داشت به
 بهانه رفتن به مغازه و خرید لباس
 مرا از آنجا بیرون کرد.
 اکنون هر دو می ما روانه کشور
 هند استیم، وقتی قصه من در
 مجله سپارون چاپ میشود من در
 کابل نخواهم بود.
 از قول من به مادرم بنویسید که
 هزار نفرین بر ما در پی چون تو
 با ذکر نام مادر سیل اشک
 دیدگانش سرازیر شود و
 هیچ اولیوند و بلند تر گرد
 آنچنان که گوی اشک سین
 تا سرحد ترکیدن برکند.
 بعد اشکهایش را پاک کرد
 برخاست به آکراه گام بر میداشت و
 من از عقب او را مینگریستم که آهسته
 آهسته سایه وار از روی زمین بر
 چیده میشد و لحظه ای بعد از
 نظرم به کلی ناپدید شد.
 شب همینکه به بستر رفتم یاد
 او گرفته های او سرگشته در
 آلود او هنوز با من بود و هنوز
 شعله های آتشی را در ضمیرم
 احساس میکردم که او را سوخته بود
 آنوقت نشستم تا از کشتزار سوخته
 دیگری از شب زنده داری های
 زنی از زنان اجتماع خود بنویسم.



طبیعت استاد من است

بقیه از صفحه (۵۶)

خودم تابلویی است که بیانگر ظلم چنگیز در شهر بلخ است که من آنرا از روایات و حکایات تاریخ و روایاتی گذشته در آنسر کاملاً جا داده‌ام بنابراین بهترین اثر همین تابلو خواهد بود.

در قسمت وضع عمومی هنر نقاشی فعلی در کشور نظر نشان چیست؟

وضع هنر نقاشی در کشور فعلاً کاملاً در حالت سقوط قرار دارد. زیرا در کشور که هنرمند قدر نشود و فرق بین هنرمند و غیر هنرمند باشد چگونه امید و آرزو خواهد بود وضع هنر بوده می‌توانم.

برای رفع این نقیصه نظر شما چیست؟

به عقیده من اتحادیه هنرمندان بحيث یک ارگان مسوول و متکلف به تنظیم جذب و یاروری

هر چه بیشتر و هنر جوانانی که تازه به کار هنری رو آورده از جمله هنر نقاشی مسوولانه بپندشند و هنرمندان را نظریه توانایی هنری شان تلاش و شکر آنها در هر صدهای مختلف هنر بکارند و قرار دهند زیرا هنرمند تشنه تشویق و قد رشناسی است در آن صورت هنرمند توانایی بیشتر و هنر هنری را کسب خواهد نمود و انسر آفریده شده او والا ترین خواهد بود.

لازم به تذکر است که اداره بجله سپارون با نظریات این هنر مند در بخش نقاشی جنوری بر سقوط کامل هنر نقاشی با ایشان موافق نیست و ضمناً تا جاییک اطلاع به دست است هنرمندان بدون توجه نموده اند البته ممکن است استثناً آتی وجود داشته باشد.

پسر ششی کیور

بقیه از صفحه (۲۴)

اعضای خانواده لم مرا حرامی اولاد دهند و خطاب کردند. کاکا جگند اس که مردی خوش قلب و نیکو سرشتی بود، دلش به حال من سوخته، چاره دیگری ندیدم جز اینکه از سرار زنده گی، میپزد بردارم، من که در برابر او کاملاً گوش گردیده بودم، برای روشن سازی ذهنم بهرامون زویای تاریک زنده گم خموشی را این گونه زبان داد:

سالها پیش به هند سفری انجام دادم، هنگام بازگشت به وطن با یک زن جوان و زیبای هندی برخوردیم که کودک نو زادی در آغوش داشت، پس از برقرارش در آشنایی میان ما همینکه دانست من روانه افغانستان استم بلا بلا به وزاری ازمین خواست تا به غرض نجات او از رسوایی اجتماعی، کودک را با خود به افغانستان بیاورم، نخست از پدش خواست او باور بدم، مگر وضع رفتار او مخصوصاً خشم شد نفس به پاهای مرا واداشت، تا دست یاری به سوش دراز نمود و کودک را به مصرف خودش به افغانستان بیاورم، وقتی کودک را از آغوش گرفتم، یک چوشک و یک جوهر لباس کودک راهم همراه با زهر جامة خودش که در آن نشانه های شب زفاف بی نکاح به نظر می رسید، با یک قطعه مگس پدر کودک، که در آن هنگام سنش به ۱۸ تا ۲۰ می رسید و تازه وارد جهان سینما گردیده بود و شش کیور مشهور امروز است، به من سپرد.

من از کاکا جگند اس خواستم تا آن یادگارهای دوره زنده گی کودکم را در اختیار بگذارد، پس از آن که یادگارها را کفم گذاشت، دیده به دیده لم دوخته گفتم:

مادرت نام اصلیت را (روکی کیور) گفته بود، مگر وقتی تو را به یک خانواده مسلمان سپردم آن هاینابرا ایجاب سنت مذہبی شان، علی مراسم خاص نام تو را با یک نام مسلمان افغانستانی تعویض نمودند، اکنون که آن ها بیرون شد شائرا بیرحمانه از تو بریدند، من حاضر که با تو بیرون بدری و سیری بینم.

دیری نگذشته بود که پدر خوانده ام به خانه کاکا جگند اس آمده پس از عرض بوزش مرا دوباره به خانه خود برد و او آن جا به شهر کابل انتقال داد، از آن جا مرا به خدمت پدر و مادر خود گماشت، در خانه جدیده در برتسو مواظبت و کمال دل سوژی پسر جوانی در مکتب رابه پایان رسانیدم، اکنون که خدمت سربازم نیز به روزهای فرجامین تقرب میجوید، شبانه در یک مگس خانه می خوابم.

همینکه به سن لازم رسیدم ذوق بر قرار سازی تمام پیدر اصلم (شش کیور) در دل ریشه دوانید، چه به من این اندیشه دست داد که پدر شاید از روی نشانی هاید اند که من پسر کیوری از عشوقه های روزگاران جوانی اومیاشم و شاید در راه رفتن به هند از سعی و همکاری در سنج نوزد.

با این پنداره سفارت هند در کابل مراجعه کردم، آنها موضوع را رسماً به پدر نگاهشتم و من منتظر پاسخ از جانب اومیاشم دیده شدم که سرنوشت، دیگر با من چی بازی خواهد کرد؟

داعیه هنرمند شدن و ناگهیزه پسر یک هنر پیشه بودن بر تبار و پرود زنده گی اوستولی گردیده او را به سوی هنرمیکشانند.

او می خواهد که در آینده یک هنر پیشه تیاتر و سینما بیاراید تا از راه کسب شهرت بتواند مادر گمشده اش را پیدا کرده، پسر زخمهای دل هجران دیده او - مرهم وصال بگذارد.

نوشت: رهش

مرگ من روزی فرا...

بقیه از صفحه (۲۱)

پاری هم در باره وی میگویند آهنگ هایش متعلق به قسمتی های از زنده گی اش است. وقتی مادرش مرد، آمد به خانه و فریاد کرد:

«خدا یا مادر را باز من ده»

و یا وقتی از خانگی جدا شد خواند:

«بوی تو خیزد هنوز، بوی تو از پشتم»

بازی دیگر تنها شد تنها

روزانی هم یکی از داستان نویسی های دستش که همان روز ملال بردل داشت پیشا احد ظاهر رفت احد ظاهر برای تعلق دل - وی عقب ارگن رفت و خواند:

«تو زکی و در این کویا کویا منی!»

حال که در حال بعد از مرگش احد ظاهر را یاد می کنم به یاد این ماد شش را بد آنم که چقدر لها سهای خوب را دوست داشت

همینکه پیراهنی را در جان بدو - ستایش می‌د تا آن را نمیگرفت دست بر نمیداشت ولی بعد از هوشی دو سه پیراهن دیگر به دستش هدیه می‌کرد یعنی آن چیزیکه خوشش می‌آمد در سنج نمی‌کرد.

بولی را که احد ظاهر از کسرت هایش به دست می‌آورد، بیشترین آنرا برای دوستان هنرمندش تقسیم میکرد، هیچوقت آنها را از خود آزد نمی ساخت.

احمد ظاهر در سالهای اخیر در رقابت با احد ولی قرار گرفته بود و بسیار افتاده می‌داد که احد ولی را در برابر خود ورشکسته نشان دهد. اما احد ظاهر دوست هنرمندان و هنردوستان بود کمتر کسی است که از او آزد باشد.

احمد ظاهر با هزاران خاطره و هزاران سرود در میان ماست و همیشه با ما زنده گی خواهد کرد یادش همیشه گرامی باد!



دعوا پر سر جو سہ ...

بقیہ از صفحہ (۴۸)

کنندہ گان به طور لایبی به حکم محکمہ گردن نهادند و صحنہ را از فلم حذف کردند .

ظاہراً تفسیر عقیدہ سیدی پوری از انجاناناشی شد کہ وقتی فلم تعہی می شد روابط او با من چکروتی دوستانہ بود ولی حین آمادہ شدن وہ نمایش گذاشتن فلم روایط آنها به ہم خوردہ بود .

کودک و شمشیر

بقیہ از صفحہ ۲۳

— خوب نگاه کردی .

و میگرددند . میگرددند و مانند کابوس زده ہا ہمہ جار زبر و رو میکنند . . .

مادر باعدای آہستہ تکرار میکند : (ای بی بر!) کجایی . بیا !

روقتی مرد بی آن کہ بداند چی میکند ، در ایارستان ربابز کرد .

پسرش را دید کہ با چہرہ وحشت زده و پسرک با دیدن پدرش با غرور وجدیت ، آہستہ گفت :

— پدر جان ، عصبانی نشو ، من ببینی کہ منتظرش استم تا نگذارم بیلیہ و برادرم را ببیند .

و زرد ، نامریی کہ از پلہ ہا بالا می آمد ، لحظہ بی درنگ کرد . . .

بقیہ از صفحہ (۴۸)

— چہ نقش ہایی را ایفا کردہ ایم؟

— در اوایل رول چہام و پنجم را بر- ایچ میدادند ، چون در آنوقت زن ہا در تیاتر کار نمیکردند مارول زہا را نیز کار میکردیم بہ طور عمیق رول ماہر ویا رول خدمتہ برایم داد میشد .

— آیا قرار گرفتن در نقش یک زن برای تان دشوار نبود ؟

— فقط راہ رفتن بابوتہای کربلیند برایم مشکل بود ، مرحوم استاد برشنا ما را رہنمائی میکرد کہ چگونه نقش خود را بازی کنیم ، ہند کی ہم کرشمہ زنانہ ما را با مشکل رو- رو میساخت .

— آیا گاہی نقش ہای اول را ہم بازی کردید ؟

— بلی باراول در درام (دوگانگی ہا) رول مرکزی را بہ عنوان مادر بازی کردم گرچہ نقش خیلی- مسولیت بود ولی بہ من گفتند کہ خیلی موفق بودم .

— استقبال مردم از شما چگونه بود ؟

— ہمیشہ خوب استقبال شدہ ام ولی یکبار در وقت ہارد رنما پشنامہ نقش زن را بازی کردم ، ملا ہا بالایی تیاتر حملہ کردند ، و یکبار دیگر ہم یک دختر برویس تف انداخت .

— پس خاطرات خوش ہم باید داشته باشید .



بقیہ از صفحہ (۳۱)

ماجرای شہین گل پرسوز . . .

خندہ کان باسخ میگوید :

— تا بہ حال نہ ، اما ازحمید ، عبد اللہ خواہش نمودم کہ د پسر زیاد (سیاہ مار) ہم تگوید و متوجہ دستہای خود ہم باشد .

ورنہ . . .

پرسیدم ؟

— ورنہ چی ؟

گفت : توہم چی قدر پشت گپ میگردی .

گفتم :

— نمیگردم ، بل کہ گپ میمالم خوب بازی ؟

— بازہی بہ کارمان یا فکر آرام ، ادا مہ میدہم .

— حالا آشتی کردہ اید ؟

— باخونسردی یا سخ داد ؟

— آشتی وجنگ ما روز دومہ بار تکرار میشود . . .

راہ رفتن بابوتہای . . .

بقیہ از صفحہ (۴۸)

ماجرای شہین گل پرسوز . . .

خندہ کان باسخ میگوید :

— تا بہ حال نہ ، اما ازحمید ، عبد اللہ خواہش نمودم کہ د پسر زیاد (سیاہ مار) ہم تگوید و متوجہ دستہای خود ہم باشد .

ورنہ . . .

پرسیدم ؟

— ورنہ چی ؟

گفت : توہم چی قدر پشت گپ میگردی .

گفتم :

— نمیگردم ، بل کہ گپ میمالم خوب بازی ؟

— بازہی بہ کارمان یا فکر آرام ، ادا مہ میدہم .

— حالا آشتی کردہ اید ؟

— باخونسردی یا سخ داد ؟

— آشتی وجنگ ما روز دومہ بار تکرار میشود . . .

رژیسور تیاتر

بقیہ از صفحہ (۴۸)

ماجرای شہین گل پرسوز . . .

خندہ کان باسخ میگوید :

— تا بہ حال نہ ، اما ازحمید ، عبد اللہ خواہش نمودم کہ د پسر زیاد (سیاہ مار) ہم تگوید و متوجہ دستہای خود ہم باشد .

ورنہ . . .

پرسیدم ؟

— ورنہ چی ؟

گفت : توہم چی قدر پشت گپ میگردی .

گفتم :

— نمیگردم ، بل کہ گپ میمالم خوب بازی ؟

— بازہی بہ کارمان یا فکر آرام ، ادا مہ میدہم .

— حالا آشتی کردہ اید ؟

— باخونسردی یا سخ داد ؟

— آشتی وجنگ ما روز دومہ بار تکرار میشود . . .

حاکمہ پوسیدید

بقیہ از صفحہ (۳۱)

ماجرای شہین گل پرسوز . . .

خندہ کان باسخ میگوید :

— تا بہ حال نہ ، اما ازحمید ، عبد اللہ خواہش نمودم کہ د پسر زیاد (سیاہ مار) ہم تگوید و متوجہ دستہای خود ہم باشد .

ورنہ . . .

پرسیدم ؟

— ورنہ چی ؟

گفت : توہم چی قدر پشت گپ میگردی .

گفتم :

— نمیگردم ، بل کہ گپ میمالم خوب بازی ؟

— بازہی بہ کارمان یا فکر آرام ، ادا مہ میدہم .

— حالا آشتی کردہ اید ؟

— باخونسردی یا سخ داد ؟

— آشتی وجنگ ما روز دومہ بار تکرار میشود . . .

ماجرای شہین گل پرسوز . . .

بقیہ از صفحہ (۳۱)

ماجرای شہین گل پرسوز . . .

خندہ کان باسخ میگوید :

— تا بہ حال نہ ، اما ازحمید ، عبد اللہ خواہش نمودم کہ د پسر زیاد (سیاہ مار) ہم تگوید و متوجہ دستہای خود ہم باشد .

ورنہ . . .

پرسیدم ؟

— ورنہ چی ؟

گفت : توہم چی قدر پشت گپ میگردی .

گفتم :

— نمیگردم ، بل کہ گپ میمالم خوب بازی ؟

— بازہی بہ کارمان یا فکر آرام ، ادا مہ میدہم .

— حالا آشتی کردہ اید ؟

— باخونسردی یا سخ داد ؟

— آشتی وجنگ ما روز دومہ بار تکرار میشود . . .

حاکمہ پوسیدید

بقیہ از صفحہ (۳۱)

ماجرای شہین گل پرسوز . . .

خندہ کان باسخ میگوید :

— تا بہ حال نہ ، اما ازحمید ، عبد اللہ خواہش نمودم کہ د پسر زیاد (سیاہ مار) ہم تگوید و متوجہ دستہای خود ہم باشد .

ورنہ . . .

پرسیدم ؟

— ورنہ چی ؟

گفت : توہم چی قدر پشت گپ میگردی .

گفتم :

— نمیگردم ، بل کہ گپ میمالم خوب بازی ؟

— بازہی بہ کارمان یا فکر آرام ، ادا مہ میدہم .

— حالا آشتی کردہ اید ؟

— باخونسردی یا سخ داد ؟

— آشتی وجنگ ما روز دومہ بار تکرار میشود . . .

ماجرای شہین گل پرسوز . . .

بقیہ از صفحہ (۳۱)

ماجرای شہین گل پرسوز . . .

خندہ کان باسخ میگوید :

— تا بہ حال نہ ، اما ازحمید ، عبد اللہ خواہش نمودم کہ د پسر زیاد (سیاہ مار) ہم تگوید و متوجہ دستہای خود ہم باشد .

ورنہ . . .

پرسیدم ؟

— ورنہ چی ؟

گفت : توہم چی قدر پشت گپ میگردی .

گفتم :

— نمیگردم ، بل کہ گپ میمالم خوب بازی ؟

— بازہی بہ کارمان یا فکر آرام ، ادا مہ میدہم .

— حالا آشتی کردہ اید ؟

— باخونسردی یا سخ داد ؟

— آشتی وجنگ ما روز دومہ بار تکرار میشود . . .

حاکمہ پوسیدید

بقیہ از صفحہ (۳۱)

ماجرای شہین گل پرسوز . . .

خندہ کان باسخ میگوید :

— تا بہ حال نہ ، اما ازحمید ، عبد اللہ خواہش نمودم کہ د پسر زیاد (سیاہ مار) ہم تگوید و متوجہ دستہای خود ہم باشد .

ورنہ . . .

پرسیدم ؟

— ورنہ چی ؟

گفت : توہم چی قدر پشت گپ میگردی .

گفتم :

— نمیگردم ، بل کہ گپ میمالم خوب بازی ؟

— بازہی بہ کارمان یا فکر آرام ، ادا مہ میدہم .

— حالا آشتی کردہ اید ؟

— باخونسردی یا سخ داد ؟

— آشتی وجنگ ما روز دومہ بار تکرار میشود . . .

دهرات تاریخی

ریخی مانیو د بیاجور ولونه لری کی د اختیارالدین کلانه هم خاصه یا ملونه وکړه اونه ۸۱۸ کال یی د دغی کلاد بیاجور ولو نقشه طرح اوملی کړه . بدغه وخت کی د د یوالود جومر ولو لپاره له ټیټو څښتو اوچونی څخه استفاده وشوه اود یوالونه یی په ټیټو نفاست او طرافت په د پیرو ښکلونو او رنگونو کاشی گانو پوښل . د اختیارالدین کلاد خپل مو جود پت په ټوله موده کی دامیپ اتیو او پساد نا هانو د خرمسرای اود وسله تون او د شاهی ثروت د زیمه تون حیثیت درلود . دغی کلا همیشه د هرات د ښار نه د د فاعیه کارکی د پیوه کلکه اویحکم سنگر رول هم لوبولی د ی .

ریخی مانیو د بیاجور ولونه لری کی د اختیارالدین کلانه هم خاصه یا ملونه وکړه اونه ۸۱۸ کال یی د دغی کلاد بیاجور ولو نقشه طرح اوملی کړه . بدغه وخت کی د د یوالود جومر ولو لپاره له ټیټو څښتو اوچونی څخه استفاده وشوه اود یوالونه یی په ټیټو نفاست او طرافت په د پیرو ښکلونو او رنگونو کاشی گانو پوښل . د اختیارالدین کلاد خپل مو جود پت په ټوله موده کی دامیپ اتیو او پساد نا هانو د خرمسرای اود وسله تون او د شاهی ثروت د زیمه تون حیثیت درلود . دغی کلا همیشه د هرات د ښار نه د د فاعیه کارکی د پیوه کلکه اویحکم سنگر رول هم لوبولی د ی .

د سماع په اړینه ټیټو اولیکي یی داسی چی په د سماع په هراولسم ما ټیټو حضرت محبوب سره د مولانا د وصال دوری د تمانهغنی په مناسبت دغه مراسم په سلام سره فرسره کړی . ټیټو د وروشان غزنیونکی او خورشیدونکی قطعا ر ولگری اود شیخ له مخی تیری یی اوسنکی چاپیری یی بلل خواتیسه

د سماع په اړینه ټیټو اولیکي یی داسی چی په د سماع په هراولسم ما ټیټو حضرت محبوب سره د مولانا د وصال دوری د تمانهغنی په مناسبت دغه مراسم په سلام سره فرسره کړی . ټیټو د وروشان غزنیونکی او خورشیدونکی قطعا ر ولگری اود شیخ له مخی تیری یی اوسنکی چاپیری یی بلل خواتیسه

سماع خه ته وایی

د طریقت د لویانو د یوه تن زیارت دی . هاخواتی یی د سیمینو څلمو نواره د د اود کوچنی په غمیی ورته سره کړی دی . اوسنخوا وایی یی له یاد پتی دی د وروشان هلته له ننوتی دغه اود سړکی . نوم یی لیکواله د سماع په باب په تفصیل سره د وروشان وصال شیبه د ی .

د سماع په اړینه ټیټو اولیکي یی داسی چی په د سماع په هراولسم ما ټیټو حضرت محبوب سره د مولانا د وصال دوری د تمانهغنی په مناسبت دغه مراسم په سلام سره فرسره کړی . ټیټو د وروشان غزنیونکی او خورشیدونکی قطعا ر ولگری اود شیخ له مخی تیری یی اوسنکی چاپیری یی بلل خواتیسه

دایبینجا و دایبجا

لازم است بدانیم

لهنده هم وسیع ودرخشان ولی

- سکندرقدوسی در ۲۵ سالگی اردوی بزرگ فارس را در هم میکشد .

- ژوزفزه در ۲۵ سالگی اصرای شهیر ((جهندگان مرواند)) راه پایمان رسانند .

- باهرین شاعرانگلیسی در ۲۵ سالگی منظومه شرقی ((کهار)) را نوشت .

- کارل چوک در ۲۵ سالگی لقب داکتر فلسفه را کلمی کرد .

- چارلز دیکنس ۲۵ ساله رومان ((یادداشت های پس از مرگ کلوب همکله)) را ختم و طبع اثر جدیدش ((ماجرای الیوت همت)) را صحت .

- گوته در بیست و پنجم بهار زندگی اش رومان ((رنجهای ورت جوان)) را به تشریح کرد .

- ناپلین بناپارت در ۲۵ سالگی ملقب به جنرال لواء گردید .

- الکساندر پوشکین در ۲۵ سالگی فصل اول ((اورتی اتی گین)) را به پایان رسانید .

یک ویلون در سوراخ سوزنی

د رسکو، در موزیم پولیتخنیک، اثرهای د ریفر میکرومینیاتور است های مشهور اتحاد شوروی آید - وارد تیور کازاریان موسیقی دان ارمنستان و نیکولای سیادر - یستی متخصص زراعت از اوکراین به نمایش گذاشته شده است .

برای بسیاری از کارهای انعامتی فحیم ((پارکیراز موی انسان)) نیز قابل استعمال نمی باشد ، آنها را میتوان تنها توسط میکروسکوپ مطالعه نمود . بطور مثال تمام عناصر تجمیع کننده کشتی ۳۲ ملی مشری را سیر - کازاریان چهارصد بار باریکتر از موی ساخته است . کابین دقیق ویلن ستراد پیواد را از ۵۶ بزره جوی ساخته است ، وزن آن ۰۰۳۲۰۰۲ گرام بوده و در سوراخ سوزنی جای داده شده میتواند .

کارهای سیادرستی، منجمله کتاب ((کبزارا)) تصادس شیفچنکو حیثیت آور است . این کتاب دوازده صفحه دارد که در هر یک ان هشت سطر شعر تریو گردیده و بجزله در عدد تصویر هم در آن وجود دارد . با لای مقطع عرضا نی یک چوک گوگرد هفت جلد از من نوع کتاب ها جاداده شده می تواند .

سیادرستی کوچکترین قتل با کلید ساخته که در جهان مانند ندارد و در مقطع عرضانی یک تاریخی انسان جای داده شده می تواند . میکرومینیاتور اهمیت جدی هنری دارد . تیور کازاریان بطور مثال، یک زمانی حلقه ساخته که برای دوختن رگ ها حین عملیات قلب بکار می رود ولی امکانات استادان مینیاتور تا هنوز کمتر مورد استفاده قرار داده می شود .

مثلا همه میخواهند اطرافیان از غیبت گویی ، تحقیر و توهین کردن و به قول زهره حکمی ازلیسه مریم از یک زاغ چهل زاغ ساختن خود کم کنند .

و تا جایکه دیده میشود ، آن قدر اعمال برخی از اطرافیان ، جوانان مارا اندیت میکند که آنها در جواب توقع شان از شکایات حرف میزنند - یعنی هنوز نمیتوانند بالای اطرافیان حساب کنند و توقع داشته باشند ، و یا سخ های ازین قبیل که پشت سرگویی نیاشند ، حرف چینی نکنند ، در زنده می شخصی خانهواد می کسی مداخله نکنند ، رانیز می شود شنید .

و جالب این که وسایل اطلا عات جمعی ما نتوانسته اند حد اقل یکی از جوانان تحت تست مرانیز از خود راضی داشته باشند و از ناسخهای شان به صورت عموم میشود یک حدسی داشت و آن این که جوانان ما خبرزده شده اند و از یک نواختی وسایل اطلا عات خسته و به صورت عموم مسایل ترقی ، ترقی وکی هم ادبی و اجتماعی را پیشنهاد میکنند .

من در جوان مدرسه ابوحنیفه ، یک دختر ازلیسه زرفونه و یک کارگر کارخانه های جنگلک بود ند که به نظر شان توانسته بودند در مقابل دین مستحکم باشند .

در مقابل قانون و جزای قانونی ، عموماً نظر دارند که باید برای جوانان استثنائی وجود داشته باشد .



نود و هفت درصد جوانان ما در برابر دین ، خود را همکسار میسارند مثلاً لینا ازلیسه ملاسی به خاطر این که نتوانسته مقررات دینی را مراعات کند ، خود را در مقابل خدا شرمسار و گناهکار میدانند . برخی ها ، اجتماع ، وسایسل اطلاعات جمعی و والدین را مقصر میدانند ، و سه درصد شامل تست و سیمینیم که درین زمینه همه

هم عقیده اند . از جواب والاترین خواهش ۱۸ ساله گان به صورت عموم میشود یک نتیجه گیری داشت : ((همه برای من)) البته به استثنای د و نفر که میگفتند : میخواهند برای تد اوی مردم خود داکتر شوند . همه خواهش جلال شکره و افتخار دارند مثلاً

۱۸ ساله گان

احمد شاه سراپا میخواهد بولد ارباشد . لونا از آمنه ندی میخواهد زیباترین و شکیباترین همه باشد و به همین ترتیب .

اخلاق مورد پسند دختران تحت تست من اگر هم که خود شان بیحد محبوب و گوشه گیرا میدند ، اجتماعی بودن است و مسران نیز برای خود اجتماعی بودن و کسی

هم رنج میبرند و جوانان ما میگویند ، عصبانی میشوند از : نوبه ازلیسه انقلاب : از بزه - گویی های بیجا بچه ها به حدی عصبانی میشوم که دم میشود توته توته شان کم . جواد منصور ازلیسه عالی استقلال لباس پوشیدن جلف و آرایش

عظمت برخی از دختران در یو - هفتون به حدی بالای اعصابم فشار آورده که اگر قدرت پیدا کنم در روزاره بوهنتون را بروی چنین دخترانی خواهم بست

همچنان هزده ساله گان من از دروغ گفتن ، فریب دادن ، فرود بیجا و خود برتری بینی ها عصبانی میشوند .

در برابر پیشنهاد من در مورد تد ریس مسایل حاد جنسی در - مکتب به خاطر برون برآمدن از نابه سامانیهای روانی در سنین قبل از جوانی همه رای موافق داشتند و یا تایید گفته هایم مثلاً لیلا ازلیسه عایشه درانی میگفت چه بسیار دخترانی که بدون آگار هی قبلی ، وقتی به مرضی ماهوار (عادت ماهانه) زنان دچار میشوند با مشکلات روانی روبه رو میگردند ، پس خوب است در مکتب تب بحث بیامون چنین موضوعاتی وجود داشته باشد .

آخرین پرسش مرا که (لعیا ر های انتخابی برای همسفر رنده می) بود ، مثل بعضی از سوالهای دیگر ، نه هزده ساله گان ، بل که اجتماع شان با سخ

میداد . مثلاً برخی از دختران ساکن خیرخانه ، مسجد انفاق و سید نور محمد شاه مینه ، دست به دهن بوده و گویی گویی درواز - اخلاق شنیده باشند ، به سوی من خیره خیره میدیدند و اگر هم زیاد یافشاری میکرد ، دخترانسی (چون بلقیس ، جمیله و زهره از - لیسه مریم) میگفتند : هیچ تصمیم ندارم . اصلاً نمیخواهم ، هنوز وقت برای فکر کردن در همجواری نیافته ایم

و گروه دوم باخشنودی و صراحت کامل که گویی پرسشی مطابق خواهش خود یافته اند ، جواب میدادند . مثلاً حبیب از شیر شاه سوری ، همسفر آینه اثر را مقبول ترین ، کاکه ترین و باغرور تر از همه می خواهد .

پریت بال سنگد کاند ارمی خواهد یک دختر خانه را بگیرد که روش را آفتاب و مهتاب ندید باشد .

سلما ازلیسه ملالی میگوید : همسفر آینه من با یسند مردی مقبول ، کاکه با ثروت و تحصیل کرده باشد

بقیه از صفحه (۵۱)

در میان بازیگران فکرمیکم
(کمال حسن) به هنر خود
ایمان دارد. او کتر خود را چنان
می یابد مثل اینکه آب در بنه
جذب شود، سایر هنرپیشه ها
باید تکان بخورند و با ایشان کسک
شود. مثل اینکه پوره را در پیاله
چای حل می کند، آنها را نیز باید
چنین کسک کرد. اگر (کمال حسن)
در فلماهای هندی سرود ابرسا
نکرد، این دیگر تعصیبند -
گلان است.

پرسش: شهادت رمورد خود چی
میگوید؟

پاسخ: من هنرپیشه توده ها
استم، تصمیم اتخاذ کردم که این
موضوع را در فلم ((هاتیا)) بسا
ایجاد کنم آن توسعه دهی اما
مشکل است که از این مسابقه
بیموزنه در ششم من در حال
کار کردن در سری فلم استم. بعضا
باعشق، بعضا با تلاش ولی فکر
میکم که این امکانات وجود
دارد که قدری کیفیت را به کسک
علاوه کنم.

قصه آدمهایی را شنیده ام که
در همین زبان عاشق سه یا چهار
دختر بوده اند و روابط ریاکارانه
نداشتند. هنرپیشه هان نیز باید به
همین صورت سرود اهای ممتسی
شان را بلند کنند. در میان هنر-
پیشه ها انیل کپور کوشش میکند که
سالانه اقلا در یک فلم با لاتراز
عادی کار کند. من فکرمیکم که
این مساله در آینده توسعه
می یابد. از همین جهت بود
که شش ماه قبل آمضای قرارداد
فلمهای کهنه را متوقف ساختم
فقط فلم ((هم)) را با امیتا به -
بچن فلم ((عزت دار)) را با
دلپاک کاراند برفته ام. میخوانم
میتود شان را از نزد یک مشا هده
کم و از تجارب شان بیاموزم.

پرسش: از پنج سال به
این طرف شما چی آموخته اید؟
پاسخ: هرگاه آزادی چیزی
را داشته باشید حتما آن را به
دست می آورید. چنانچه
من خواستم در چندین فلم کار
کردم. من این فلما را چنان به
جنگ آوردم که یک گرسنه نان
را به جنگ می آورد. من در ک
کرده ام که صنایع فلسفای حقایق
را به آسانی میدیرد. این
هنرپیشه گان را که من انتخاب



کرده ام، اشتباهات خود را
خوب می بیند.

پرسش: شما چطور چنین
حرفها را میزنید. سینما گرا
مانند فلماهای شان در خیال
زنده می میکنند، مثل راجیش-
کهنه که هنوز هم معتقد است که
ستاره درخشان سینما است؟

پاسخ: او خودش باید بهتر
آگاهی داشته باشد که امروز در
کجا قرار دارد. او باید در زمینه
اندیشه کند. اگر او در فلم
(اند) و ((سفر)) خوب
درخشید از آن جهت بود که
اوجمت کنید. من فکر نمیکنم که
ما مردم در خیال زنده می کنیم.
شما خوب میدانید که ستاره ها
نیز گریان میکنند؟ اما آنها در
پیشگاه مردم نمیگریند.

پرسش: آیا گاهی هم سینما
شمارا به وحشت انداخته است؟
پاسخ: به وحشت نرفتید، ام
ولی تعجب کرده ام. وقتی که
فلم یک هنرپیشه بیوزنی به
دست نیآورد من میدانم چرا
مردم تکان میخورند و چرا متاثر
میشوند وقتی که بیوزنی به هنر-
پیشه دست دهد. هیچ هنر-
پیشه بی، هنرپیشه بی دیگری
را ستایش نمیکنند. اگر چنین
اتفاق می افتد حتما جهات -
سیاسی دارد. یقینا چطور شما
میتوانید که فلم خوب را بد بگویید؟
این گمبه آن میماند که شما از
زیبایی کسمیرا نکار کنید.

پرسش: گاهی هم چنین
اتفاق افتیده که بازی خورده
باشید؟
پاسخ: بازی خوردن کلمه
خیلی ثقیل است؛ ولی مایوس

شده ام. در این اواخر طرز تفکر
در مورد فلم ((آسان س او نجا))
تضمیر کرده. من میدان رارها
نکردم؛ ولی مانند احقها نگاه
میکردم. در این میان با خود
فکر کردم که از یک آدم بیست
انتقام بگیرم؛ ولی باز هم در آخرین
مراحل فلم مذکور همه چیز
تضمیر کرد. وقتی که من اعتراض
کردم برای گفتند که بخش مربوط
به من در انتهای دینگ فلم خراب
شده بود برای اولین بار چنین
یک معذرت را شنیدم. این موضوع
مرا به آن فکر نو برد که دستهای
در کار است. در نظر آن صنایع
فلم همواره در برابر من گذشت
کرده است. فکر میکنم که هر کس
دوست و دشمن دارد، سنجیدت
فدجه بی است که نومی شگفت
و به شتر و گن سنها خیلی احترام
دارم. او واقعا هنرپیشه است.
پرسش: آیا عروسی در زنده می
شما تغییر یابد کرده است؟

پاسخ: من بعد از عروسی
مکمل شدم. در زنده می دوبار
عاشق شده ام. اولین بار عشق
خود را افشان کردم. من در مورد
نیلیم گمب نمیزنم. او از خود
زنده می جدا گانه دارد و ما فقط
در فلماها با هم کار می کردیم. اما
عشق باردیم من به عروسی
انجام مید. مخصوصا عشق ما
زمانی پرشکوه گردید که دخترم
(نروادا) متولد شد. او مانند
یک گل دوست داشتی است.

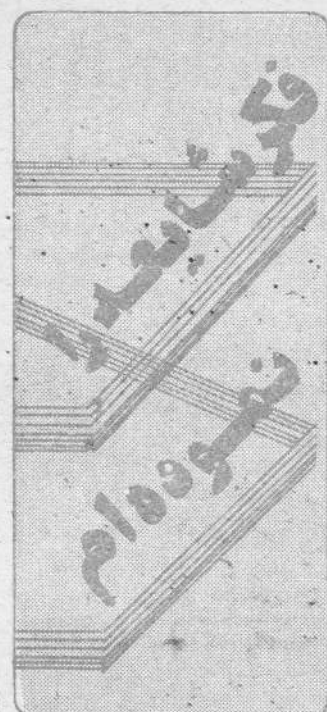
من فکرمیکم که هر جوان باید مانند
من در سن بیست و چهار ساله می
ازدواج کند. در شیر آن عشق از
شدت خود میگذرد. هر قدر
سن انسان بالا میرود، آدم -
نیتواند از زنده می لذت ببرد.

من فکر میکنم که مردم علاقه مند
اند که یک هنرپیشه بالای پرد
چگونه ظاهر میشوند. اگر مردم
یک هنرپیشه را دوست داشته
باشند، هنرپیشه هم سرانجام
خودش را خوش میباید.
پرسش: در میان آنها کی که
نوبه طرف سینما را آوردند
چی فکرمیکند؟

پاسخ: به نظر من در این
میان ((امرخان)) به جای
خواهد رسید، او یقینا
خواهد کرد. در مورد آنها کی که
نواخته اند، مشکل است آدم
حرف بزند. حتی من خودم به
اندازه ((امرخان)) خوب و
مورد نبوده ام. من در زندگی
که آدم کتابی را مطالعه نکرده ام.
فقط در زبان فراغت خود به تا -
شای فلم نشسته ام. شاید فلم
های مانند: ((جمود پشیمین))
و ((گنگا بی بی)) را هر که ام
بنگاه مرتبه تا شا کرده باشم.

پرسش: آیا پارفتای زمان کودکی
خود گاهی هم ملاقات کرده ای؟
پاسخ: زمانی مابین نفرودیم
در پیکان هر که ام در رشته های
مختلف راه های خود را گرفتند.
از میان آنها فقط من هنرپیشه
شدم. در کالج از کانتین مانند
سند یوی شخصی ام استفاده
میکردم. در آنجا اکت میکردم
لاف میزدم و خود را یک آنپول -
دار معرفی میکردم. در پیکران
همه بادیدن من میخندیدند.
امروز نیز زمانی که آنها سرا
می بینند، میخندند. آنها به
مشکل باور میکنند که خیالهای
من به حقیقت پیوسته است. در
اولین فلم من که ((گن بد)) نام
داشت، پنج هزار روپیه
برایم معاش میدادند. اکنون
زنده می ام خوب است. زیاد
خرید نمیکنم؛ زیرا ارزش پول را
دانم. به خاطری که در گذشته
هیچ گاهی پول نداشتم. گذشته
از آن آنچه اتفاق می افتند،
بگذر بپشت. فیل هم بایک
تبعادی میبرد.

پرسش: در اخیرا هر که ام
گفتنی داشته باشید؟
پاسخ: بلی در کاروباری که
من دام خیلی مشکلات در پیش
رواست. زنده می چنان است
که هنگام بردن بالای آدم گسلی
میباشند.



پنجاه صفحه (۵۱)

- به کلی قطع رابطه نکرده ام ، ولی کله مند استم . باید بیشتر ستار بورام گفته شود ، نه اینکه بگویند نقشه اکثر را کار میکنی و بعد مبرا ترمانند !

- تا کتون برای فلم بعدی از شما دعوت شده یا نه ؟

- دو صحنه از فلم نخستینمانده است .

- و سپس سینما ارتک میکید ؟

- نه .

- میخواستید در سینما چی چیز را به دست بیارید ؟

- مانده هر هنر پیشه دیگر ، موفقیت شهرت و آینده درخشان .

- ولی تا کتون فلم من تکمیل نگردیده ، وقتی به ناپیشگاه داشته



- سینمای ما ، زاده انقلاب است . سینمای دیروز را با سینمای امروز نمیتوان مقایسه کرد ، زیرا سینمای پیشین ، صرف یک وسیله تفریح بود . ولی اکنون فلمهای ما در ردیف فلم های جهانی قرار میگیرند .

- تاجایی که دیده میشود ، رقابت های ناسالم ، بدبینی ها و حسادت ها در محیط سینما وجود دارند ؟

- این مساله ناشی از ضعف روحی و یک نگره است . رقابتی که سینما را بسازد رشد و پخته گی نرساند ، حتما آن را ضربه میزند .

- شما چند سال دارید ؟

- ۲۲ سال .

- شما سن اصلی تانرا گفتید ؟

- بلی ، به خاطری که مساله عسکری در بین نیست .

- چه ویژگی هایی دارید ؟

- خود خواهی ندانم .

- وقتی به شهرت رسیدید ، چی طور ؟

- نه ، زیاد آن صورت ، پشتوانه مردم را از دست میدهم .

- ود یگر ؟

- کم حرف استم ، از زمین صدا می براید ، ازین نه ، یعنی زیاد اجتماعی نیستم .

- هنر پیشه و کم حرف بودن ؟

- گوشه میکم خوب شوم .

- ود یگر چی ؟

- زود انحر میگیرم .

- بامرد ، یا بازن ؟

- با هر دو !

- اگر همین لحظه یکی از آن دو هایتان بر آورده شود ، چی چیزی را آرزو میکنید ؟

- بگذار در کشور صلح برقرار شود ، آن وقت آرزویم را میگویم .

- در محیط کار نظر همکاران تان درباره هنر پیشه شدن شما چی گونه بود ؟

- در محیط کار ، مردم مختلف با مفکوره های مختلف و دید مختلف وجود دارند .

- وقتی اولین بار نقش شما فلیمبر - داری شد چی قدر وجدند روزی آن فکر کردید ؟

- فلیمبرداری که به پایان رسید ، ساعت یک شب بود ، آن قدر خسته بودم که غذا صرف نکرده ، به خواب رفتم و فردا پیش هم در وظیفه اولام مصروف بودم و کسی فرداها نیز همچنان .

- در این فلم چقدر حق الزحمه گرفتید ؟

- حق الزحمه ، چهل هزار اتقانی بود که (نه هزار اتقانی) مالیه گشتانده شد .

- نظرتان درباره سینمای ما چیست ؟

شد ، نتیجه آن را از مردم میگیرم .

- محیط سینما را چی گونه یافته اید ؟

- آنچه که در تصمیم بود ، یعنی که خوب !

- یک صحنه را چند بار ترسیم کردید ؟

- تا کتون نقش من طوری بوده که نیازی به تمرین کردن نبود .

- در زنده گی هر کسی (به ویژه هنر پیشه سینما) همیشه شایعاتی بوده است آیا از آمدن تان به سینما پشیمان نیستید و از شایعه - نمیتید ؟

- از آمدنم به سینما پشیمان نیستم و فکر شایعه راهم کرده ام .

- کار در سینما را مسلک اولی تان میدانید ؟

- نه ، مسلک اولی من خدمت به بیماران است و حاضر نیستم آن را از دست بدهم ، زیرا من سخت به آن علاقه مند استم .

خواسته باشید در فصل تابستان از عطرهاي سنگین استفاده کنید ، باید بفهمید که همه شان بوی تند عطرها را دست ندارند . هدف بوی عرق است نه عطردن .

بوی بدن را مانند عادت بسازد . باید در نطفه خنثی کردن مراعات حفظ الصحة فردی و ترکیب از صابونی تالک ، مواد ضد عفونی و عطرها برای برطرف ساختن بوی بدن سلاح موثریست ، همیشه بکشید در - اجتماع و در میان دوستان و همکاران بوی مطبوخ از شما به مشام برسد .

خود را باید جستجو کرد .

روغن جلد هر شخصی باید نوع بسیار بیشتر از آن تعامل گاملا متفاوتی دارد . باید وقت کرد که از عطرها منجبت ماده اضافی استفاده کرد نه آنکه به وسیله آن بوی بدن را بوشاند . جلد تازه و نازک و - معطر خیلی خوشایند است و لسی جلد ناپاک ، توأم با عطرها خوش آیند است .

هر وقتیکه عطری را انتخاب میکنید ، باید به خاطر داشته باشید که نوع تیزان نباشد . هرگاه

سرد و تازه نگه خواهد داشت ، از تالک نباید تعاروفی سینه و پشت بلکه روی شانه ها ، زیر بغل ، شکم قسمت های داخلی را تعاروف کرد .

با هانیز استفاده کرد .

عطریات

وقتی همراه با صابون ، تالک ضد عفونی عطرها هم یکجا شود کار است تعاریت عالی ، انتخاب عطرها مناسب بوی بدن محتویات چندین شیشه قشنگ گریستالی نیست ، علم کبیا را نباید از نظر دور داشت . عطرها مناسب حال -

بوی بدن را مطبوخ سازید

بقیه از صفحه (۳۱) تالک

بعد از استحمام استعمال اندکی تالک خیلی خوب است . تالک ضد عفونی شمارا محافظت

اسرار خوردنی‌ها

گل‌مریم

ارسالی شکیلا نوید (۱)

شاخه آن استفاده و روح را دود دهد. برای معالجه سرفه از خوردن برگ و سرشاخه های گلدار آن استفاده نمایید. برای معالجه پایین آمدن معده چند برگ آنرا جوشانده و مقدار آب به آن افزوده و در آن بنشینید جوشانده گل مریم برای التهاب و جربک بیوه ها مفید می باشد. برای رفع خارش اطراف اعضا تناسلی که در بین بصران دیده میشود مفید است. مالیدن شیوه بسیار محلول جوشانده یاد کرده برگ گل مریم در زنان نازائت نتیجه مثبت داده است. برای خشکاندن شیرستان مادرانیکه بچه بی خود را از شیر جدا میکنند میتوان از این گیاه استفاده کرده برای اینکار یک قاشق چایخوری از برگ خشک این گیاه را در یک گیلاب جوش میزنند. این دستور برای از بین بردن گاز معده و روده ها و ریب برای از بین بردن عوارض روماتیسم و مریض قند مفید است. خانم های که نسو عروس اند کمی از برگ تازه خشک این گیاه را با ادویه جات دیگر مخلوط کرده چاشنی غذاهای خود نمایند و افزودن مقدار کم آن به ترشی ها هم مفید است. در موقع تهیه کباب میتوانید کسی از برگ خشک یا تازه شاه اسپرم به گوشت بمالید تا طعم خوبی پیدا کند. افزودن آن به گوشت مرغ و ماهی سبب خوشمزگی آن ها خواهد شد. برای معالجه بوی دهان میتوان از جوشانده برگ گل مریم استفاده کرده دهان را به آن بشویید. شستنوی زخم های جلدی و ضد عفونی کردن آنها با محلول جوشانده برگ این گیاه موثر است. در اروپا از برگ این گیاه چند نوع نوشابه الکلی به جای سیگار استفاده میکنند. برای معطر کردن سرکه نیز از آن استفاده مینمایند. خوردن این گیاه برای زنان حامله خوب نیست ولی برای یاز شدن عادت ماهانه و تنظیم آن میتوان از آن خوردن و خوردن بزرگ از دود برگ و

بیش از سبزی های معطر که چند نوع دارد. گل مریم است که در کتب سنتی به آن مریم و اهلای آذربایجان و ایران به آن شاه اسپرم گویند. اسپرم در زبان فارسی به هر سبزی معطر گفته میشود و شاه اسپرم در کتب سنتی لقب مخصوص ریحان است. ولی اهلای آذربایجان که گل مریم را از حالت وحشی و خود رود در آورده و در باغچه های منازل خود پرورش داده و از سبزی آن برای تقویت معده و درمان دانه اسهال استفاده میکنند. آنرا شاه اسپرم لقب داده اند و چون از راه تجربه به منافع آن پی برده اند اکثر کشورها آنرا آورده و در باغچه های خانه های خود کاشته اند. به طوریکه هم اکنون در بیشتر باغ ها و باغچه های تمام دنیا این گیاه دیده میشود. انواع وحشی و خود روی این گیاه در اماکن خشک و سنگلاخ ها و زمین های بایر می روید. ولی با انواع پرورش یافته فرق کلی دارند. ارتفاع این گیاه در بعضی از نواحی پر شصت سانتی متر میرسد. ریشه آنها به رنگی مایل به قهوه است و ساقه های متعدد و پر پشت دارند که مانند تمام گیاهان خانواده ی نعنائی چهار گوش میباشد. این دمبرگ ها از قاعده ساقه رشد کرده و بالای آنها شکل ظاهری برگها بیضوی و نوک تیز بوده و دندانها دار میباشد. ولی برگهایی که در قسمت بالای ساقه میروند دارای دمبرگ کوتاه تر یا فاقد دمبرگ میباشد. این گیاه از قدیم شناخته شده است و مورد استفاده آن در طب سنتی بوده است. معده را جای تعجب است که عطاران سایر کشورها آنرا نمیشناسند و عبا رت دیگر در قفسه عطاران دیده نمیشود. فقط چنانچه

امید...

بقیه از صفحه (۱۰)

وقتی خدمت سربازی را به انجام رسانید به بارادرتولوزیون قرارداد خواهید کرد؟

من طرفدار آهنگ های قراردادی نیستم زیرا آنها کسی قرارداد میکنند، آنچه را که یک آهنگ خوب را میسازد کمتر مراعات میکنند. لذا من هرگز قرارداد نخواهم کرد.

شما با این آهنگ های خوبی که دارید آیا دیگران را هم راهنمایی میکنید؟

من هنوز خود ضرورتی به

رهنمایی دارم. ما استادان بسیار ورزیده داریم که باید کارکنند و ما را بیاموزند. مثلا موسیقی شرقی باید به اساس نو تیشن تهیه کرد.

همچنان در قسمت موسیقی غربی استادان لیسه موسیک چون سلیم سر مست، نگینالی، ارمان و دیگران باید کارکنند. در تلوزیون یک ارکستر منظم آماتور وجود ندارد، جوانان با مشکلات زیاد بر میخورند اما شوق و تمیزند، خلاصه ما وسایل موسیقی مدرن نداریم.

با آلات موسیقی هم آشنایی دارید یا نه؟

با اربونیه، تپله، گیتار و اکوردیون آشنایی دارم. اما گیتار

را بیشتر دوست دارم. میخواهم زیاد روی آن کار کنم.

آیا معادرتین جوانان محبوبه دارید؟

چه بگویم نمیدانم. ولی در کسرت هایم زیاد استقبال شده ام. حتی در ختم کسرت از من امضا گرفته اند.

دخترها و پسرها؟

دخترها.

از روی سیم تیلفون هم تشویق شده اید؟

باور کنید هر لحظه.

پس باید تا کتون از دواج کرده باشید؟

نه از دواج نکرده ام.

اگر خواهید از دواج کنید چگونه دختری را با کدام صفت می پسندید؟

و برخلاف من هیچ بافتاری ندارم. آنکه را که میخواهد امید وارم بیاید و به آن برسید.

اگر همین لحظه یک آرزوی تان برآورده میشد منحیت یک آوازخوان چه چیزی را میخواهستید؟

فقط فقط میخواستم در کشور صلح برقرار گردد تا آهنگهایم چون موجی از خوشی در رگهایم جان همه بدود و تعلق احساس آنها را بیاید.

و من میگویم که یک آوازخوان خوب خوب به تعداد آوازخوان های خوب ما علاوه بر آن امید که همینطور شود.

زیبوس

بقیه از صفحه (۵۰)

تلوزیون در برابر هنرمندان و مصارف لباس و آرایش و نمسود ساخته است. شما در زمینه چه گفتی دارید؟

ج: علت دوری گرفتنم از رادیو و تلویزیون موضوعات پولی نبوده است. چنانچه من هیچگاهی در ریدل پول آهنگ ثبت نکرده و در آرایشگاه تلوزیون آرایش نکرده و حتی به پول خود دردیگر جاها آرایش کرده ام. زیرا از همان آغاز کار آوازخوانی، انگیزه اصلی من هنر دوستی و ذوق هنری بوده است. عوامل اساسی کناره گیریام را واقعا از یک طرف قرارگرفته محترم مسرور، بی تفاوتی نسویان رادیو و تلوزیون مخصوصا به برابر هنرمندان جوان، و از سوی دیگر، خود خواهی ها، بی نزاکتی های شماری از هنرمندان تشکیل میدهد. سخنان پهلوی دار و حرکات توهمین آمیز عده ای مرا اندیشی کرد.

تصوره های اشخاص خارج محیط رادیو و تلوزیون و هلل ذکر شده در بالا دست بدست هم داده انسان را ناگزیر می سازد که از ادامه فعالیت های هنری دست

بقیه از صفحه (۷۱)

امر را تایید کرد، خواهش نمود تا در این باره چیزی ننویسم و من هم ننوشتم.

و حالا (راجکار):

در هنگام کار فم (با کیزه) بانحوه کار (راجکار) آشنا شدم، ولی در فم (د هم کاتیا) او را خوب شناختم.

بسیاری از سینماگران در مورد این هنرمند حرفهایی دارند که او را پر نخوت و از خود راضی معرفی میکنند ولی به نظر من، این حرف ها در مورد او صادق نیست.

راجکار، عادت کرده پیش از فلمبرداری یک فم، با کارگردان وارد گفتگو و بحث و محس شود و این مباحثه را تا زمانی ادامه دهد که در موضوع قناعت او فراهم شود و این یک جسارت اخلاقی اوست که شخصا از این نوع جسارت ها سخت پشتیبانی میکنم.

فلم (با کیزه) بنا بر معاد پری که پیش آمد برای شتر سال نسبا تمام ماند. کمره سین فلم (استوروشنگ) از آلمان غربی بود که به انتظار آغاز دوباره فلم در هند ماندگار شد و همان کشورش گردید.

برای ادامه کار فلمبرداری آن فلم، هیچکس جرأت نمیکرد، ولی وقتی (کمال امرویی) از من تقاضا کرد، پذیرفتم و کارها هم مورد تمجید اهل هنر شد.

مباحثه: نهایت

بقیه از صفحه (۵۰)

کشیده خاطر خود را از هر نگاه آرام بشارد.

س: آیا در شامها از دواج تان تاچه حدی حقیقت نهدسته است، و اگر آنرا تایید کنید آیا همسر تان سه راه فعالیت های هنری تان نگردیده است؟

ج: این یک امر طبیعی است که هر جوان، مخصوصا جوان نامزد دار، به تمهیت از خواست زندگی اجتماعی، زود فم یا دیر بخانه بخت خود میورد. من نیز که قبلا نامزد شده بودم تسلیم قانون زنده گی اجتماعی گردیده زندگی جدیدی را آغاز کردم. اما همسر، چه در دوره نامزدی و چه در دوره پس از زوری هیچگاهی مانع فعالیت های هنری ام نشده و حتی بعضا اصرار میورد که آنرا زمینه راه نگذارد.

س: در زمانی آینده نعا می بینید؟

ج: این موضوع به مسایل زیادی پیوند دارد که البته شرایط آینده در زمینه نقش اساسی خواهد داشت.

مباحثه: نهایت

بخت و حجاب و مطابق ذوق و خواست مردم واقع شد.

امیتا به بچن:

این هنرمند رادرجریان فلم برداری فلم ((گنگاکی سوگنده)) نیکوشناختم. او انسان خوش برخورد، بشاش و صمیمی است که همیشه بزرگترها را احترام میکند و از عنصر احترام گذاری به دیگران مایه فراوان دارد.

صحنه های هیجان انگیز فلم ها را دوست دارد و برای اجرایی این گونه صحنه ها همیشه خود را در مقابل بزرگترین خطرات قرار میدهد.

صحنه فرار او از چنگال پولیس و عبور توسط اسب از باریکه یک پل در فلم ((گنگاکی سوگنده)) به عقیده بسیاری از ناظران شوتنگ بسیار پر مخاطره بود که او خودش با مهارت و دلایری آنرا انجام داد. برای من کسه کارگردان و فلمبردار بودم، خیلی مسرت آور بود وقتی که او (دلسی کیت) را مسترد نمود. من در یک آن خودم را در آینه اودیدم و در دلم عزیز شد و تا امروز هم عزیز دوست داشتنی میباشد. حرف هان زیاد شد، چهل و شش سال است با فلم سینما و استودینو و هنرمندان سروکار دارم. در نهن من از رویداد ها و کارگردان های سینمایی، مطالب فراوان نقش یافته است که هرگاه عمری باکند بازم برایتان دنباله این واقعات را خواهم نوشت.



اماج هجوم قیام کنندگان در قندهار نخست رها شد گاه اکسا ندر برسی بود . عساکر انگلیسی به دفاع از آن محل برخاستند ولی افغانها با جسارت به هجوم خود ادامه میدادند .

در این هجوم در شاپیوش سیاه افغان سکندر خان مشهور نایب امین الله خان و عبدالله خان اچکرای قرار داشتند . همینکه برنسن در اقامتگاه خود خضر خان و عبدالله خان اچکرای را دیدند چشمانش را باد شمال بسته شده و چهار برادرش یکجا کشته شد . سر او ، بر او در سبوت انگلیس ها در چوک کابل آویخته شد . برادر فوری انگلیس دیگری در این هجوم زخمی گردیده و موهن لال فرار کرده و محکوم به اعدام شد .

گویند این هندو الاصل و قوی ضربات بیهم مبارزان افغان را بدید در برابر نواب محمد زمان خان کله اسلام را خوانده و او موهن لال را به خان شیرین خان سپرد .

در هجوم جسورانه مبارزان افغان منازل انگلیس ها آتش زده شد و مکان آن از بالا حصار از میان رود به قتله بی بی معرو فرار کرد . یک کتک انگلیس هابه قیامت جنرال کبیل برای سرکوب قیام سوق شد . هنگام عبور این کتک از کوهچه های کابل زنان از نام های منازل شان بالای آنها سنگ و چوب و آب جوش می ریختند و همینکه این مساکر با تن های بی خون آلود با مبارزان افغان مواجه شدند در یک چشم به هم زدن ۷۰۰ تن شان نابود شدند و جنرال کبیل اسیر گردید .

جالب این که جنرال انگلیس هم به خواتن کله و اظهار کلمات اسلامی پرداخته انگلیس ها از بالا حصار کابل راه توپ بستند

در این زمان مبارزان کوهستان و کوهده امن به یاری مبارزان کابل رسیدند . حلات بر قتل سیاه سنگ وی بی معرو آغاز یافت و بالا حصار در تمام جنگ مرکز توجه محسوب میگشت . انگلیس ها با تشنگی روحیه قوی مبارزان آزاد یخواه افغان شکست خود را حتی می بیند داشتند . حلمات جسورانه مورال آنها را ضعیف ساخته و تشدد و برانگیزگی را در صفوف آنها موجب گردید . انگلیس ها هنگامی که شعله های قیام مردم نوروزان بود ، تلاش نمودند با استفاده از توپخانه های انگلیس رهبران قیام و مردم را به جان هم انداخته و از این وضع خود منفعتی بدست آوردند .

انها با شجاری از رهبران قیام تماس های برقرار نموده و هدیه های گوناگونی میدادند . ولی این فعالیت ها نتیجه بی به بار نیامد . آنها به جز دوسه خابین ملی دیگر کسرانه توانستند

استخدم نمایند . آخرین امید انگلیس ها در مورد رسیدن قوای کتکی از غزنی ، کتک ها جلال آباد و پشاور به پاس میدل شد . زیرا آنها در حرکت شان بوسی کابل زیر ضربات شدید افغانها قرار گرفته بودند . هر آن اطلاعاتی به بالا حصار مبنی بر رسیدن شدن قوای انگلیس در چارنگار ، محصور شدن آنها در غزنی ، کتک ها رو تپاه شدن آنها در خیبر و سرکوب آنها در راه جلال آباد - کابل مواصلتی کرد .

انگلیس های کابل برای راهی خود از تعلقه پلان تسخیر قریه و قلمه بی بی معرو راطح کردند . در آنجا لشکر خله آنها قرار داشت . قوای از بالا حصار به سرگورسی بر یکدیگر بر شلش به کتک خواسته شد ولی در تعرض اول کتک فقط پنجاه نفر مبارز کوهستانی از قلمه دفاع می کرد ، توانستند آنها تسخیر کنند . و نه وقتی که سرسجده خان با یک هزار نفرس به کتک مبارزان کوهستانی رسید

اخبار نگران کننده بی از نابودی قوت های انگلیس در ولایات موا - صلت می کرد . آرامش انگلیس های مستقر در بالا حصار و دیگر نقاط موقت بود .

مبارزان افغان کابل را زیر پای انگلیس ها آتش نموده و آنها را هم در یک نداشتند جز اینکه به مذاکره تن دهند و معا هده پیشنهادی افغانها را بپذیرند و افغانستان را ترک گویند . .

نگاه فاعمه به قلعه محمود خان درخته شده بود و انگلیس های نگران شهر بالا حصار نیز به آن محل چشم دوخته بودند . آنها هر یک که نگران سر نوشت خود بودند چنین می اندیشیدند که با امضای معاهده راه آمده را در پیش می گیرند و میروند و هرگز به افغانستان بر نمیگردند .

بلاخره روز ۲۲ سپتمبر ۱۸۴۱ فرار سپید . در صبحگاهان این روز مکتان با کپتان تیرور ، کپتان انسر و کپتان میکسز با یک قطعه سواره از قتله بی بی معرو جانب قلعه پل محمود خان جایی که برای تدویر اجلاس تعیین شده بود حرکت کرد .

انگلیس که با قامت انراشته داخل کشور نشده بود با سر - انگنده کی آماده بیرون شدن گردید . او دو طلبانه به امضای معاهده تن در نداده بود و به رضای خود این امر را اجرا نمی کرد . او شجرت و آوازه و زیرکی انگلیس خود را بر یاد گرفته می دید .

این شجاعت و جسارت افغانها بود که برایش اعلان کرده بود زمان ((تخریب و استراحتش)) در افغانستان به پایان رسیده و هم برابر اراده ملت آزاد قرار گرفته است . او هنگام ورود سردار محمد اکبر خان ، محمد شاه خان ، فلجایی ، دوست محمد خان ، خدا بخش خان ، محمدالدین خان و نایب موم ظجایی را در حالت انتظار یافت .

وزیر اکبر خان و سلطان احمد خان و محمد شاه خان تشمتند . مذاکره آغاز شد . وزیر محمد اکبر خان در مورد عهد شکنی انگلیس های بیایه ایراد کرده و اسناد انکارناپذیری را در این مورد در برابر مکتانسن قرار داد . وزیر اکبر خان پیشنهاد کرد برای اینکه ساله خروج انگلیس ها از افغانستان در نیاقتن اجراض باید مکتانسن و انرا دعوتی باش با آنها باشند و امرگرفتار شان را صادر کرد . چون مکتانسن تر و تر خواست نشان دادند و به حمله پرداختند و از طرف دیگر تپاده آتش میان گارد مکتانسن و محافظین افغان آغاز شد و از جانب دیگر قتلله دشمن نیز نزدیک بود و امکان رعای گردگان می رفت بناچار وزیر محمد اکبر خان و سردار سلطان احمد خان مکتانسن و تر و تر را نابود کردند .

راه به خاطر عهد شکنی و یکجانبی شدن قوای مذکور با قوای جلال آباد مورد حملات افغانها قرار گرفتند که از ۱۷۵۰۰ انگلیس صرفا یک نفر تپیه جان به جلال آباد رسید و خبر شکست قشون راه جنرال سپیل رسانید . علی الرغم توپخانه ها و اسلحه ها و استخدام امیر دوست محمد در برابر مبارزان افغان قیام مردم به پیروزی انجامید و انگلیس ها از افغانستان اخراج گردیدند .

بلا حصار از میان ویرانه ها قامت انراشت و شکست تاریخی را مشاهده کرد . سیر و پنج سال در متار کتک و آرامش سپیدی شد ، اما انگلیس ها با زخم به افغانستان چشم طمع دوخته بودند و بعد از سه دهه و پنج در حالیکه سلاحهای

بلا حصار کابل

مدرن در اختیار یافتند و بیخواب شدند در اسباب میانه پنجسوی کتکند ، بازار راه افغانستان راه در ...

بلا حصار بار دیگر هجوم قشون انگلیس را شاهد گشت انگلیس ها از سه محاذ کتکها و کرم و خیبر به تعرض پرداختند و بعد از جنگ های فروانی کابل رسیدند . این روز ششم اکتوبر ۱۸۴۱ بود اینبار انگلیس ها نه در بالا حصار زدند ، بلکه به دشمنی با آن پرداختند بدین گونه آنها میخواستند نام نشان این شهر پر آوازه را خاموش ساخته و خاطره شکست نخستین شان را از خاطر ها بزدایند . در روز بعد شهر بالا حصار توسط قشون انگلیس تخریب گردید .

لشکر کشی در انگلیس ها به افغانستان و جنایات آنها در ولایات و کابل نمونه از توانایی و قدرت انگلیس ها تبار داد . می شد ، اما صرفا پنجاه و پنج روز از انامت آباد کابل نگذشته بود و هنوز داع مغرور هابسی بالا حصار تازه بود که با زخم قیام مردم آغاز یافت

شهر بالا حصار گرچه به ویرانه مبدل شده بود اما حصار عایش و تاریخ باشکوه آن پابرجا بود و از میان ویرانه ها قامت انراشته و قیام مردم را نشان می کرد . ((در کابل و کوهده امن و کوهستان به رهبری گرم خان انسر نظامی ، غلام حیدر خان کابلسی میرچه خان کوهده امنی ، میر غلام قادر خان لوپانی برادر وزیر شاه خان پغمانی در تگاو و نجرب به رهبری محمد عثمان خان صافی و برادرش محمد شاه خان در لوگر به رهبری غلام حیدر خان جرجی ، محمد رخا و محمد حسن خان لوگری ، در میدان ورود کوهده امنی جنرال محمد جان خان وردکی ، در غزنی وزیر بلستان به رهبری ملا عبدالغفور خان لوگری و گل محمد خان اندری ، در هرات به رهبری نایب سالار حفیظ الله خان و سردار احمد ایوب خان در ننگرهار به رهبری عصمت الله خان چهار خیل و همچنین در هرات و خیبر پکتیک ... اجتهادات مردم شروع شد . پشروان این قیام قریبا به سه هزار نفر میرسد)) ملامتک عالم که خود را از قید بیعت امیر معقوب خان آزاد می دانست در غزنی علیه انگلیس ها جهاد را اعلام کرد . گروه هایی داوطلب برای اشتراک در قیام در تمامی نقاط کشور ایجاد شده بودند کابل می شدند . گرچه آنها سلاح های اندک و ابتدایی نداشتند ولی از اراده قوی برخوردار بودند .

با وجود خیانت های جاسوسان انگلیس و اطلاع آنها از پلان های قیام که سردار ایوب محمد خان

لاغر در جمله این جاسوسان قرار داشت قیامی که آغاز شده بود ادامه یافت . جنگ در همه نقاط کابل بر علیه انگلیس ها جریان داد . شت جنرال رابرتس که وضوح را با وقت مورد تحلیل قرار داده بود خود به مقابله محمد جان خان رفت . آهنگه جنگ به اندازه وسی شدید بود که جنگ تن به تن آغاز یافت مور این جنگ رابرتس نیز مجبوره درار شده و از مجموع قشون انگلیس صرفا چهل تن آنان زنده ماندند که همراه با رابرتس فرار نموده و به خیبر پکتیک پورته رابرتس توپ کتکی طلب نموده و بجای عساکر مقتول را برگرد .

بعد از جنگ رزق چنانچه هم در سیر انگلیس های یکجده دیگر مواقع خود را ترک می گفتند . این جنگ که در بالای آن - اشاره شد جنرال رابرتس را متیقن ساخت که استیلا کتک افغانها کاری ساده و آسانی نیست . گرچه این جنگ از جانب کتک و رقت و رجمان (در راتوران) علیه کتک عقب افتاده می بیست بوده و اما حب و لسن و دفاع از استقلال و تصحیح ارض بیرونی بزرگ معنوی به افغانها بخشیده بود . تداع جنگ با زخم رابرتس را به ایجاد مواضع سنگرها در بالا حصار و قلمه های کابل گردانید . آنها از این حملات بیخواب کنند بگان آتش می کشیدند .

ضربات مبارزان افغان در کابل که با تلفات فراوانی هم همراه بود و همچنان وارد کردن ضربات در ولایات و مسوراه های ترانسپکتیک بر انگلیس آنها را به تجدید نظر در سیاست شان و دانش و رابرتس جنرال انگلیس در جنوری ۱۸۸۰ اعلام کرد که سیاه انگلیس افغانستان را تخلیه می کند مردم باد شاه کشور خود انتخاب کنند . و بالا حصار با زخم شاهد زبونی استیلا گران انگلیس و به اعتباری بین المللی آنها گردید . جنرال رابرتس در حالیکه گفته

داین خود را بریار زفته می دیدند در ۱۸ اکتبر سال ۱۸۸۰ از افغانستان جانب هند وستان رفتند و شکست و نا کاهی را با خود به همراه بردند . بالا حصار میروند راستوبد

یک از حوادث مهم جنگ دوم همانا جنگ در میوند است . آوازه شکست انگلیس ها در چنده میوند کابل و از جمله بالا حصار را نیز فراگرفت . مبارزان افغان در این جنگ در نزدیکی میدان میوند با شجاعت در برابر انگلیس ها صاف دادند . آنها در روزهای جنگ از جمله دوازده هزار قشون انگلیس کتک میبست و پنج تن آنرا زنده باقی گذاشته بودند و این نبرد جانانه بیست انگلیس ها را در هند وستان و انگلستان به سر زده در آورد .

مبارزان افغان که در راس آنها سردار احمد ایوب خان قرار داشت در جنگ میوند حمله بیستی آوردند که بالا حصار آنرا استنمود و در روزی آن بخود بالید . جنگ میوند از راه بیخوش و ضربه کسب افغانها حکایه دارد .

بعد ها امیر امیران الله خان غازی در بیست و سه قریه سلطنت خود را اعلام کرد . و فردای آنروز بتاریخ ۲۴ فروری مردم کابل قشون پایتخت کشور اجتماع بزرگی تشکیل نمودند . امیر امیران الله خان سواره و شهادت ریمان جمعیت داخل شده و در همین جا بود که تعلق مشهور و تاریخی خود را برادر کرد . او استقلال افغانستان را اعلان کرد . از مساوراته برادر وی و از آزادی ملت افغان سخن گفت و قریه از جمعیت برخاست و شهادت باش های فراوانی نظار امیر امیران الله خان گردید . او با حصول کلم در محاذات مختلف جنگ را رهبری کرد و قشون مبارزان افغان را به بیخوش رسانید و در قشون افغانستان آزاده را برافراشت کابل روز اردوی کشور را در ۲۸ -

استد جشن گرفته و در عید گاه نیز جنرال رابرتس در حالیکه گفته

سینما باید...

بقیه از صفحه (۲۲)

د یگرین که با انکاب رسالت باید یک برابلم اجتمعی را همسراه باراهایی حلالش، مطرح میگردم. چشمهامینند و گوشهامیشنوند که در کتار و سایر برابلم ها، معضله ترانسپورت شهر به حثت بسک معضله، در لباس یک بدید مقابل توجه تبارز نموده و من با استفاده از یک نوع بیان دیگر ونهه طنزی کس به ارضای ظاهر برد اختصم و فلم آرزو راساختم، با آن کنظر گروهی به آن بود که در این حالت با این همه برابلم هاتونباید از ترانسپورت آغاز میگردی. قبلاً هم کاری به چنین تم نشده بود. دل میزدم اما بایک باور و یک پشتکار فلم را طوری ساختم که د بالوگها تلم خلاهای صحنه هارا و صحنه هاتلم خلاهای تصادف هارا برگردند. برای همیشه در غرور توجه بوده و خواهد بود که جسی میخوام تحویل بدم و به چه شکل از انحداد در کارها خوشم نمی آید، من هنری را به من محدودیت و خلاقیت احساس میگویم...

سلام سنگی باتایید از مسرت میگوید:

من چنان کارگردانی را زیاد دوست دارم که تخفیک کارش پیوسته به هنر خدمت کند نه به آن اندازه که بالای خود پیش چهری نماید، هنرمند بیشتر ناگهانی است خطر بینایش را دوستانه و امانتکارانه تا آن جا که نسل دیگری می آید، ادامه داده باهمه صداقت سینمایی افغانی را داخل یک رده نیازمند اجتمعی نموده واقعا به خدمت مردم میگردم.

از شما میخوام تا بهر آسون سینمای امروزین و د پروژین روزند تکاملش (بلی باس) چیزهای بگوید به ویژه درباره این که میگویند ((سینمای نوبا)) و یا ((نوجوان و جوان افغانی)) ابراز نظر نمایید.

سنگی میگوید:
- سینمای ما سخت نیازمند مردانه کنی است، سینمای ما بیشتر از بول و استند یو به کرکتر ها، فلنانه نویسه ها و آثانی که آگاهانه نقش میسازند و نقش بازی میکنند نیاز دارد.
سنگی میافزاید:
- تعجب نکند اگر میگویم سینمای مانوزاد و نوجوان و نوبا نیست (چه سینمای مان کم از کم به اندازه نیم عمر سینمای جهان مرد دارد، چهل و پنج سال پیش نخستین فلم افغانی به نام (عشق و دوستی) ساخته شد، پس چرا آن را سینمای نوزاد بگویم؟

من میگویم:

- پس چرا تا حال ۲۰۰۰؟

سنگی پاسخ میدهد:

- تکلیف سینمای ما همیشه در این بوده که خط سینمای ما پیوسته دیگرگون شده، تریه کاد ر هاد در این عرصه محدود و تنوعیست محدود بوده و اما اگر ما افغانها هنرمند استم یا نیستم استعداد انتخاب آگاهانه معمول هارو به گونه برجسته دارم. شاید دروغ نگویم که برجسته تر از همه جهان و ضرب المثل ها و لندی ها و چیزه های مائید یی بر این حقیقت است. فقط با اندک تکان سینمای ما میتواند رشد عالی من جسی پیدا کند، چه در زمینه انتخاب معمول و زیبایی شناختی شرفی وجود دارد.

میگویم:

اکنون که حرف پسران انتخاب معمولها آمد و استعدادی که افغانها درین زمینه دارند، نظر شما در این مورد چیست که تیپ ها و کرکترها و پسوناز ها، هیرو- نیمن فلمهای ما جی طور یابند انتخاب شوند؟ انتخاب شوند یا ساخته شوند؟

پا به بیان فشرده تره نظر

شما آیا نقش را برای شخص انتخاب باید کرد یا شخص را برای نقش؟

مروت پاسخ میدهد:

- من حالا به خود حق میدهم منحیت یک کارگردان و فلنانه نویسنده بعد از تاپید سنگی در مسورد انتخاب معمولها و این که نقش باید برای شخص انتخاب شود یا برعکس نظرم را تقدیم کنم.

- عیبی ندارد اگر برای اجرای یک نقش، شخص را انتخاب کنیم و اگر ضرورت شود برای یک شخص نقشی را انتخاب کنیم کنترا اتفاق میافتد تا سفتیکه در تهیه بودتیت امر صوری در (خواب طلائی) افتاد در ضمیر

آن من طرح یاد استان فلنانه خودم را اساس قرار داده افتخار میگویم کرکتر مناسب هالی را در ((مردی از شرق)) پیدا کردم. البته این افتخار را مدیون سلام سنگی میباشم.

میگویم:

- چون از فلم ((مردی از شرق)) خبری نیست نمیتوانم تضارت کنم اما در مورد ((خواب طلائی)) لطفاً بگویند با آن که فلنانه بودتیت یک هنرمند بود و پیام کاملاً انسانی خود را داشته اما چرا کتر از معمول هاما به گرفته بود؟

پاسخ میدهد:

- کاملاً برعکس ادعای تان، فلم از انکت سلامت د یواری تا پایان سرا پا معمول بود.

من میگویم:

حرف آخر صحبت ما جی خواهد بود ۲۰۰۰

مروت میگوید:

من فلمهای مناسبی را رسیده میدهم...

سنگی میگوید:

من امید و یقین به این جوان وهم دوره هایش دارم.

من میگویم:

خواهم دید!

بزرگبرد زمانه...



بقیه از صفحه (۱۱)

داشت ناد یگران را در جهت بالنده می و تعالی ی که خودش به آن ایمان داشت بکشاند اما حیف که جامعه کتر تحویلش گرفت فقط به جرم آنکه زبان هنرش برای همه مفهم نبود. استاد تاسالیان اخیر حیاتیانش به این باور وفادار ماند اما در

بهلوان نظام...

بقیه از صفحه (۷۲)

بروش که: اپوزیسیون بهلوانی افزون بر هر کار صلی، کار آموزشی و نظری را هم لازم دارد و برای آنکه کسی یک بهلوان خوب باشد لازم است مطالعاتی نیز انجام بدهد؟ اندیشمندان چنین پاسخ گفت:

- بلی ابتدا شاکردان باید حرکات بهلوانی را به گونه نظری بیاموزند و سپس آن را عملی نمایند در مورد انجام برخی مطالعات در روزش بهلوانی باید گفت که بلی هر قدر که یک شخص در رشته بهلوانی دانش بیشتر داشته باشد، و تکنیک استادان فن را فرا گیرد، به همان اندازه می

بیمه از صفحه (۱۹) وازیکه دودل...

عیدی برپا شده بود و هر باشندده کابل وهرانغان این روزها روز - گرامی زنده گی اش می بنداشت. هیدگاه این مکان یاد بود خاطره هارترک می گویم و این سطوری را از آن و در باره آن نوشتیم . به بالا حصار نگاه می کنم . به عمارت مجلل زرد رنگ اسروزی اش که درفش سه رنگ ملی درضا پیش در اهتزاز است یاد آنسرا به حرکت در می آورد . و در پای آن درفش ، سرپای زلفی بهمن که مصرف اجرائی وظیفه است . لحظه بعد قطاری سردان مسلح از بالا حصار حرکت می کنند و چشم قطار را دنبال کرده و تا اینکه کاملاً در کوچه های شهر ناپدید گردید .

عیدگاه مردم :

از لندی های بالا حصار راه شهر را در پیش می گویم و در برابر مسجد عیدگاه می ایستیم مکان مقدس که شاهد حوادث گوناگون و زواید بزرگ در تاریخ سرزمین افغانستان بوده است . مسجد عیدگاه که در پایان شهر کنه کابل موقعیت اخذ کرده در ساحه وسیعی قرار دارد که ساختمان آن در چنین موقعیت مناسب کابل توجه همگان را به خود جلب می کند .

در اینجا بود که برای اولین بار شاه امان الله خان استقلال افغانستان را اعلام نمود . جنگ سم افغان - انگلیس بارشادت مبارزان افغانی به پایان رسید و سپهر انگلیس ها از افغانستان برچیده شد . افغانان با این جانبازانان شان طلسم شکست ناپذیری انگلیس را شکست دادند و در سبزه بزرگی به آنها آموختند و آن اینکه : افغانستان در دستخیز ناپذیر و شکست ناپذیر است . هر چه بود گویا زورگر ناپاک بهسارگران است هوس و پوری را

شهری میسرود و اکثر تعمیری های را که در راه های (بهیرون و بیلو پاری) بود دست داشت . کموز فزلیا تشریح همیشه خود شرمساخت . در اجرائی غزل شویه کاملاً خاص خودش را داشت . غزلیات استاد بیشتر آمیزه بود از شویه های هندی و افغانی که هرگز شنونده ها با آن احساس بیگانه گی نمی کردند . در کشور ما بیشتر به غزل های استاد که بیشترین بخش بیت های پر پیوسته و تلویزیونی اش را احتوا می کند علاقه داشتند . علاقه مندان - هندی استاد بیشتر (خیال خوانی) و (ترانه خوانی) را دوست داشتند . و گاهگاهی هم قوالی های شهرنی را ستا - دانه اجرا میکرد که همیشه از جا - نپه می خورد بدین قرار می گرفت . ترانه های محلی و مردمی استاد وسیله شد تا استاد بیشتر از پیش محبوب مردم شود . اما با وجود همه محبت های که از مردم ندید و با وجود همه این ها هرگز استاد سراهنگ ، این خنیاگر آسانی - ترین سازها و این فریاد های - بهشتی ترین درد ها را چنانکه حقیقت بود نشناختند . ستاره اقبال سرود ها و ترانه های عاشقانه اش را تا جاودان در سینه این بیکران هنر و وفورند . بدین آرزوی کم و بری آراش روح بزرگ او در ما میگیم .

نشان میدهند و به سوی این ورزش روی می آورند . اکنون هم تم های از نوجوانان و جوانان دارم و امیدوارم جدید الشمولان را بعد از یک دوره مسابقه جذب نماید و انتخابات برای پهلوانی همه ساله صورت میگیرد که تعداد نود نفر در سه گروه شامل میشوند و بعد از انتخابات در تیم های یاد شده ، تنظیم میگردند . در فرجام ، پهلوان نظام در مورد این که از چه زمانی بدینسو از اجرائی مسابقات کاره گیری - نموده و هلث آن چی میباشد ، گفت : اکنون نظریه تقاضای سن ، در مسابقه شرکت نمی کنم و به جیب سرتیتر گروه ها کار نموده و - مصرف تربیه و پرورش شاگردان میباشم .

هنگامت و رقم های فریبنده به تدوین این مکتب میسرود از استاد با تمهید سستی خود وارد می هنرمندان ساخته و هرگز حاضر نشد به خاطر امکان بیشتر مادی در کشور بیگانه ای درواز مردمش باشد . استاد در میان فزولخوانان و کلاسیک خوانان نمونه برتر و پخته آشنایی با شعروادب کلاسیک بود چنانچه از خوانان رنگین کلام حضرت ابوالعالی ، مرزا عبد القادر بیدل تمام عمر نفیض بود و مزه کرد . بسیار بیشتر غزل های پیش از گریس سخن ابوالعالی رنگ میگرد . بیدل دوستان بیشتر از هر کسی در پاریس و را گرامی داشته اند و استاد نیز با آنان مهربانتر و آشناتر بود . از انتخاب اشعارش بوی خوشی ذوق بلند و آگاهی از ادبیات غنی و پربار می آید . چنانچه حتی باری هم از زانوش شعر میبندل ، بازاری و فریادش شنیده نشد و این امتیاز ، تمهیدش را به فرهنگ کشورش شهادت میدهد . استاد خاصه در (خیال خوانی) و (ترانه خوانی) رقیب نداشته . راه های قید و مشکل را به روانی یک سرود ساده اجرا میکند . راه دیاری را در نهایت عظمت و شکوه یک سرود سنگین کلاسیک میخواند . گاهی هم برای تنوع بخشیدن به محافل دوستان و هنر زانوش تعمیری های

روزگار نیک فقط چند نفسی پیش به خاموشی چراغ صدایش نماند . بود نگرین و آرزو به تراز گذر شده به دامن تجاری دست انداخت که میخواست به کمک آن برای مردمش حالی کند که چه مقدار دست شان دارد . و نتیجه اینبار با مردم به زبان ساده و بی پرایی خود شان گفتنی های دل آزرده خود را سرود . چنانچه قسمت اعظم سرود های سال های اخیر عمر استاد را ترانه ها و تصانیف شیرین و ساده مردمی احتوا میکند که این خود گواه محبت و عشق استاد به مردمش بود و نشان میدهد که چقدر در خاطر هنر زانوش رامیخواست . استاد با ارزش های مادی زنده گی هرگز الفت و میانه خوبی نداشت و همانقدر که آب و نانی ساده مهمانی بود . گوین همه چیز را دارد و بری - داشتن بیشترش چنین طلب بود و قدرتمندان و فرمول پگان نمی سود و هرگز حاضر نمیشد تا هنر خود را گدایانه در بندل نواله بفروشد با وجود یک عمرش همه دستمزد سستی گذشت اما قصه های عزت نفسی او را همیشه شنیده و بزرگش داشته ام . گرچه بار بار از استاد تقاضا شد تا منحصبت آخرین چهره زنده پیرو مکتب (بیتاک) موسیقی کلاسیک هندی در پوهنتون های معتبر کشور هند در بندل لیبول های

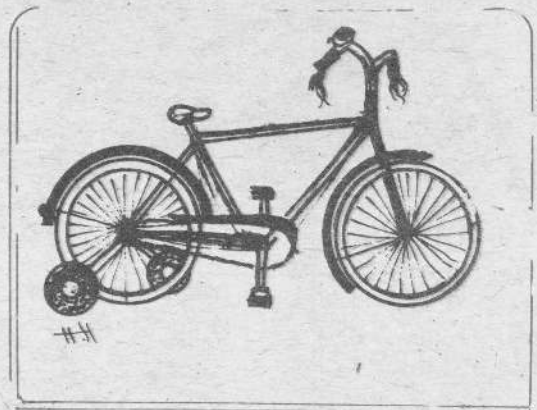
تواند در مسابقات ، موفقیت های بیشتر به دست آورد . او در مورد این که آیا ورزش پهلوانی یک صورت افغانیست و یا این که ابتدا در کشور دیگری به میان آمده و سپس در کشور ما سرور گردیده است ، چنین معلومات داد : پهلوانی از مدت ها است که در افغانستان به حیث یک ورزش ملی افغانی سرور است . اینکه برخی از استادان سابق می گفتند که پهلوانی نخست در ایران و سپس در افغانستان سرور گردید به نظر من قابل قبول است . چه این ورزش از سده های پیشین در افغانستان رایج بوده ولی صرف ضربه میل از ایران به کشور ما انتقال یافته و سرور گردیده است .

پهلوان نظام در مورد رشد و انکشاف بیشتر این ورزش ابراز نظر نموده ، میگوید : باید کلبه های متعدد در رشته پهلوانی هم در کابل و هدر ولایات تأسیس شود تا این ورزش را بتوانیم در ولایات نیز انجام دهیم . همچنان باید به تم های ولایات موقع داده شود تا رسماً در مسابقات داخلی و خارجی شرکت نمایند . چنان چه اکنون هم در کده هار و هرات این گونه مسابقات صورت میگیرد . نامبرده به پاسخ این پرسش که چی گونه میتوان تعداد زیادی از جوانان مستعد را به این ورزش جلب نمود ، گفت : خوب بختانه تعداد زیاد مردم بدون آنکه جلب شوند خود به خود به ورزش پهلوانی علاقه زیاد

بایسکل وون

اگر یک بایسکلک میداشتم

1371



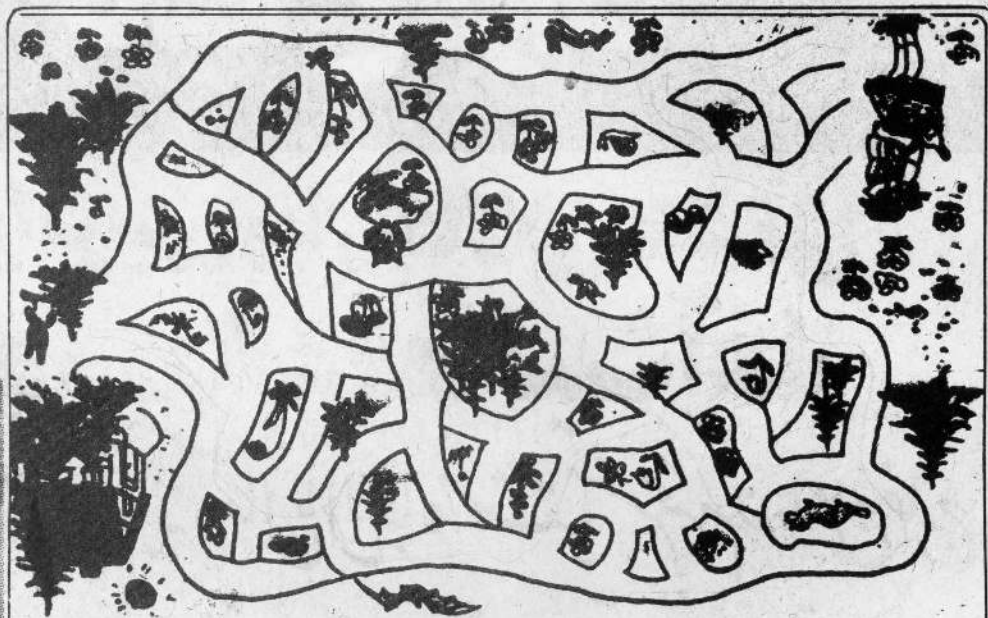
شوق بایسکل مثل یک خواب شیرین همیشه به همراه بود. چقدر دوست داشتم بایسکلی داشته باشم تا در آن هنگام خیسال داشتن یک بایسکل کوچک و مقبول را مجسم می نمودم ولی در فکتم بایسکل نگر میکردم و خراب می شد یا اینکه پنجره می شد و من نمیتوانستم بایسکلک خود را سوار شوم.

پیش خود حساب میکردم چقدر روزها باید پول جمع میکردم تا میتوانستم با آن یک بایسکل بخرم. راستی پدر هم در لاشن میخواست برایم یک بایسکلک خوب بخرد اما او قادر نبود و نمیتوانست از پول مصارف کرایه خانه و خرج خانه برایم صرفه جویی کند و یا بایسکل بخرد. مادر هم مرا زیاد دوست داشتند و بیکان وقت که میدیدم چقدر آنزوی بزرگ به خاطر داشتن بایسکل دانم. دلش میخواست کمک کند اما مشکل بود. یکرور کوجه می ام با خوشحالی بویج - در تک تک نموده مرا ضد از دست رفتن: ((بیا برویز که ما بایسکل خریدیم)) از خوشحالی زیاد خیزید. با او دیدم قریب که بایم شکسته بود. نمیدانم چطور تا خانه آنها رسیدم.

دیدم که صد یک بایسکل بسیار مقبول خرید اما هنوز سوار شدن آنرا یاد نداشت. من هم بلد نبودم ترسیدم که بایسکل از پیش ما چیه نشد و خراب نشود بسیار با احتیاط بایسکل را بیرون کشیدیم و در میدان پشت خانه رفتیم. صد بالای بایسکل سوار شد اما به زودی افتاد. من فکر کردم که میتوانم بایسکل را برانسم بالای بایسکل او سوار شدم و چشم خود را متوجه پیشرو ساختن اما به زودی به زمین خوردم. بار دیگر بالای بایسکل سوار شدم و دور را در نظر گرفتم. آنجا توازن بایسکل درست است. ما در دست شد و دیدم اینکه از آن بیفتیم چند متر حرکت کردیم اما دوباره به زمین خوردم. بعد از آن بایسکل سوار شدیم و فهمیدیم که باید بالای بایسکل تسلط پیدا کنیم تا چیه نشود و ضمناً فاصله دور را پیش چشم خود در نظر بگیریم. آنوقت برای اولین بار توانستم بایسکل برانم. به زودی از بایسکل پیاده شدم و برای دوستم صد نیوتو - صیه کردم که بایسکل را چطور باید براند آنروز تا بسیار ناوقت ها بایسکل راندم و هر دو ما خوب یاد گرفتیم اما شما نرسیدید که صد بایسکل از کجا کردیم. برای من هم سوال بود زبازنده می صد شان مثل زنده می ما بود ولی صد همیشه بعد از وقت مکتب همسرای ما ما می خود در روز کتاپ موتور کار میکرد و ما ما پیش هفته وار به او مزد میداد اگر چه که بسیار کم بود اما او توانسته بود بایسکل از همان مزد کم پول خرید یک بایسکل را. سدا کند، راستی این قصه او برای حالب بودن من هم تصمیم گرفتم. در بعد وقت مکتب که بیکار بودم با صد در کتاپ کار کم بد روادم با من موافقت کردند. در روز کتاپ موتور من تخنیک موتور را یاد گرفتم و سراز -

یک مدت توانستم نام بسیاری از برزه های موتور را یاد بگیرم و بدانم که چطور ترمز میشوند. - ما ما می صد برایم هم در هفته پول میداد و من آنرا پیش مادر - پس انداز میکردم تا اینکه بعد از دو سال توانستم پول خرید یک بایسکل کوچک را تهیه کنم آنروز پیش مادر رفتم و گفتم مادر جان! ((بیسه هایم را برایم بقی کسه بایسکل میخرم)) مادر با عجله بکس آهنی خود را که قفل بیجی داشت باز کرد و پول هایم را برایم شمار کرد. یک هزار و پنجاه افغانی بود و در آن وقت میتوانستم با آن یک بایسکل بخرم. درین وقت کوجه ما تک تک شد. من با عجله دویدم رفتم و دروازه را باز کردم صاحب خانه آمده بود و کرایه را مطالبه می کرد. بسیار عصبانی بود چون چند روز از ماه گذشته بود. من پیش خود فکر کردم که به جای خریدن بایسکل بهتر است کرایه خانه را بد هر دو بایدم. کمکی کم بد و آنکه به مادر - چیزی بگویم بولهایم را برای صاحب خانه بردم و از آنجا رفتم با دوستم صله لفظی بایسکل سواری نمودم. صد وقتی ازین قصه خبر شد بسیار متاثر شد و گفت: برویز توجه در چه خوب است. اما من لم میخواست تو هم بایسکل داشته باشی. زبان یکجا بایسکل دانس کسی. ما یک مقدارتول دیگر هم ذخیره کردیم. آنرا برای وقت تو حالایک بایسکل بخرا تا هر وقت که دوباره بولهایم را جمع کردی بیسه مرا بیدار. فکر خوبی بود. فردا من صد پدر یکجا رفتیم و بایسکل مورد نظر خود را خریدیم. حالا بسیار مالهاست که آنروز ها گذشته و آن بایسکل کوچک از کار افتاده است اما هر وقت بچه ها را با بایسکل های شان می بینم یاد می آید که شوق بایسکل چقدر زیباست مثل یک خواب همیشه با انسان است.

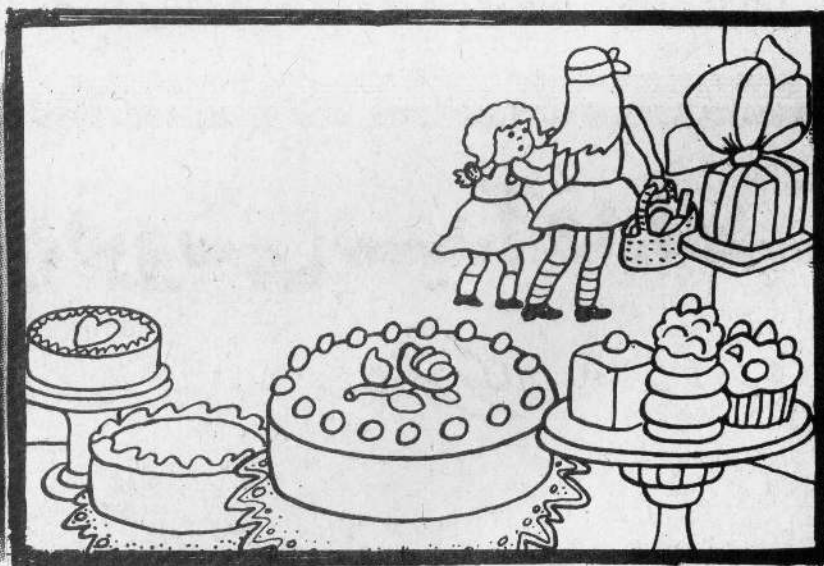
کودکان



اورا راهنمایی کنید!
دخترک برای رسیدن به خانه کدام راه را انتخاب می‌کند؟



برای این عکسها شرح
بنویسید و ایمال ارسال دارید



رنگ آمیزی کنید

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات جدیداً به فعالیت آغاز

نموده

در زمینه انتقال مال التجاره مشتریان محترم از داخل به خارج
کشور و از خارج بداخل با شرایط مناسب در خدمت تا جرات محترم قرار دازد

آدرس: شهر نو مقابر پارک، سرک نمبر ۷، مارکیت جاره عقیدتین تدارک
تلفون: ۲۵۲۶۲

قرطاسیه فروشی سید آقا «امیر»

قرطاسیه و مبلات کوه نظر مشتریان را تهیه و به دسترس هر کس دازد
فرومایشر مشتریان را در زمینه

تهیه نموده شریه بار امر پذیرد

آدرس: چوک شهر کندی

براسم فال گزینیم



ماه حمل :

استقلال فکری تا نرا حفظ نمایید ، خوست که شما زیر بار سخنان این زبان نمیرود ، دخل و خرج تا نرا کنترل نمایید و به صحت خود متوجه باشید . دید ارتزد یکی که در پیشرو دارید برای شما با اهمیت خواهد بود ، سعی نکنید لجوج باشید .

ماه میزان :

از کارهایی که انجام داده اید بشیمان نباشید ، شما حسن نیست تا نرا ابراز کرده اید بگذارد که جانب مقابل درک نماید که در فکر سعادت و خوشبختی او استید ، مجرد هاسعی نباید در انتخاب شریک زنده کی خود وقت به خرج بد هند ، کارهایی بیهوده را ترک نمایید بهتر است ورزش نمایید تا خستگی های تان رفع گردد .

ماه ثور :

همیشه اندیشه های عالی را نسبت به زنده کی در خود پرورش نمایید بد بینی کار خوبی نخواهد بود ، چرا برای آغاز هر کار دهره و اضطراب دارید بهتر است برخی از کارها را با توکی آغاز نمایید اما مواظب باشید که آنرا از کنترل خود رهاناسازید ، نامی که به شما میرسد حتماً پاسخ باید بگیرد علاقمند نباشید که همیشه دیگران منتظر شما باشد .

ماه عقرب :

قدم به قدم اوشماست ، همه افکار شما را اندیشه های فراگرفته است که میتواند برای زندگی تان درد سرهایی ایجاد نماید ، صاف و ساده با خود بنشینید و تصمیم بگیرید ، بهتر است در مورد تصمیم نهایی مشوره خانواده تان را بگیرید به صحت تان توجه کنید ، ملاقاتی را که در پیشرو دارید رد کنید .

ماه جوزا :

شما هم یک قدم بطرف مقابل بردارید ، آرزو های زیادی در دل دارید اما فکری کنید هر اقدام شما خود خواهی و غرور تا نرا صدمه میزند در این صورت مطمئن باشید که چنان کم موفقیت دارید مجرد هاس دیدارهای عاشقانه خواهند داشت ، تصمیم برای ازدواج عاقلانه است .

ماه قوس :

وسوسه تا نرا دروسازید ، روشن اندیش شوید ، نگذارید ازنم شما استفاده نمایند و شما را به پریشانی های زیاد مبتلا سازند . آرزوهایمتان را بزودی برآورده شده خواهید یافت ، بهتر است از هم سود و زیان روزگار خود را فانر نمایید .

ماه سرطان :

مسافری به خانه تان می آید که بسیار سالهای آرزوی دیدار او را داشته استید تشویق شما کماکان ادامه خواهد یافت اما سرانجام آرامش تا نرا می یابید و کارها به مراد دل تان انجام خواهد یافت ، دل تان را به عشقی که بند ساخته اید علاقمند نخواهد بود شما برای زنده کی امکانات بهتر دارید .

ماه جدی :

هم حالا هم هر وقت دیگر کاری را که باید انجام دهید ممکن است به اصطلاح ماهی را هر وقت از آب بگیرید تازه است اما برخی از کارهایی است که باید به موقع انجام یابد و شما همیشه در زنده کی بازگوش بوده اید لطفاً بخاطر آینده تان کار امروز را امروز و کار فردا را فردا انجام دهید .

ماه اسد :

شما با رویاهای زنده کی مینویسید ، توصیه ما این نیست که رویاها را از خود دور سازید چون بدون آن زنده کی زیبایی اش را از دست میدهد اما کسی اینطور فکر کنید که واقعیت های هم وجود دارد ، عصبانیت هاسی بیهوده تان برای شما زیان بار خواهد بود ، این هفته از خرید این دست بگیرید .

ماه دلو :

فصل گلهایی را که دوست دارید رسیده است ، انتظار شما به زودی پایان می یابد خود را خوشبخت احساس می کنید به طفل تان برسید ، گفت و گذار زیاد برایتان مفید است ، نگذارید آرزوهای تان را بیگان از دست بزنود .

ماه سنبله :

بگذارد هر کس درباره شما افکار خود را داشته باشد مهم این است که شما در افکار عامه چهره خشن و زشت ندرارید و بیشتر توجه کنید که ثبات فکری خود را حفظ نمایید ، برای دیدارها و ملاقات های دوستان اهمیت قابل شوید و برغم خستگی و مصروفیت به آنها برسید و با پیشانی بازار آنها استقبال کنید .

ماه حوت :

دوستی را ازوش بدید و دوستان تا نرا آزرده نساازید به زودی یکی از بزرگم های جدی شما بطرف میگردد ، تمایل زیاد به رنگ های روشن پیدا کرده اید ، صحت تان بهتر میشود از غصه های پریشان نجات می یابید و شریک خوب زنده کی برایتان پیدا خواهید کرد .



از نزد

چاپ می کنیم. رفقا همی های ار - مطالب شعری است به مسؤل سالی ات - رازد اریاشی را خند - صفحه شعریه شد .
 اند موفق باشید . هر مطلب تازه و بشیر نزهت جوادی : جدول جالب که بغرستید چاپ می شود . متقاطع ارسالی ات اقبال چاپ - تریبکی کمال یار هروی : اگر در لابلای مطالب اختصاصی مجله عکس از دوگان آشنا پان تسان + حسابی ارسالی ات آنقدر ر می بود ، حتماً تقدیر نامه عنوانی (نزد یک بین) و (رازد اریاشی) کا کا نزد یک بین میفرستادید - در سرگرم کرد که جواب به نامه ها قسمت دوم باید گفت که (عاقلان فراموششان شد ، سرد اغ باشید . بی جزئیات نروند) باحوصله - سایره شکیب از ولایت جوزجان دوست عزیز ، غوث جان زلمی از محمد هارون (عمر) : (رازد اریاشی) به حوصله شما صد آفرین ها پیش خوب خط نانویی جور می گوید واسم گل های راکه به ترتیب الفبا نوشته بودید ، دوباره نشر ذوق و سلیقه تان میکند ، انشاء الله (نزد یک بین) تان در در رس ها بیشتر به غوث زلمی علاقه داشته شمارا کدله میکند ، که اگر کامیاب نشدید ، مشروط که شوید .
 - سهیلا (فرملی) از پوهنخسی طب کابل : دوست عزیز ، (نزد یک بین) شما طرح شما رازد اریاشی (نزد یک بین) نمود و راز طرح شمارا رازد اریاشی (در میان گذاشت بالاخره منحنیت کارهای نخستین شعری قبول دارند .
 (ترا) آری ، ترا ، ترا چون بهت با بهار کد ردل شفق نورس افشاند و ترا ، که آفتاب زندگی قلب بیمار من هستی آری (ترا دوست دارم (رازد اریاشی) و ارخطا شد که از قلب داکتری بیبارشود ، کی آنرا شفیه (.) متعلم صنف

یک واز دور



یازدهم لیسه زرفونه : مطلب (عجایب و غریب) ارسالی - ات رسید ولی به نظر (رازد اریاشی) عجیب تر از همه این بود که تخلص شما خوانده نمی شد که (خدای) بود پاکدام کلمه د یگر تکرار دوباره و جیزه ها - خوش (نزد یک بین) نمی آید .
 - روهینا یفتلی از صنف هشتم متوسطه مریم : از نامه ات تشکر .
 - سمیرا آذر یفتلی از صنف دهم لیسه مریم : شعر سروده ای تان رسید ، با نطق مورد نظر تان مصاحبه شد .
 - ندا : از لطفت تشکر مطبوعت رسید ، (رازد اریاشی) برایست آرزوی موفقیت میکند .
 - قدسیه قاسمی مدید از صنف (۱۲) لیسه میدان هوایی و شراره (شرر) متعلم صنف (۱۲) لیسه آریانا :
 نامه شما با مطلب کوچک آنقدر بلند که حتی پانرخ و نسوای روز تعداد میکند ، آنرا به مسؤل شعری سپردیم تا چاپاید .
 - حمید الله حمیم سبحانی از صنف هامة ولایت بلسخ : سلام های داغ تان ، مرق های (رازد اریاشی) را جاری ساخت (نزد یک بین) بکه کرده جان به جانش نماند جلوه هادات شما یعنی پیش نهادات شما در نظرس گرفته میشود - حوصله مند باشید (لحظه دیدار) نزد یک بین - تکراری بود .
 - شفیه (.) متعلم صنف



حبیبه صدیقی



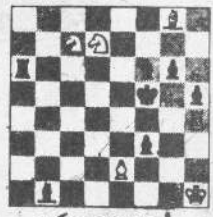
عبدالعظیم



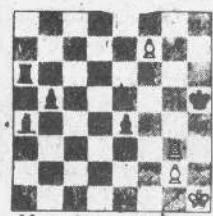
شکیلا نوید

نگاهی (ترک بیگرت) را بگه فرستاده بودی (نزد یک بین) را که تکلیف قبلی کرده هم ترا عیب کرده کدله کرد و مسلماً در شفاخانه خلدی تحت ته آوی است - انشا - الله چاپ میشود .
 - محمد طیب لومان افسر توپچی فرقه جبل السراج پروان : خداوند درد ولایت را بر فرق (نزد یک بین) بزند که ده سال است قلمک میزند ولی هنوز نسبی تواند مطر شعری بنویسد شعر ارسالی ات عالی بود و به مسؤل - صفحه (بوجی خنده) مردم - منتظر چاپید نش باشید .
 - امیر حسین (وحدت) بحصل پوهنسی علم اجتماعی : نوشته ارسالی ات درباره (پنج خصلت) ، رازد اریاشی را آدم تر ساخت (نزد یک بین) آرزومند است که خدا کند همین بنسج خصلت به وجود مبارک شما تجلی داشته باشد تا بعد در وجود خود انده گان تا شکرکده من چاپیم .
 - غلام رسول صمیم افسر قطعه قلمه جنگی د هداد میزارشرف : جان برادر ، همین موضوع که شما رازخ میدهد ، (رازد اریاشی) راهم روزی رنج میداد ولی بالاخره کمرم هارا شکست وزندگی را آسان گرفت و فعلاً نه تنه خود را مظلوم فکرمی کند بلکه ظلم را بر علیه (نزد یک بین) بیچاره روا هم میدارد و فعلاً خوش بین ترین (رازد اریاشی) دنیا است .
 - طفیمان (گوارا) از صنف (۱۲)

شطرنج



مات در حرکت



مات در سه حرکت

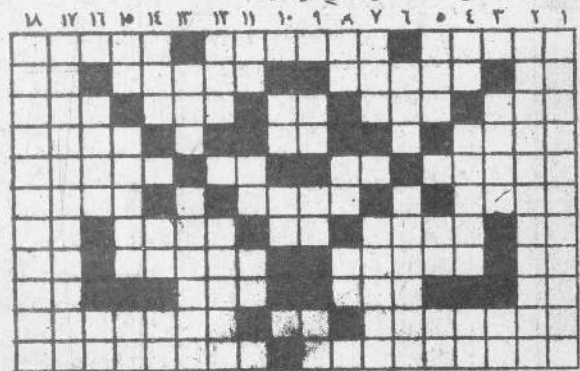
تکمیل کنید

دوست بروی می بیند
موتز زنده بهتر از
هر قدر بی بلند بسازی
در بازگشت کاروان لنگه اخیری
هر باد بارانی دهر بازی
چمچه دراز دست را
زیبایی کوه در سنگ زیبایی
سگرت کنر - هم بول وهم دل
کسی که سیاه را ندیده سفید
کسی که سفید نکرده از
آنکه از نبرد گریزد -
قت قتل مرغ هر کجا باشد
عالم بودن آسان است
در وقت سوئی سرد را
از زندگی بی آبرو

پرسش ها

جدول

- افقی :**
- ۱- کابل زاد - یکی از شعرا ن
 - ۲- واحد قیاسی حیوانات بدون سر - تصغیر بلبل - نازی
 - یکه زاروه شتند و بیست و هفت بر ۱ ضرب یک تقسیم دو صد و سه.
 - ۳- جزالسه مردانه - اگر حرف اخیر را به اول افزود کسی جمع ادیب میشود - عضو پرنسده
 - همان نژادی است - ده دوه
 - ۴- قصد با حرف اضافه - نیبه
 - از انیسو بولداری
 - ۵- سریشی است - خواهند ر شکر - صورت اگر (ت) علاوه گردد بعد از میشود
 - ۶- حرف تکرار - سحر - رنگ
 - ۷- طایفه که مورد غضب خداوند قرار گرفت ولی میان تھی - تابان و درخشان - قله بدن - دراز ترین شب سال - از آن طرف به اصطلاح خود را بخاریدن
 - ۸- بعد از صفر - معیار سنجش زمین - کاکابو - از آن طرف اول خورده شده
- ۹- جایگاه معز - امربخواب شدن - مذهب حیوان خیالی است ولی بی سر**
- ۱۰- جمع تداخل - انگور - حیوان صفتان**
- ۱۱- از آن طرف نویسنده کتاب طلا در سر - حیات - عمودی :**
- ۱- کشور سرمای داری
 - ۲- نتیجه
 - ۳- شاهری سر - کلمه انوسوس
 - ۴- جای بوسه - آنچه از ترا - شیدن چیزی به زمین بریزد - خان بی با
 - ۵- از آن طرف برهان بی بسا همان ات است - لژی بی پایان
 - ۶- حیوان در بند - منسوب به غرب (از انسو)
 - ۷- غم و اندوه - از آن طرف حادثه
 - ۸- آجری بر - صف و قطار - اگر (ق) افزود شود به شستن معنی میدهد
 - ۹- معیار وزن محلی ولی میان تھی - غلات را با آن آرد میکنند





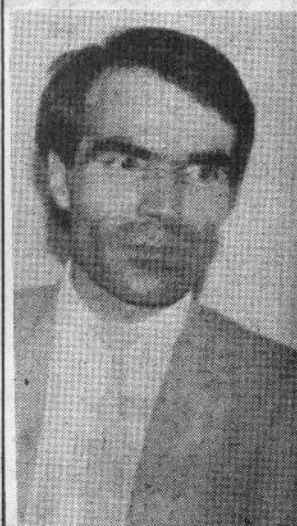
داشته اید . گیلاس را غوری به طرف پایین دورید . دید که مجرای گیلاس (دهن گیلاس) عمود بطرف پایین قرار گیرد . پس از این عملیه میتوانید دستتان را از بست کارت به راحتی دور کنید . شما خواهید دید که آب از گیلاس بیرون نمی ریزد . درین جا هیچ شحروجادویی در کار نبود . زیرا فشار هوا از پایین بزرگتر از فشار ما بیخ داخل گیلاس است و باعث میگردد تا آب از گیلاس خارج نشود .

تجربه دلچسپ

ایاچی تصویرس نمایید : آب در هر صورت ازین گیلاس سرچبه شده بیرون می ریزد . خوب درین جا میتواند دستتان را با تجربه' ذیل غرق حیرت سازید . درین تجربه شما فقط به یک گیلاس آب - غوری و یک بست کارت ضرورت دارید . گیلاس را تالیه' ان بسا آب ملو نموده و انرا با بست کارت دست داشته' تان بیوشانید . با یک حرکت سریع . در حالیکه بایک دست بست کارت روی گیلاس را نگه



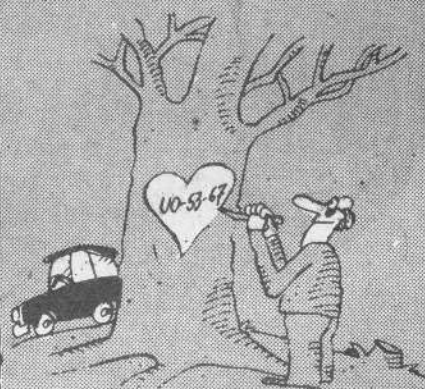
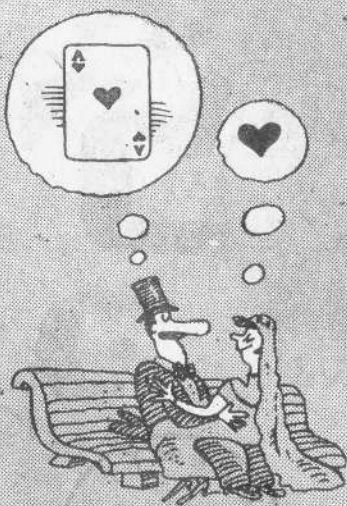
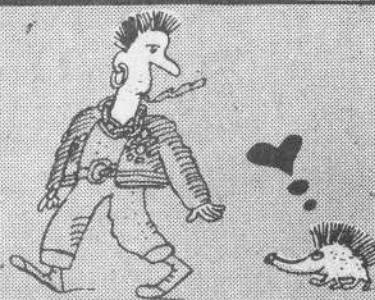
مطلب مربوط به این عکس را در کدام شماره خواننده اید



د عکسها که ما را تشخیص میتوانید با منو سیلد .

برای این کارتون ها شرح جالب

نوشتی ، به ما ارسال دارید
به بهترین آن جایزه داده میشود



سرگرمی ها

صحت
طفل
تانا
تضمين
ميكند



آدرس:

بصورت پرچون از نزد بکترين
دکانهاي منزلشان، وطسور
مسد و از ظاهر ليمتد درکو چي
مارکيتا د شتياب نماييد .



صحت طفل تانا تضمين ميكند

فروشگاه نوار



اجناس مورد نیاز نوار ازین فروشگاه به

قیمت های نازل بدست آورید

النوار همیشه در خدمت شماست

آدرس: معادن زینب ننداری

قرطاسیه فروشی وحیدالله

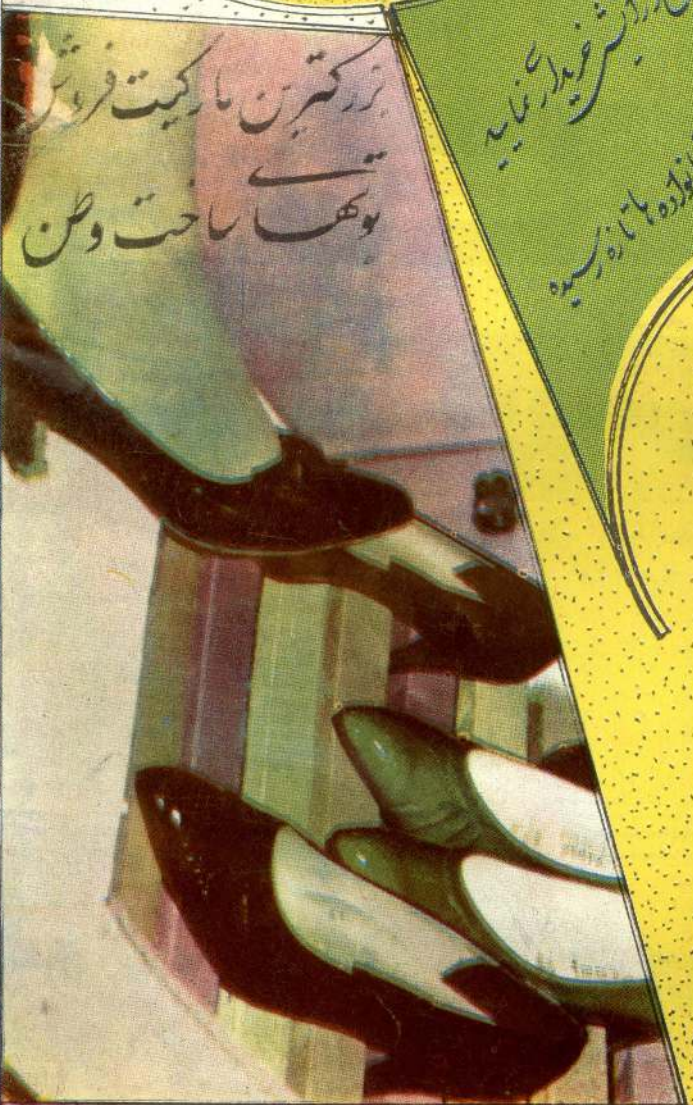
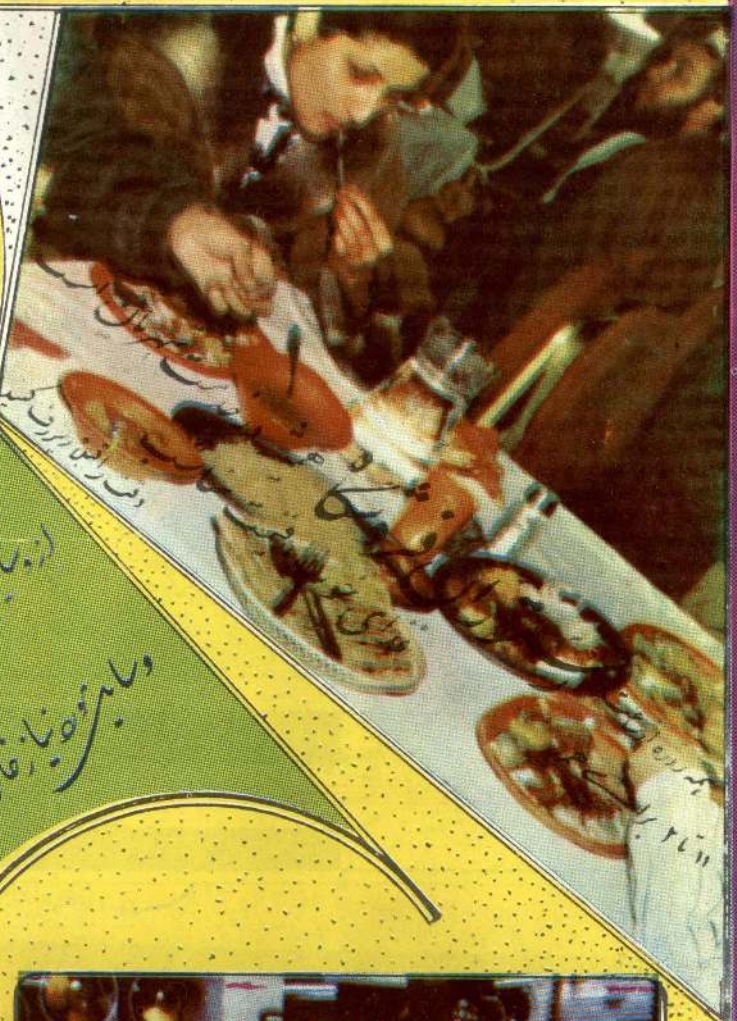
انواع قرطاسیه مورد نیاز موسسات و شاگردان مکاتیب به قیمت تازی بدسترس مشتریان و مراجعین محترم قرار میدهد. قرطاسیه فروشی وحیدالله علاوه از قرطاسیه، مجله میاوی، مجله جوانان امروز، نشرات اخبار هفته، نگاه، پیام و سایر نشریه هارا نیز برای مشتریان عرضه میکند.

وحیدالله پلاستیک که تازه به فعالیت آغاز نموده هر نوع اسناد از قبیل ترخیص، تذکره و کارتهای شمارا ذریعه ماشین پرس مینماید.

آدرس: میر و میر سید اشرف معابد تانگه تیسیر

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشرات مورد نظر شما: سپاهوش، جوانمرد، روز، اخبار مجله، قرطاسیه و کارتهای ترکیبی همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فروشی آدرس: متصل بازار امید



زرگترین مارکیت فروش
پوهک ساخت وطن

از میان آرایش غریبانه
و باید توجه نیاز خانواده ما را درسیه



قیمت ۳۰۰۰۰ تومان

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**